

آشنایی با کوچ‌نشینی در ایران

تحقیق، گردآوری و تدوین: علی چراغی

فهرست مطالب

۳	پیش‌گفتار	۱
۶	توضیحات راهنما	۲
۷	ایران	۳
۱۳	ایل	۴
۱۹	ساختار اجتماعی ایلات	۵
۲۰	خانواده	۵,۱
۲۲	طبقه نیمه‌مطروود	۵,۱,۱
۲۳	دودمان	۵,۲
۲۴	تیره	۵,۳
۲۴	طایفه	۵,۴
۲۵	ایل	۵,۵
۲۷	سرزمین و قلمرو	۶
۲۹	کوچ	۷
۳۴	مسکن	۸
۳۷	اقتصاد کوچ‌نشینان	۹
۳۹	تغییر سبک زندگی ایلیاتی در ایران	۱۰
۴۷	کوچ‌نشینان ایران	۱۱
۴۷	شاهسون	۱۱,۱
۵۵	کُرد	۱۱,۲
۶۴	لُر	۱۱,۳
۸۴	عرب	۱۱,۴
۹۶	قشقایی	۱۱,۵
۱۰۹	ایل خَمسهٔ فارس	۱۱,۶
۱۱۳	بلوچ	۱۱,۷
۱۳۵	ترکمن	۱۱,۸
۱۴۸	نتیجه‌گیری	۱۲
۱۵۰	فهرست منابع و مآخذ	۱۳
۱۵۴	عکس‌ها از	۱۴

هو الطیف

۱. پیش‌گفتار

ایران ما سرزمینی با گوناگونی جمعیت‌های قومی، موزائیکی زیبا از اقوام مختلف می‌باشد. این تنوع منحصر به فرد و بسیار غنی، نقطه قوتی در طول تاریخ کهن‌مان بوده است.

در تمامی ادوار در این کهن دیار، اقوام مختلف زندگی مسالمت آمیزی در کنار یکدیگر داشته‌اند که ماحصل این ارتباط تنگاتنگ امنیت، پیشرفت و استقلال فرهنگی و اجتماعی این سرزمین و مردمانش بوده است.

تاریخ پرفراز و نشیب ایران زمین شاهد تهاجمات فراوانی بوده است و کشورگشایان از ازمه قدیم سعی در فتح این سرزمین درخشان و غنی در چهارراه ارتباطی جهان داشته‌اند.

اندک کشورگشایانی که موفقیتی موقت در شکست نظامی ایران داشته‌اند، در برابر فرهنگ چندین هزار ساله این کشور زانو زده و سر تعظیم فرود آورده‌اند و در کوتاه زمانی مردمان این خاک دوباره قامت راست نموده و سر برآورده‌اند و مهاجمان را بیرون رانده و آنان را که مانده‌اند در خود جذب نموده و بعنوان بخشی از موزائیک ایران زمین پذیرفته‌اند.

استعمارگران قدیم علاوه بر استفاده از قوه قهریه نظامی، به این نتیجه رسیده بودند که باید فرهنگ که خون حیات دهنده به هویت این ملت است را هدف تهاجم قرار دهند و در این راه سعی بسیار نمودند.

امروزه نیز با گسترش وسیع شبکه‌های اطلاع رسانی، تبلیغاتی و شیوه‌های جدید استعمار و استثمار، نو استعمارگران مدرن در قالبی جدید و با شیوه‌هایی مدرن همان سیاست کهن تهاجم فرهنگی را محور جهد و کوشش خویش قرار داده و قوم‌گرایی را با شیوه‌هایی نو در راس سیاست‌های استعماری خود قرار داده‌اند.

اینان کوشیده و میکوشند تا با سوء استفاده از تفاوت‌های فرهنگی و قومیتی، بین اقوام ایرانی اختلاف افکنده و این نقطه قوت تاریخی ایران را بعنوان چشم اسفندیار مورد سوء استفاده قرار دهند.

یک روز اعراب ایران را دست مایه قرارداداده به ایران حمله نظامی مینمایند و ایرانیان و اعراب را با هم به مسلخ میبرند، روزی دیگر کُرد را ستم کشیده تاریخ نامیده، سپس با سلاح‌های شیمیایی قتل عامشان میکنند.

هنوز از حمله نظامی دلسرد نشده، جبهه دیگری را در تهاجم فرهنگی گشوده و اینبار نیز اقوام اولین هدف تهاجم شان می‌باشد.

زبان فارسی که یکی از مهمترین عوامل شکل‌گیری هویت ملی و ارتباط بین اقوام مختلف می‌باشد را هدف قرار داده و می‌کوشند با تزلزل آن موجبات تزلزل هویت ملی را فراهم آورده و اتحاد ملی اقوام ایرانی را بشکنند.

زبان ترکی و فارسی را که صدها سال همزیستی مسالمت آمیز داشته و در کنار هم رشد نموده‌اند را در مقابل هم قرار می‌دهند. حال آنکه حیات این دو به یکدیگر وابسته است و وجود کلمات فراوان ترکی در زبان فارسی و بالعکس گواه این ادعاست. ادبا، شعرا و نویسندگان فارسی‌گوی ترک‌زبان همانند صائب تبریزی، استاد شهریار، پروین اعتصامی، احمد کسروی تبریزی و بسیاری دیگر را نادیده انگاشته و باز بر طبل تفرقه می‌کوبند.

اضمحلال زبان کردی و سیطره زبان فارسی را در بوق‌های تبلیغاتی فریاد میکشند و نمیدانند که مادر، فرزند خویش را با شیر جان میپرورد و خاری در پای فرزند را بر نمیتابد.

بر همین اساس است که شعار فریبنده حمایت از زبان مادری را دست‌آویزی قرار داده تا موجبات زوال زبان فارسی که نقشی وحدت-آمیز بین تمام اقوام ایرانی دارد را فراهم آورند. زیرا با تضعیف زبان فارسی شاهراه ارتباطی بین اقوام از بین رفته و شکافی ایجاد شده ارتباط ارتباط بین اقوام را سخت کرده و فاصله‌ای بین مردمان ایجاد خواهد نمود.

این سیاستی جدید نیست. اینان در دوران معاصر، پاکسازی زبانی را در مناطق بسیاری از ایران بزرگ همانند سرزمین‌های جنوب شرق "ایران فرهنگی" بکار بستند و بدینوسیله یکی از شریان‌های ارتباط منطقه با ایران را قطع کردند. متأسفانه امروزه مردمان مناطق جداشده برای ارتباط با سایر ایرانیان، بجای استفاده از زبان فارسی که قدمتی چندین هزار ساله در منطقه دارد، باید از زبان انگلیسی استفاده نمایند!!!

دشمنان وجود مذاهب مختلف در پهنه این سرزمین را فرصت مغتنمی برای خود دانسته و با کمک جمعی خود فروخته بر ایجاد نفاق و اختلاف می‌کوشند تا رخنه‌ای بیابند بین مذاهب و راهی بسازند برای نفوذ و ایجاد تفرقه.

خوب که بنگریم عریان درمیابیم که نوک پیکان تهاجم نرم دشمنان بسوی زبان، مذهب و قومیت است زیرا این سه، ستون‌های برافراشته خمیه این سرزمین کهن، پیوند دهنده اقوام و عامل وحدت ملی هستند و تزلزل در آنها هویت ملی را تضعیف خواهد نمود. هویت ملی که با استفاده از نام "ایران"، عامل وحدت تمامی اقوام این سرزمین به هر زبان و بر هر دین است، سدی استوار در برابر نفوذ و رخنه دشمنان در تمامی طول تاریخ بوده است.

ملیت ایرانی از قومیت‌های این سرزمین تشکیل شده است و ماهیتی جداگانه ندارد و اختلافات زبانی و مذهبی و گرایشات قومیتی نتیجه‌ای جز کم رنگ شدن ملیت و از بین رفتن هویت ملی ندارد و این همان غایت آرزوی دشمنان این سرزمین است.

اما در این سو، متأسفانه در عصر اطلاعات و ارتباطات، اطلاع و ارتباط نسبتاً کم اقوام با یکدیگر، موجب بهره‌برداری بیشتر بیگانگان از مسئله تنوع قومیتی در ایران شده است و هر زمان که خواسته‌اند منافع بیشتری از این سرزمین را به یغما ببرند، اختلاف افکنی در بین اقوام مختلف را در دستور کار خود قرار داده و دستگاه‌های عظیم تبلیغاتی خود را در این راستا بکار گرفته‌اند.

اینان شاید در برهه‌هایی به موفقیت‌هایی کوتاه مدت نیز دست یابند اما همواره توده مردم با شناسایی عوامل اختلاف و نفاق، نسبت به از بین بردن آن اقدام نموده و دوباره وحدت ملی را که ضامن امنیت، توسعه و پیشرفت تمامی اقوام ایران است، را فراهم آورده‌اند.

هدف اصلی از تهیه این مختصر آشنائی راهنمایان گردشگری با زندگی کوچ‌نشینی در ایران می‌باشد و همت بر آن داشتم تا شناختی هرچند مختصر با کوچ‌نشینان ایران را فراهم آورم تا معرفت حاصله، نزدیکی بیشتر اقوام ساکن در این پهنه کهن تاریخی را موجب گردد. درک تفاوت‌های فرهنگی مطمئناً راه ایجاد اختلافات توسط دشمنان را بسته و جلوی نفوذ را سد می‌نماید.

شناخت خویشتن، فرهنگ غنی چندین هزار ساله، تاریخ پرفراز و نشیب و درک تفاوت‌های فرهنگی می‌تواند یکی از ارکان نزدیکی و وحدت بیشتر اقوام مختلف را فراهم آورد و این چیز است که بیگانگان و دشمنان ایرانی و ایرانشهر از آن هراس فراوان دارند.

در این واویلاي تهاجم فرهنگی و گسست فرهنگی، گردشگری نقشی تعیین کننده در احیای هویت فرهنگی ایرانیان و توسعه پایدار کشور برعهده دارد.

معتقدم در بین تمام عناصر تشکیل دهنده صنعت گردشگری، راهنمایان بعنوان سفیران فرهنگی، کلیدی ترین نقش را در برقراری ارتباطی سالم و سازنده بین گردشگران با مردمان و اقوام ساکن این خاک و ایجاد شناختی دو طرفه برعهده دارند.

همچنین اعتقاد دارم همانقدر که گردشگری می‌تواند در توسعه پایدار نقشی کلیدی داشته باشد، نگاه سطحی، بدون مطالعه و کاسب‌معابان به آن می‌تواند آن را به یک معضل و عامل مخرب فرهنگی، طبیعی و ... تبدیل نماید و آسیب‌های فراوان و غیر قابل جبرانی را خصوصاً به جوامع محلی وارد نماید.

عدم شناخت صحیح و کامل جوامع محلی و بطور خاص جوامع کوچ‌نشین، عدم آگاهی از مختصات فرهنگی و قوانین عرفی، مذهبی و اجتماعی جامعه هدف، عدم آشنایی و عدم رعایت کدهای رفتاری در برخورد با این جوامع، از جمله عواملی هستند که می‌توانند گردشگری را از یک فرصت به یک معضل تبدیل نموده و موجب گردد تا نتیجه‌ای عکس بدست آید.

راهنمایان بمثابه پلی دوطرفه وظیفه ایجاد ارتباط و نزدیکی گردشگران و جوامع محلی را برعهده دارند و شناخت صحیح آنان از جوامع محلی هدف، می‌تواند ضمن کاهش اثرات سوء احتمالی، باعث آشنایی گردشگران با فرهنگ جوامع محلی گردد و مقدمات توسعه این جوامع را نیز فراهم آورد.

صحبت در مورد هر یک از جوامع کوچ‌نشین باید به تفکیک هر جامعه، با طرح عنوانی دقیق، در غالب تحقیقی جامع و بر اساس روش‌های تحقیق علمی صورت پذیرد، که در حوصله این اوراق نمی‌گنجد. لذا به ترسیم کلیات تاریخ و زندگی کوچ‌نشینی، خصوصیات فرهنگی و پراکندگی جغرافیایی جوامع بزرگ کوچ‌نشین (اقوام)، بصورت خلاصه و تیتروار اکتفا نمودم.

در تهیه این مختصر از دو روش «مطالعه و بررسی منابع مکتوب و اسناد موجود» با ذکر منابع و همچنین «تحقیقات میدانی» بهره گرفته‌ام و سعی بر آن داشتم با توجه به محدودیت سرفصل‌های مشخص شده و نیازهای تعیین شده، ضمن شرح اجمالی زندگی کوچ‌نشینی و مقتضیات آن، به معرفی گروه‌های بزرگ کوچ‌نشین در ایران پرداخته و بیانی هرچند کوتاه و مختصر از فرهنگ و خصوصیات شاخص هر یک از این اقوام ارائه دهم تا شناختی کلی از زندگی کوچ‌نشینی در ایران و مناطق حضور آنها فراهم آورم.

مطمئناً خوانندگان محترم مستحضر می‌باشند که مرزبندی‌های مندرج بر روی نقشه‌ها، هیچ‌گاه نمی‌تواند محدود کننده منطقه حضور یک قوم باشد. لذا اینجانب تنها جهت مشخص نمودن محدوده جغرافیایی حضور اقوام مختلف، اقدام به استفاده از مرزبندی‌ها استانی حال حاضر کشور نموده‌ام و مناطق معرفی شده تنها بعنوان مناطق شاخص مورد نظر بوده و به هیچ‌عنوان تمامی منطقه حضور یک گروه را پوشش نمی‌دهند.

با آگاهی از ضعف‌های خود و نقص‌های موجود در این نوشته، بسیار خرسند خواهم شد تا اینجانب را از انتقادات، پیشنهادات، نظرات و راهنمایی‌های خود در جهت بهبود این مختصر، بهره‌مند سازید.

همچنین خوشحال خواهم شد تا بنده را از اطلاعات میدانی و عکس‌های مردم نگارانه خود از زندگی، فرهنگ و رسوم زنان و مردان ایلات، عشایر و اقوام مختلف ایران زمین بهره‌مند سازید.

شاد زی، مهر افزون

علی چراغی

تهران - آذرماه ۱۳۹۴

۲. توضیحات راهنما

(۱) ".....": مطالب داخل گیومه شامل متنی است که بطور مستقیم و بدون دخل و تصرف از یک منبع نقل شده است.

(۲) (عنوان منبع، نوبت و سال چاپ، ص. شماره صفحه): ارجاع متن داخل گیومه به منبع مورد استفاده (منبع بطور کامل در فهرست منابع و مأخذ معرفی شده است)

(۳) در پاراگراف‌هایی که اقتباس و یا نتیجه‌گیری از یک متن بوده و تنها مفهوم و یا بخشی برگرفته از یک متن باشد (نه الزاماً متن بطور کامل)، منبع یا منابع ارجاع شده، به همان روش ذکر شده در ردیف قبل، در پی‌نویس صفحه معرفی شده است.

(عنوان منبع، نوبت و سال چاپ، ص. شماره صفحه)

(۴) نمونه^۱: شماره پی‌نویس صفحه، جهت ارجاع متن به اطلاعات تکمیلی که در پایین صفحه ارائه شده است.

۳. ایران

با پایان عصر پارینه سنگی و سپس میانسنگی که در آن تأمین معاش انسان بر اساس گردآوری غذا و شکارورزی قرار داشت، عصر نوسنگی که مرحله انقلاب تولید غذا و شکل‌گیری جوامع ابتدایی و روستاها می‌باشد، شروع شد.

در این دوره با افزایش تعداد نفرات جوامع انسانی و کاهش منابع غذایی، بشر ناگزیر گردید تا با گذار از مرحله گردآوری غذا و شکارورزی، شیوه‌های معیشتی جدیدی را در پیش بگیرد و با رام کردن حیوانات وحشی به تولید غذا بپردازد.

پرورش دام در این دوره موجب بوجود آمدن جوامع کوچک اولیه دامدار گردید و وابستگی همیشگی دام‌ها به چراگاه و همچنین فصلی بودن چراگاه‌ها با توجه به شرایط آب و هوایی، شکل‌گیری اولین جوامع دامدار کوچ‌نشین را در پی داشته است.

انسان در دوره‌های بعد شروع به زراعت نمود. زراعت موجب یکجانشینی بشر شده و پیدایش روستاهای اولیه و سپس تمدن‌ها را بدنبال داشت.^۱

«ابن‌خلدون»^۲ جامعه‌شناس اسلامی قرن هشتم هجری، جوامع انسانی را به دو گروه بادیه‌نشین و یکجانشین (شهرنشینی و روستانشینی) تقسیم می‌نماید.^۳ وی کوچ‌نشینی را مرحله پیش از یکجانشینی یا شهرنشینی و نوعی تطبیق با محیط می‌داند و معتقد است قدمت زندگی کوچ‌نشینی جوامع بشری کهن‌تر از زندگی شهرنشینی می‌باشد.^۴

"اجتماع بادیه‌نشینی را از این رو مقدم داشتم که این طرز زندگی بر کلیه انواع دیگر آن مقدم است، ... (مقدمه ابن‌خلدون (جلد اول)، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۸)

علی‌رغم آنکه کوچ اسم‌مکان نبوده و تداعی کننده زندگی در حرکت می‌باشد، اما واژه کوچ‌نشینی، مقابل سکونت دائم انسان در یک مکان ثابت، و نقطه مقابل روستانشینی و شهرنشینی در نظر گرفته شده است، تا بیان‌کننده شیوه‌ای خاص از زندگی غیرثابت و متحرک، با جابجایی‌های مداوم باشد.

"چون شکل معیشت مبتنی بر کوچ است و غلبه زندگی با تردد و جابجایی است تا سکونت در یک مکان، اگر غلبه با سکونت باشد تا کوچ، کوچ‌نشینی نقش خود را از دست می‌دهد. با این وصف می‌توان اصطلاح رایج کوچ‌نشینی را بکار برد." (کوچ و کوچندگی در ایران، چاپ دوم ۱۳۸۴، ص. ۱۹)

در هزاره دوم پیش از میلاد و در عصر آهن گروه‌هایی کوچ‌نشین که در مرحله رمه‌گردانی قرار داشتند، در پی یافتن چراگاه‌های جدید با په فلات ایران نهادند. آنها که خود را آریایی می‌نامیدند نام سرزمین پیشین خود را بر سرزمین‌های جدید نهاده و آن را «ایرانه وئجه»^۵ بمعنی «سرزمین مردم آریایی» نامیدند که بعدها به شکل ایرانویج و نهایتاً ایران در آمد.^۱

^۱ برخی از باستان‌شناسان اعتقاد بر تقدم یکجانشینی بر کوچ‌نشینی داشته و کوچ‌نشینی را مرحله‌ای بعد از یکجانشینی می‌دانند.

^۲ ابوزید عبدالرحمان بن محمد ابن‌خلدون حَضْرَمِی (۸۰۸-۷۳۲ ه.ق، تونس) (تولد ۲۷ مه ۱۳۲۲ - درگذشت ۱۹ مارس ۱۴۰۶) - تاریخ‌نگار، جامعه‌شناس، مردم‌شناس و سیاست‌مدار عرب از پیشگامان علم جامعه‌شناسی و از پیشگامان تاریخ‌نگاری علمی

^۳ «عمران (اجتماع) گاهی بصورت بادیه‌نشینی است بدانسان که در پیرامون آبادیها و کوهستانها یا در بیابانها و دشتهای دور از آبادانی و در سکونت‌گاه‌های کنار ریگزارها بسر می‌برند. و گاه بشکل شهرنشینی است که در شهرهای بزرگ و کوچک و دهکده‌ها و خانه‌ها سکونت میگزینند و خویش را بوسیله دیوارها و حصارهای آنها از هر گزندی مصون میدارند و برای اجتماع در هر یک از این کیفیات اجتماعی پیش‌آمدها و تحولات ذاتی روی میدهد." (مقدمه ابن‌خلدون (جلد اول)، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۷)

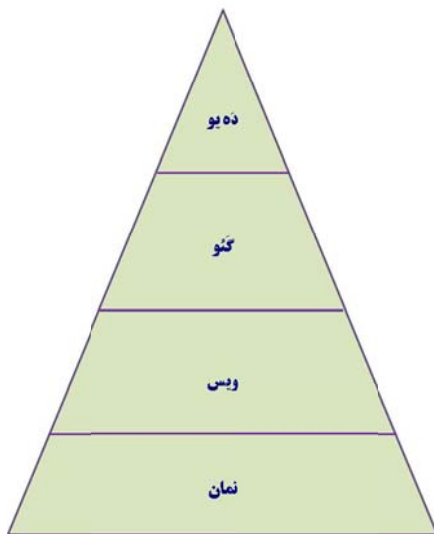
^۴ (مقدمه ابن‌خلدون (جلد اول)، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۴)

^۵ Aeriya Vaeja

این اقوام کهن‌ترین کوچ‌نشینان دامداری بودند که از خارج مرزهای فلات ایران به مرکز فلات وارد شده و در آن ماندگار شده و بعدها به یکجانشینی روی آوردند.^۲ اینان از تیره‌های مختلف تشکیل شده و دارای ساختار اجتماعی پدربزاری بودند.

ساختار اجتماعی - سیاسی در ایران باستان

طبق روایات اوستایی، طبقات جامعه دودمانی آریایی‌ها عبارت بودند از:^۳



✓ «نمان»^۴ یا همان خاتمه، که محل تجمع افراد خانواده می‌باشد.

✓ «ویس»^۵ یا تیره، مجموعه‌ای از چند خانواده که در «ده» سکونت داشته و در راس هر ویس «ویس پت» یا «ویس بد» قرار می‌گرفته است.

✓ «گنو»^۶ (زنتو^۷) یا طایفه به مجموع چند تیره اطلاق می‌شده است (قبیله) که در یک محدوده جغرافیایی بنام «بلوک» سکونت داشته و در راس آن «گنو پت» قرار می‌گرفته است.

✓ «ده یو»^۸ به گروه بزرگتری از مجموعه چند طایفه اطلاق می‌شده است. محل سکونت آنان را «یالت» مینامیدند و در راس آن «ده بد» یا «ده یو پت» قرار داشته است.

این گروه‌های آریایی مؤسسين دولت ماد و سپس هخامنشی بودند. پارت‌ها نیز که دولت اشکانی را پایه گذاری نمودند، مردمانی کوچ‌نشین و رومه گردان بوده و از زمره طواف آریایی محسوب می‌شوند.

^۱ (تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، چاپ پانزدهم ۱۳۹۲، ص. ۱۵)

^۲ "... البته انتقال آریاهای ایرانی از معیشت شبنی به اقتصاد روستایی و بیوند آنها با کشت و زمین نه فقط در عقاید و اساطیر بلکه در مراسم و آداب دینی قوم تأثیر قطعی کرده ..."

(تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، چاپ پانزدهم ۱۳۹۲، ص. ۲۸)

^۳ (تاریخ ایران باستان (ج ۱)، چاپ اول ۱۳۸۴، ص. ۱۴۲) (تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، چاپ پانزدهم ۱۳۹۲، ص. ۲۸)

^۴ Naman

^۵ Vis

^۶ Gau

^۷ Zantu

^۸ dah yu

در دوره‌های تاریخی بعد نیز گروه‌های بسیاری در پی یافتن سرزمین‌های جدید، چراگاه‌ها مناسب، منابع غذایی بیشتر، جهانگشایی و ... به فلات ایران وارد شده و برخی در این سرزمین ماندگار شدند.

در ۶۴۲م اعراب که دارای ساختار اجتماعی قبیله‌ای و بادیه‌نشین بودند به ایران وارد شدند و فصلی جدید در تاریخ ایران رقم خورد. اکثر حکومت‌های بعدی در ایران، همانند ترکان غزنوی و سپس سلجوقیان، مغولان، ایلخانان و ... نیز همگی برآمده از ساختاری ایلیاتی و عشایری می‌باشند.

ایلات به علت آمادگی دایمی برای کوچ، دارای فیزیک جسمانی قوی و بعلت خطرات همیشگی طبیعی و تهدیدات ناشی از تجاوز سایر ایلات و طوایف، همواره مسلح و دارای آمادگی و انضباطی شبه نظامی هستند. این نیروی نظامی بالقوه دارای ساختاری منظم می‌باشد که در آن جایگاه هر فرد و نحوه ارتباط وی با سایر افراد جامعه مشخص و تحت نظر یک فرماندهی متمرکز (ایلخان یا ایل-بیگی) قرار دارد.

اطاعت پذیری محض ایلات از رؤسایشان، به انضمام روابط پدرتباری، پیوندهای سببی و نسبی و تعصاب قومیتی، انسجام کم نظیری را موجب شده است. مجموع تمامی موارد ذکر شده، ایلات را در طول تاریخ تبدیل به یک اردوی نظامی آماده و نیرومند کرده است. همچنین افزایش تعداد نفرات هر ایل با افزایش قدرت نظامی ایل نسبتی مستقیم دارد و افزایش قدرت نظامی موجب بسط و گسترش قدرت سیاسی شده و تأسیس سلسله‌های ایلیاتی را در پی داشته است.

لذا در تمامی دوران تاریخی ایران، ایلات و گروه‌های بزرگ کوچ‌نشین نیرومندی که دارای رهبری پر قدرت و متمرکز بوده‌اند، با سرنگونی حکومت‌ها، قدرت سیاسی را در اختیار گرفته و حکومتی بر پایه ایل خود تأسیس نموده‌اند.

در دوران اسلامی نیز می‌توان حضور ایلات را در تشکیل حکومت‌های کوچک محلی و حکومت‌های فراگیر ملی به وضوح مشاهده نمود.

در طول این تاریخ پرفراز و نشیب، ارتش ایران همواره ارتشی ایلیاتی بوده است عموماً مردان ایلی که اقدام به تأسیس سلسله‌ای نموده‌اند در پست‌های حساس سیاسی و گاردهای محافظ شخص اول حکومت بکار گرفته می‌شدند و سایر ایلات هم پیمان نیز در هنگام ضرورت بعنوان شیرازه اصلی ارتش به کمک طلبیده شده و هسته ارتش غیر دائمی ایران را تشکیل می‌دادند.

یکی از وظایف ایلات (ایلات هم‌پیمان حکومت مرکزی) در تمام طول تاریخ ایران مرزداری بوده است. در نبود ارتش منسجم مرکزی و عدم امکان دسترسی و اطلاع از وضعیت سرحدات، نظارت و حفاظت از مرزها همواره برعهده ایلات و عشایر منطقه بوده است و گروه‌های کوچ‌نشین که در سرحدات کشور ساکن بوده‌اند انجام این مهم را برعهده داشته‌اند. بهمین سبب هم اینان، اولین گروه‌هایی بودند که در تهاجمات بیگانگان به مقابله پرداخته و جنگ‌ها و رشادتهای فراوانی را در تاریخ ثبت کرده‌اند.

همچنین فرمانداری ولایات و برقراری امنیت در هر منطقه به یکی از ایلات قدرتمند منطقه که هم پیمان حکومت مرکزی بوده، سپرده می‌شده است و در بعضی موارد برحسب موقعیت استراتژیک منطقه یکی از ایلات هم پیمان از سایر نقاط کشور به منطقه مورد نظر کوچانده می‌شدند.

جیمز موریه به آمادگی نظامی عشایر به دیدهٔ تحسین نگریسته و نوشته است: "چون مادهٔ خام سربازی هیچ کس بهتر از عشایر نیست، آنان از کودکی به زندگی در اردو خو گرفته‌اند، طعم همه گونه سختی و فراز و نشیب جوی را چشیده‌اند، آنان ذاتاً سربازند.

بی آنکه لب به شکوه بگشایند مسافت‌های باور نکردنی را با کمترین توشه پیموده‌اند." آن لمتون (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۱۶)

اما در دوران قاجار و سپس پهلوی با ورود مستشاران روسی، انگلیسی، سوئدی، فرانسوی، آمریکایی و بنا نهادن ارتش نوین گرچه اصلاحاتی در ارتش صورت گرفت و به تمرکز قوای نظامی و ارتش نوین انجامید ولی بگفته هنری راولسون:

«اصلاحات اروپایی کمر ارتش ایلیاتی ایران را که با جان و پوست و گوشت خود در برابر تجاوز بیگانگان ایستادگی میکرد، شکست.»

البته در دوران فترت و ضعف پادشاهان و حکومت‌های مرکزی نیز بعضاً با تمرد، شورش و غارت مسافرین، روستاها و شهرها توسط گروه‌های کوچ‌نشین مواجه هستیم.

برخی از گروه‌های کوچ‌نشین که تأثیرات مهمی در حیات اجتماعی-سیاسی ایران داشته و توانسته‌اند در دوران تاریخی پس از اسلام حکومت‌هایی مقتدر را در کشور پایهٔ گذاری کنند و یا در عرصه سیاسی-اجتماعی نقشی مهم بازی کنند، عبارتند از:

- | | | |
|------------------------|----------------------------------|-------------------------|
| ۱. غزنویان | ۲. سلجوقیان | ۳. مغولان |
| ۴. ایلخانان | ۵. تیموریان | ۶. ترکمانان قره‌قویونلو |
| ۷. ترکمانان آق‌قویونلو | ۸. اتحادیهٔ ایلات قزلباش (صفویه) | ۹. غلجائی قندهار |
| ۱۰. افشاریه | ۱۱. زندیه | ۱۲. قاجاریه |
| ۱۳. بختیاری | | |

تاریخ ایران را باید تاریخ ایلات و عشایر دانست زیرا با حضور آنها در عرصه سیاسی گره خورده است و به جرات میتوان ادعا کرد که بدون مطالعه تاریخ و فرهنگ ایلات و عشایر نمی‌توان درک درستی از تاریخ و فرهنگ ایران داشت.

بهمین علت است که وقتی درباره ایران صحبت میکنیم، باید از یک موزاییک قومیتی سخن گفت. این موزاییک را قومیت‌های مختلفی تشکیل داده‌اند که علی‌رغم حضور در منطقه جغرافیایی مشترکی بنام ایران، تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند.

مرزهای جغرافیایی ایران ما در طول تاریخ دچار تغییرات زیادی شده است الیخصوص در دوران قاجار، استعمارگران انگلیس و روسیه بخش‌های زیادی از خاک ایران را از کشور جدا نمودند.

مرزهای سیاسی ایران فعلی مساحتی در حدود ۱,۶۴۸,۴۱۹ کیلومتر مربع را شامل می‌شود. اما مرزهای زبانی ایران، تمامی مناطق فارسی زبان همانند ایران، افغانستان، تاجیکستان و بخش‌هایی از ازبکستان را در برمی‌گیرد.

علم مردم‌شناسی^۱ بر آن تأکید دارد که "تفاوت بین انسان‌ها مربوط به رنگ پوست و یا وضع ظاهری آنها نیست، بلکه آنچه آنها را از هم جدا می‌سازد، همانا «فرهنگ» و منجمله نحوهٔ امرار معاش و یا سازش آنها با محیط است."

^۱ "مردم‌شناسی (ethnology): از ریشهٔ یونانی ethons (مردم یا قوم) و logos (شناخت)" (مبانی انسان‌شناسی، چاپ چهارم ۱۳۹۴، ص. ۱۵)
«انسان‌شناسی» را برگردان anthropology در فارسی آورده و در مفهوم وسیع کلمه آن را "مطالعه عمومی نوع انسان در همه مکان‌ها و تمام زمان‌ها در جستجوی تولید دانش درباره انسان و رفتارهای آن در همهٔ زمینه‌های جسمانی، باستانی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی" بیان کرده‌اند.
همچنین در توضیح «مردم‌شناسی» برگردان ethnology، آن را "بررسی زندگی اجتماعی، حیات فکری و فرهنگ انسان با توجه به سیر تاریخی و مناسبات طبیعی و اجتماعی" میدانند.

لذا بدون مطالعه و داشتن درک صحیحی از اقلیم و جغرافیای منطقه حضور هر قوم، نحوه امرار معاش و زیست و همچنین شاخصه‌های فرهنگی، رسیدن به شناخت درباره آن مردمان امکان پذیر نخواهد بود.

«فرهنگ» واژه‌ای بجا مانده از فارسی میانه (پهلوی ساسانی) است که ترکیبی از دو جزء «فره» + «هنگ» می‌باشد.

«فر» پیشوند و بمعنی پیش، جلو، بالا^۱ و «هنگ» (تنگ اوستائی) بمعنی کشیدن و راندن می‌باشد. این واژه مرکب از نظر لغوی به معنی بالا کشیدن، برکشیدن و بیرون کشیدن است.^۲ (زمینه فرهنگ شناسی، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ص. ۱۱)

لغت‌نامه دهخدا «تعلیم و تربیت»، «علم»، «دانش» و «ادب» را بعنوان معانی فرهنگ ذکر کرده است و فرهنگ فارسی معین در ذیل واژه فرهنگ معانی «تربیت و ادب»، «علم و دانش» را آورده است. واژه فرهنگ همچنین بمعنی کاریز یا قنات نیز بکار رفته است و مظهر قنات^۳ را دهنه فرهنگ نیز می‌نامند.^۴

«کلمه فرهنگ را در زبان فارسی بمعنی فضیلت و دانش و ادب و سنجیدگی آورده‌اند و معمولاً معیاری برای ارزیابی گوهر ذات اقوام بکار برده می‌شود و کلمه نظیر آن در زبان‌های اروپائی، یعنی «کولتور» (Culture) از ریشه «کوله‌ره» (Colere) در لاتین بمعنای کشت و زرع آمده است. نیز در عرف بمعنی مجازی پرورش دادن و تربیت کردن است.^۵ (فروغ، شماره ۷۲ - سال ۱۳۴۷، ص. ۲۳)

ادوارد تایلور در تعریفی جامع، فرهنگ را چنین توصیف می‌کند:

«فرهنگ مجموعه پیچیده‌ایست که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به عنوان عضوی از جامعه، از جامعه خود فرامی‌گیرد. و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را برعهده دارد.»

(زمینه فرهنگ شناسی، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ص. ۱۷)

برخی از صاحب‌نظران از مردم‌شناسی با عنوان انسان‌شناسی فرهنگی نیز یاد می‌کنند و آن را زیر مجموعه‌ای از علم انسان‌شناسی می‌دانند.
استاد ناصر فکوهی:

«در ایران، دو واژه «مردم‌شناسی» (ethnology) و «انسان‌شناسی» (anthropology) برای نامیدن این علم بکار رفته‌اند و در کنار این دو واژه «ادبیات عامه» یا فولکلور (folklore) برای حوزه‌ای محدودتر. نخستین بار فرهنگستان زبان، واژه anthropology را با تأکید بر فارسی بودن واژه «مردم» به معنی «انسان» که عربی است، و معنای قدیمی واژه مردم به معنی «انسان»، به «مردم‌شناسی» ترجمه کرد.» (مبانی انسان‌شناسی، چاپ چهارم ۱۳۹۴، ص. ۱۷)

استاد ناصر فکوهی:
«انسان‌شناسی، بر خلاف مردم‌شناسی، انسان را با همه ابعادش، از زیستی و جسمانی گرفته تا تاریخ و زبان و فرهنگ در عام‌ترین معنای آن، پوشش می‌دهد و بسیار جامع‌تر است.» (مبانی انسان‌شناسی، چاپ چهارم ۱۳۹۴، ص. ۱۸)

استاد ناصر فکوهی:
«انسان‌شناسی از آغاز خود را علمی گسترده معرفی می‌کرد که تمایل دارد بر همه ابعاد زندگی انسان در همه جوامع و فرهنگ‌ها و همه زمان‌ها مطالعه کند. (۱) انسان‌شناسی جسمانی یا زیستی (biological anthropology) (۲) انسان‌شناسی باستان‌شناختی (archaeological) (۳) انسان‌شناسی زبان‌شناختی (linguistic) (۴) انسان‌شناسی فرهنگی (cultural anthropology)» (مبانی انسان‌شناسی، چاپ چهارم ۱۳۹۴، ص. ۲۳)

^۱ «فر» علاوه بر پیشوند، اسم نیز هست و بمعنی شکوه، درخشندگی و بزرگی در ادبیات بکار رفته.

^۲ محلی که آب از کاریز خارج شده و بروی زمین ظاهر می‌شود.

^۳ (زمینه فرهنگ شناسی، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ص. ۱۴)

^۴ (زمینه فرهنگ شناسی، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ص. ۱۵)

با این تعریف گسترهٔ سرحدات "حوزهٔ فرهنگی"^۱ ایران بسیار وسیع‌تر از مرزهای سیاسی و زبانی آن می‌باشد. سرحدات حوزهٔ نفوذ فرهنگ ایرانی را باید در شرق جلگهٔ رود سند، در شمال شرق فرارود (مرز اسطوره‌ای ایران و توران) سرزمین مابین دو رود آمو دریا^۲ (جیحون) و سیر دریا^۳ (سیحون)، در شمال غرب کوه‌های قفقاز (رشته کوه مابین دریای کاسپین و دریای سیاه) و در غرب میان-رودان جلگهٔ محصور در بین دو رود دجله و فرات، دانست که مساحتی بیش از ۲,۶۰۰,۰۰۰ کیلومترمربع را شامل می‌شود که اقوام مختلفی در طول تاریخ به این سرزمین‌ها وارد، در آن ساکن و فرهنگ ایرانی را تشکیل داده‌اند و عناصر فرهنگ بسیاری میان این مردمان مشترک می‌باشد.

«مرزهای ایرانشهر»

«با یاد ایرج افشار»

خط‌های روی نقشه به دیوار؟	آن سوی عهدنامه شاهان
و آن سیم خاردار؟	از سغد تا هرات و نشابور
– نه هرگز!	هر جا بیات ترک و همایون
معنای من کجاست، پس اکنون؟	هر جا نوای پرده ماهور.
در تنگ این حصار؟	
– نه هرگز!	
از سیم خاردار گذر کن	آفاق همدلی و همیشه
بگذر ز خار و صخره خارا	هر جا من و شماست، همانجا
آن سوی بادکوبه و گنجه	هر جا که نام حافظ و خیام
و آن سوی مرو و بلخ و بخارا	در خاطر آشناست، همانجا.

محمد رضا شفیعی کدکنی

(۱۳۶۶/۰۶/۱۰)

^۱ "حوزهٔ فرهنگی عبارتست از منطقه‌ای که در آن چند گروه و طایفهٔ مختلف زندگی می‌کنند و دارای عناصر فرهنگی و ترکیب‌های فرهنگی مشترک و مشابهی هستند." (زمینهٔ فرهنگ‌شناسی، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ص. ۲۸)

^۲ رودخانه «آمو»، «آمو دریا» یا «جیحون» که در پارسی باستان «وُخش» نامیده می‌شد. پرآب‌ترین رود آسیای میانه که از کوه‌های پامیر سرچشمه گرفته و با طی مسافتی در حدود ۱۱۲۶ کیلومتر در مرزهای شمالی افغانستان با تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان و پس از پیوستن به رود سیحون به دریاچه آرال می‌ریزد.

^۳ رودخانه «سیر دریا» یا «سیحون» که در پارسی باستان «یَخْشَه آرته» و در پهلوی «یَخْشَرْت» نامیده می‌شد. دومین رود پرآب آسیای میانه که از دو سرچشمه در کوه‌های «تیان‌شان» در قرقیزستان و از شرق ازبکستان تشکیل شده و با طی مسافتی در حدود ۲۲۲۰ کیلومتر به‌همراه جیحون به دریاچه آرال می‌ریزد.

۴. ایل

زندگی کوچ‌نشینی در ایران بزرگ، قدمتی به وسعت تاریخ دارد. از اولین گروه‌های کوچنده از اقوام آریایی یاد نمودیم که در هزارهٔ دوم پیش از میلاد به فلات ایران وارد شدند. هرچند که نمی‌توان زندگی ایلیاتی امروز را بطور مستقیم ادامهٔ زندگی کوچ‌نشینی باستانی دانست^۱، اما اقوام آریایی نیز در سالهای ابتدایی ورود به ایران همانند ایلات امروزی زندگی مبتنی بر معاش دامداری داشته، در پی یافتن چراگاه‌های جدید اقدام به مهاجرت نموده و پیوندهای نسبی و سببی شیرازه اتحادیه‌هایی اولیه آنها را تشکیل می‌داده است.

از اسناد بجا مانده از اوایل اسلام فیروزان: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۱۱) می‌توان دریافت که زندگی کوچ‌نشینی در دوران ساسانی نیز ادامه داشته است. در دوران ساسانی طوایف را "رَم" (رُموم) یا "زَم" (زُموم) می‌نامیدند و واژهٔ "رَمه" نیز از همین ریشه مشتق شده است.

منابع پس از ورود اسلام به ایران نیز حضور کوچ‌نشینان در مناطق مختلف کشور را تأیید می‌نمایند. در آثاری همانند «مسالک و ممالک» اثر اصطخری و همچنین «مُعْجَمُ الْبُلْدَان» اثر یاقوت حَمَوی، شبانان و کوچندگان چادرنشین بطور عام "کُرد" (الاکراد) نامیده شده‌اند و واژه کرد در این دوران بر قومیت و نژاد دلالت ندارد. بطوریکه اصطخری در مورد کوچ‌نشینان فارس چنین نوشته است:

«وجودهای کردها بیش از آن است که در شمار آید و گویند که پارس پانصد هزار باشند. کی در زمستان و تابستان به چراگاه‌ها نشیند و کس باشد از ایشان کی دویست مرد پیوسته دارد از چوپان و مزدور و شاگرد و غلام و آن چه به این ماند و عدد ایشان نتوان شناخت مگر از دیوان صداقت»

با ورود و استقرار طوایف کوچ‌نشین و رَمه‌گردان ترک در فلات مرکزی ایران، کلمهٔ «ایل» که کلمه‌ای ترکی-مغولی می‌باشد برای بیان زندگی کوچ‌نشینی مورد استفاده قرار گرفت. «أَرْحُن»^۲ دست‌نوشته‌ای از ترکان سلجوقی در سدهٔ دوم هجری قمری، کهن‌ترین سندی است که در آن واژه «ایل» بکار رفته شده است.

بر مبنای این دست‌نوشته، ایل عبارتست از "مردم یا اتحادی از مردمان که بصورتی کاملاً مستقل و سازمان یافته شکل گرفته‌اند و یک خاقان در رأس آن قرار دارد."

استفاده از این واژه از دورهٔ ایلخانان مغول رواج یافت.

ایل هم بصورت اسم و هم بعنوان صفت بکار برده شده است و مفاهیمی چون ولایت، صلح و دوستی، خیل و گروه، دوست، رام، مطیع و فرمانبردار، قوم، طایفه، ملت، مردم و جماعت را بیان می‌دارد. سرخیل نیز بمعنی رئیس ایل یا ایلخانی می‌باشد.

^۱ طبق یک نظریهٔ کوچ‌نشینی در ایران نه بر اثر عوامل اقلیمی، بلکه بر اثر تحولات تاریخی، عوامل سیاسی و همچنین ناامنی‌های متعدد همانند هجوم مغولان در ایران ایجاد شده است.

^۲ سنگ‌نوشته‌ای از قرن ۱۸ میلادی (قرن دوم هجری قمری) در کرانهٔ رودخانهٔ اورخون در مغولستان

امروزه کلماتی همانند "ایل"، "عشیره"، "طایفه"، "قبیله" و در برخی موارد "اویماق"، "اولوس" بویژه در حالت جمع "ایلات"، "عشایر"، "طوایف"، "قبایل"، "اویماقات"، "اولوسات" عموماً مترادف با معانی یکسان و جهت بیان زندگی کوچ‌نشینی بکار برده می‌شوند، حال آنکه با وجود تفاوت‌های فاحش بین این کلمات، تعریف دقیقی هم در ارتباط با هر یک از این واژگان وجود ندارد. کلمهٔ عشایر بمعنی خویشان، نزدیکان و تبار (پدرتباری) برگرفته شده از کلمهٔ عربی «عشیره» می‌باشد. عشیره از ریشه "عشر" بمعنی دهه می‌باشد. این اصطلاح عموماً برای اجتماعات عرب زبان که دارای پیوندهای خویشاوندی پدرتباری هستند، بکار برده می‌شود. واژه قبیله نیز بعنوان ردهٔ بالاتر از عشیره برای اعراب خوزستان بکار برده می‌شود. اویماق هم کلمه‌ای ترکی به معنی طایفه و قبیله است.

"عشیره اسم فارسی مأخوذ از زبان عربی به معنای خویشان، نزدیکان، تبار، اهل خانه و طایفه است." (نامنامهٔ ایلات و عشایر و طوایف (ایران تاریخی و فرهنگی)، ۱۳۸۴، ص. ۱۱)

▪ «ابن خلدون» در توصیف ویژگی‌های زندگی بادیه‌نشینی (بیابانگرد - کوچ‌نشینی) می‌گوید:

"مردمی که معاش خویش را از راه پرورش چهارپایان مانند گاو و گوسفند بدست می‌آورند ناگزیرند برای جستجوی چراگاهها و آماده کردن آب حیوان‌های خود، در حال حرکت و بیابان‌گردی باشند، زیرا آمد و شد از سویی به سوی دیگر برای ایشان شایسته‌تر است و آنان را گوسفند دار یا مال دار می‌نامند، یعنی کسانی که عهده‌دار پرورش گوسفند و گاووند." (مقدمه ابن خلدون (جلد اول)، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۳) وی عصبیتی (غرور قومی)، پیوندهای نسبی (التحام) و یا پیوند خویشاوندی (صِلَة رَحِم) را شیراز همبستگی قبیله‌ای آنان میدانند.

▪ «میرزا حسن فسائی»^۲ در فارسنامهٔ ناصری:

"ایل مردمانی را گویند که در تمام سال در بیابانها، در چادرهای سیاه زندگی کنند و از گرمسیرات به سردسیرات رحله‌الشتاء و الصیف نمایند." (فارسنامهٔ ناصری، چاپ پنجم ۱۳۹۲، ص. ۱۵۷۳)

▪ خانم «آن لمبتون»^۳ "ایل" را چنین تعریف کرده است:

^۱ ت. فیروزان: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۱۱)

^۲ میرزا حسن حسینی فسائی (۱۲۲۷ قسا - ۱۳۱۶ ه.ق. شیراز) مؤلف فارسنامه از خاندان کهن دشتک (از محلات قدیمی شیراز) نویسنده و تاریخ نگار دوران قاجار (دوران ناصری) - آثار: "تفسیر حسن"، "تحفه احتشامی"، "نقشه مملکت فارس" و "فارسنامه ناصری" به فرمان ناصرالدین شاه قاجار در باب تاریخ، جغرافیا و جغرافیای تاریخی و طبیعی فارس (فارسنامهٔ ناصری، چاپ پنجم ۱۳۹۲)

^۳ آن لمبتون (A.K.S. Lambton) (۱۹۱۲ - ۲۰۰۸ م) ایرانشناس برجسته بریتانیایی، متخصص زبان فارسی، استاد دانشگاه لندن و متخصص تاریخ ایران (در دوره‌های سلجوقیان، مغولها، صفویان و قاجارها) بود.

"وی به خاطر آگاهی و شناخت زیاد نسبت به زبان فارسی و از نظر گذراندن بخش عظیمی از آثار و منابع مربوط به تاریخ، اقتصاد، زندگی اجتماعی، مناسبات ارضی، اسناد دولتی و غیره و نیز تالیفاتی که در این زمینه ها داشته، صاحب نظر در مسائل ایران شناخته شده است. او در رشته وقایعی که به کناره گیری رضا شاه در ۱۹۴۱م منجر شد نقش مهمی ایفا کرد." برگرفته شده از: سایت انسان‌شناسی و فرهنگ (www.anthropology.ir)

بسیاری وی را از مأموران سازمان اطلاعاتی بریتانیا در ایران می‌دانند. بی‌شک وی بعنوان یک ایرانشناس برجسته، اطلاعات و مشاوره‌های بسیار مفیدی در اختیار سیاستمداران انگلیسی قرار می‌داد و بدینوسیله در مسایل سیاسی ایران تأثیر گذار بود. وی نقش مهمی در مبارزات سیاسی انگلستان با شوروی کمونیستی در ایران و همچنین وقایع کودتای ۲۸ مرداد در حمایت از فرآیند کودتا برعهده داشت.

از آنجمله احمد قوام (قوام‌السلطنه) از رجال سیاسی دوران پهلوی، در خاطرات خود از خانم لمبتون چنین یاد می‌کند:

"مراد ازواژه ایل، طوایف صحرائشین و نیمه صحرائشین است. از دیرباز مردم بسیاری از نواحی ایران از راه شبانی زندگی می‌کردند و گله‌های خود را در تابستان به چراگاههای نزدیک محل سکونت خود میبردند. اینان با آنکه تابستان‌ها زیر چادر می‌زیستند و گاهی هم جزو ایلات بودند، با اینحال به معنای دقیق کلمه گردنده یا صحرائشین نبودند. گله‌داری و ساخت ایلی جامعه هر دو از ویژگی‌های گروه‌های کوچ‌رو بود اما هیچیک از این دو به آنان منحصر نمی‌شد. آنچه صحرائشینان را از جماعات ساکن متمایز می‌ساخت، و گاهی آنان را در برابر اینان قرار می‌داد، کوچ فصلی - چه کوتاه چه بلند - و فقدان دیه‌های ثابت میان صحرائشینان بود." آن لمبتون: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۱۹۵)

▪ آقای دکتر امان‌اللهی در تعریف "کوچ‌نشینی" چنین آورده‌است:

"آن نوع زندگی که در آن انسان از راه پرورش حیوانات و معمولاً با برخورداری از فرآورده‌های کشاورزی زیست می‌کند و در پی چراگاه‌های طبیعی سالیانه از محلی به محل دیگر کوچ می‌کند." (کوچ‌نشینی در ایران، چاپ چهارم ۱۳۷۴، ص. ۱)

▪ آقای بخشنده نصرت "کوچندگی" (کوچ‌نشینی) را چنین تعریف کرده‌اند:

"کوچندگی نوعی زندگی دست‌جمعی مردم است که وابسته به دام، مرتع و حرکت است. این جماعت عموماً خود را از یک قوم و قبیله و یا ایل و تبار می‌دانند و در یک قلمرو جغرافیایی که امکان تعلیف دام آنها را در فصول مختلف سال به توالی در مراتع طبیعی آن میسر می‌سازد، زندگی می‌کنند. علت اصلی این جبر جغرافیایی است. چون در یک واحد جغرافیایی معین، علوفه برای تغذیه دام کوچندگان در تمام مدت سال وجود ندارد، در نتیجه آنها مجبور می‌شوند که به واحدهای دیگر جغرافیایی که فصول مختلف دارای علوفه خودروی مراتع مختلف به تعلیف دام‌های خود بپردازند." (کوچ و کوچندگی در ایران، چاپ دوم ۱۳۸۴، ص. ۱۹)

همانگونه که مشخص است در معرفی جوامع کوچ‌نشین و ایلیاتی تعاریف زیادی ارائه شده است. در برخی از این تعاریف "ساختارهای پدرتباری و خویشاوندی‌های خونی" شالوده تعاریف را تشکیل داده است. برخی "اتکای معاش به دامداری" را بعنوان شاخصه اصلی در نظر گرفته‌اند و در بعضی دیگر "کوچنده بودن و زندگی در سکونتگاه‌های غیر دائم"، بعنوان وجه تمایز جوامع ایلیاتی از سایر جوامع بیان شده است.

"اتکای معاش به دامداری" اگر چه از خصوصیات جوامع ایلیاتی بشمار میرود، اما خاص این جوامع نبوده و برخی از جوامع روستایی همانند دامداران متحرک روستایی نیز دارای این خصیصه می‌باشند.

"کوچندگی" و "زندگی در مسکن غیر دائم" نیز مختص عشایر نبوده و دامداران متحرک روستایی و کولی‌ها نیز ضمن جابجایی فصلی در چادر، کاروان و سایر مسکن‌های متحرک زندگی می‌کنند.

"دولت‌های غربی نقشه تجزیه ایران را بوسیله مأمورین درجه دوم انگلیس، یعنی میسن لمبتون و مستر ترات که هفته‌ای دو سه بار با چند نفر از خواص وکلای اکثریت برای اداره مجلس و بررسی اوضاع اجتماعی ایران جلسات مشورتی تشکیل می‌دادند، در میان گذارند و ... " (خاطرات سیاسی قوام السلطنه، ۱۳۹۲، ص. ۱۲۳)

اما برای آنکه بتوانیم تعریف دقیق‌تری از "ایل"، مخصوصاً در دوران جدید ارائه کنیم باید معیارهایی که وجه تمایز جوامع ایلیاتی از سایر جوامع میشود، را مشخص نماییم. مرحوم دکتر نادر افشار نادری^۱ بدین منظور ملاک‌های زیر را تبیین نموده است: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۳۳۱)

ملاک‌های اصلی شناخت جوامع ایلیاتی:

۱. "وجود داشتن ساختار اجتماعی ایلی"

هر ایل دارای ساختاری هرمی شکل است و به چند طایفه، هر طایفه به چندین تیره، هر تیره به چندین تش، هر تش به چندین اولاد تقسیم می‌شود و هر اولاد مشتمل بر چندین خانواده می‌باشد.

۲. "آگاهی و باور افراد به جایگاهشان در سلسله مراتب ایلی"

همه افراد ایل می‌دانند در طبقه بندی اجتماعی ایل خود، در کدام اولاد قرار دارند، به کدام تش، تیره و طایفه تعلق دارند و بهمین سبب چراگاه‌ها و مراتع خود را در محدوده قلمروهای ایل بخوبی می‌شناسند.

۳. "داشتن سرزمین یا قلمرو با محدوده مشخص و مختص ایل"

هر ایل دارای قلمروهایی مشخصی در بیلاق و قشلاق می‌باشد. این قلمروها بین طوایف مختلف ایل تقسیم شده است و افراد با توجه به جایگاهشان در سلسله مراتب ایلی و تعلقشان به طایفه، تیره، تش و اولاد محدوده تعیین شده‌ای را در اختیار دارند.

جوامع ایلیاتی تا زمانی که سازمان رده‌بندی و نظام اجتماعی - سیاسی خود را حفظ می‌کنند، چه کوچنده، نیمه کوچنده، رمه‌گردان و یا یکجانشین، جامعه ایلی بشمار می‌آیند.

ملاک‌های فرعی شناخت ایلات:

۱. کوچ

۲. زندگی در سکونت گاه‌های موقت و متحرک (انواع چادر و کپر)

۳. شیوه معیشتی مبتنی بر نگهداری و پرورش دام و اتکای اصلی معاش به دامداری (زراعت در جامعه ایلی در درجه دوم اهمیت قرار داشته و تولید صنایع دستی اشتغال جنبی می‌باشد).

^۱ "نادر افشار نادری (متولد ۱۳۰۵ مشهد - متوفی ۹ تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی نوشهر): پژوهشگر، جامعه‌شناس، مردم‌شناس، از پیشگامان پژوهش‌های ایلی و روستایی، استاد دانشگاه، عکاس و مستندساز ایرانی - از بزرگترین مردم‌شناسان معاصر ایرانی
کارشناسی: رشته فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد: جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران، دکترا: مردم‌شناسی از دانشگاه سوربن فرانسه
بازگشت به ایران (۱۳۴۳) - تدریس مردم‌شناسی نظری با موافقت مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی (۱۳۴۴) - تأسیس گروه عشایری مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران با همراهی پژوهشگرانی چون جواد صفی نژاد، حسن پارسا و هوشنگ کشاورز و ریاست این گروه (۱۳۴۵) - رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران - ریاست دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران - مؤسس مؤسسه پژوهش‌های دهقانی و روستایی ایران (۱۳۵۵)"
برگرفته از: سایت انسان‌شناسی و فرهنگ (www.anthropology.ir)
"کتاب و تحقیقات: مونوگرافی ایل بهمئی، دشت میشان (طرح مبارزه با بیسوادی)، جمعیت و شناسنامه ایلات کهگیلویه، عشایر (مطالعات و برنامه ریزی) و ...
فیلم‌های مستند: بلوط (۱۳۴۶ - ۳۳ دقیقه، ۱۶ میلیمتری، روبروسال، نقش درخت ومیوه بلوط در زندگی یکی از طوایف)، مشک (۱۳۴۶ - ۱۲ دقیقه، ۱۶ میلیمتری، روبروسال، طرز تهیه مشک و موارد استفاده آن در عشایر کهگیلویه)، خرابه‌های دهدشت (۱۳۴۶ - ۵۸ دقیقه، ۱۶ میلیمتری، روبروسال، خرابه‌های شهر باستانی دهدشت و اتراق عشایر در میان خرابه‌های این شهر)، گلاب (۱۳۴۹ - ۱۸ دقیقه، ۱۶ میلیمتری، رنگی، تهیه گلاب در قصر کاشان)، شب صلح، عروسی در نقاره‌خانه بویراحمد سفلی، ..."
فرهاد ورهرام: (ایل بهمئی، چاپ اول ۱۳۹۱، ص. ۳۱۸)

"شاید برجسته‌ترین ویژگی اخلاق اجتماعی او جوانمردیش بود. نسبت به آنچه در پیرامون او می‌گذشت نمیتوانست بی تفاوت باشد و بی احساس مسئولیت بگذرد."
"در کار علم هم به «علم به خاطر علم» اعتقادی نداشت و هوادار پژوهش‌هایی بود که «دردی را از مردم دوا کند»"

همانطور که در بالا اشاره شد، «اتکای معاش به دامداری»، «کوچندگی» و «زندگی در مسکن غیر دائم» اگر چه از مشخصات زندگی کوچ‌نشینی می‌باشد اما نمی‌توان از آنها بعنوان ملاک‌های اصلی شناخت جوامع ایلیاتی بکار برد زیرا بین جوامع ایلیاتی و بعضی جوامع دیگر مشترک می‌باشد. بعنوان نمونه شیوه تأمین معاش "دامداران متحرک روستایی" نیز بر دامداری استوار است. آنها نیز برای دسترسی به مراتع تازه همه ساله در یکی از دوره‌های کوچ (بویره کوچ بیلاقی در بهار) بصورت نیمه کوچندگی یا رمه گردانی همراه با دام‌های خود اقدام به کوچ می‌کنند و همانند عشایر چند ماهی را در بیلاقات سپری می‌نمایند. اینان نیز در سکونت‌گاه‌های متحرک همانند انواع چادر سکونت دارند، اما بعزت نداشتن ساختار اجتماعی طبقه‌بندی شده، نمی‌توان آنها را ایلیاتی نامید. جابجایی مداوم و سکونت در مسکن متحرک در بین کولی‌ها نیز عمومیت دارد، اما در زمره گروه‌های عشایری محسوب نمی‌شوند.

ارائه تعریفی جامع درباره مفهوم جامعه ایلیاتی در شرایط فعلی ایران که در برگزیده الزامات این نوع جوامع و واقعیت‌های موجود باشد، امری سخت و پیچیده می‌باشد.

"ایل به اجتماعی ساختارمند از مردمان اطلاق می‌شود که دارای همبستگی خونی، خویشاوندی دور نسبی یا سببی یا وابستگی اجتماعی - سیاسی بوده و در یک محدوده جغرافیایی متعلق به ایل زندگی می‌کنند و عموماً معیشتی بر پایه دامداری داشته و در پی یافتن چراگاه‌های مناسب تمام و یا گروهی از اعضای خانوارها بهمراه گله‌های خود کوچی متناوب دارند."

با استناد بر ملاک‌های ارائه شده در بالا، ایلات و کوچ‌نشینان را می‌توان در ۴ گروه تقسیم بندی نمود:

۱) ایلات و عشایر کوچنده یا تمام کوچنده:

به جوامعی اطلاق می‌گردد که ملاک‌های اصلی در شناخت ایلات را دارا بوده و در هیچ کدام از قلمروهای بیلاقی و قشلاقی و یا مناطق شهری و روستایی سکونتگاه ثابت نداشته باشند و بهمراه تمام اعضای خانواده و دام کوچ کرده و در کلیه فصول و ایام سال در انواع سکونت‌گاه‌های متحرک همانند انواع چادر و کپر زندگی می‌کنند.

۲) ایلات و عشایر نیمه کوچنده:

به جوامعی اطلاق می‌گردد که ملاک‌های اصلی در شناخت ایلات را دارا بوده و حداقل در یکی از قلمروهای بیلاقی، قشلاقی و یا خارج از آنها (مناطق شهری و روستایی) دارای سکونتگاه ثابت هستند و در هر دوره کوچ تعدادی از اعضای خانوار در این سکونتگاه‌ها ماندگار شده و با سایر اعضای خانوار کوچ نمی‌کنند.

۳) ایلات و عشایر رمه‌گردان:

به جوامعی اطلاق می‌گردد که ملاک‌های اصلی در شناخت ایلات را دارا بوده و اعضای خانواده در یکی از قلمروهای بیلاقی، قشلاقی و یا مناطق شهری و روستایی سکونت اختیار کرده و همه ساله در موعد کوچ، دام‌ها توسط چوپانان و یا اعضای ذکور خانواده کوچ می‌کنند. (عشایر سنگسری‌ها)

۴) ایلات و عشایر یکجانشین:

به جوامعی اطلاق می‌گردد که ملاک‌های اصلی در شناخت ایلات را دارا بوده و در مناطق شهری و یا روستایی اسکان یافته و یکجانشین شده‌اند و ممکن است شغل یا حرفه‌ای غیر از دامداری داشته باشند. اما با توجه به اینکه حق بهره‌برداری از مرتع و به تبع آن حق کوچ کردن را از دست نداده‌اند و می‌توانند در برخی از سال‌ها که بارندگی خوب باشد اقدام به کوچ نمایند، به آنها ایلات اسکان یافته ولی با حق کوچندگی اطلاق می‌نمایند.

با مجموعه تحولات صد ساله اخیر در ایران، بندرت می‌توان زندگی تمام کوچندگی را مشاهده نمود اما علی‌رغم آنکه نفس‌های زندگی کوچ‌نشینی در ایران به شماره افتاده است، هنوز سایر گروه‌های ذکر شده به حیات خود ادامه می‌دهند.

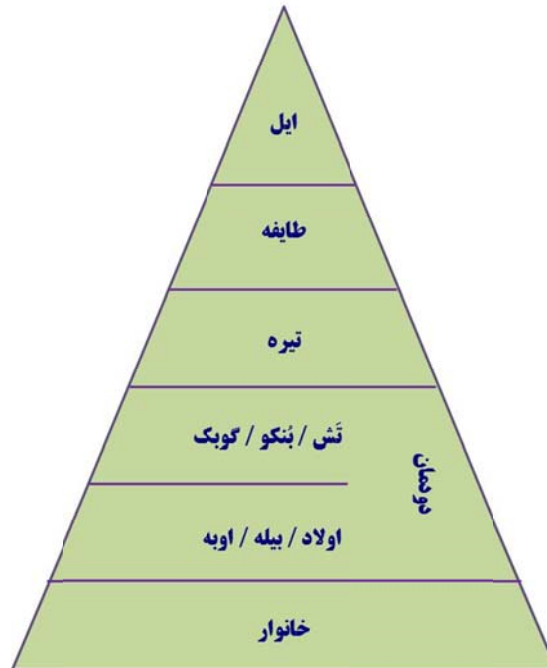
جمعیت کوچ‌نشینان در ایران دارای نوسانات بسیاری بوده است. مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باعث تغییرات گسترده در جمعیت کوچ‌نشینان شده است و متأسفانه آمار دقیقی در ارتباط با نفوس کوچ‌نشینان در ایران وجود ندارد. عدم وجود تعریفی دقیق از جامعه کوچ‌نشین و همچنین جابجائی‌های مداوم ایلات، پراکندگی گسترده آنان و عدم دسترسی از عوامل موثر در نوسان آمارهای ارائه شده می‌باشد. عدم آگاهی و مقاصد سیاسی از دیگر عواملی می‌باشند که موجب گردیده تا آمارهای ارائه شده با واقعیت‌های موجود تطابق نداشته باشند.

کوچ‌نشینان در برخی موارد با ارائه آماری کمتر از واقع سعی در جهت‌گریز از مالیات و یا اجتناب از خدمت سربازی داشته‌اند و در زمان‌هایی نیز جهت بالابردن اهمیت خود و برخ کشیدن قدرت ایل آماری بیش از واقع ارائه کرده‌اند. ارائه اطلاعات اشتباه از طرف افراد موجب گردیده تا آمار ارائه شده چندان قابل استناد نباشد.

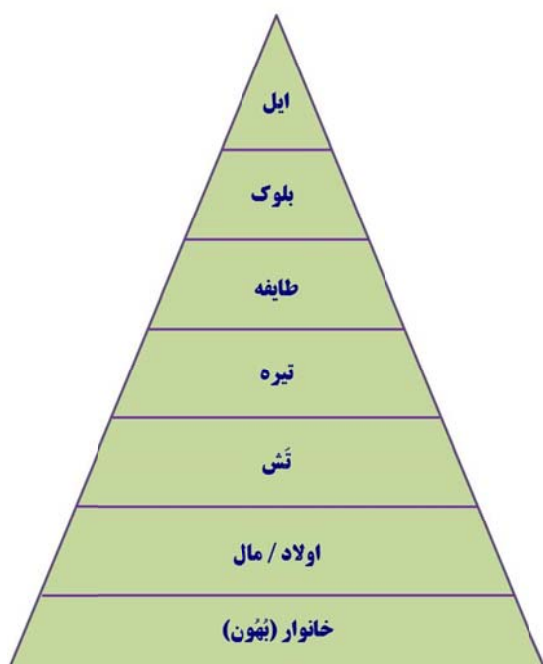
۵. ساختار اجتماعی ایلات

ساختار اجتماعی ایلات، ساختاری هرمی می‌باشد که بر پایهٔ خویشاوندی نسبی و سببی و نظام پدرتباری بنا شده است. مجموعه‌ای از افراد که دارای نیای مشترک حقیقی هستند را «پدرتبار» می‌نامند. در نظام پدرتباری، افراد جامعه ایلیاتی هویت، جایگاه اجتماعی و نسب خود که رابطهٔ آنها با سایر افراد ایل را تعیین می‌کند را از پدر به ارث می‌برند.

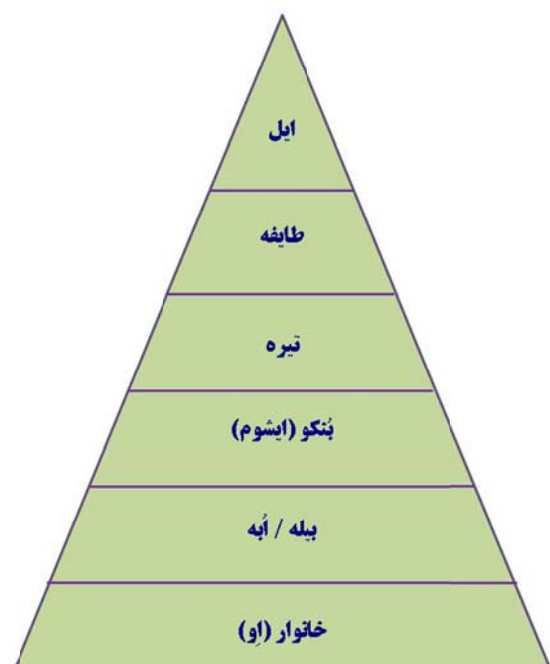
ساختار اجتماعی - سیاسی ایلات



ساختار اجتماعی - سیاسی ایل بختیاری



ساختار اجتماعی - سیاسی ایل قشقایی



جامعه ایلیاتی در طول سالیان بسیار طولانی ساختاری منحصر بفرد را بدست آورده است و کارکردهای خاص خود را دارد تا بتواند نیازهای اعضای خود را در اقلیم آن ایل فراهم آورد. اصلی‌ترین کارکردهای ساختار اجتماعی - سیاسی ایلات عبارتند از:

۱) ساختار اجتماعی - سیاسی کوچ‌نشینان، نحوه ارتباط بین افراد یک جامعه کوچ‌نشین و ارتباط آن با سایر جوامع را تعیین می‌کند.

۲) تأمین امنیت افراد جامعه و حفاظت از اعضاء در برابر خطرات طبیعی و تهاجم سایر جوامع از دیگر کارکردهای ساختار اجتماعی - سیاسی ایلات می‌باشد.

۳) تأمین معاش و نیازهای زندگی کوچ‌نشینان نیازمند تلاشی عظیم است که تنها در سایه کار گروهی و با همیاری تمامی افراد جامعه امکان‌پذیر است.

اساس معاش کوچ‌نشینان بر پایه دامداری استوار است، هرچند کشاورزی مختصر و عموماً بصورت دیم در حد تأمین نیازهای داخلی هر خانوار و همچنین تولید صنایع دستی نیز در کنار آن قرار دارند.

۵.۱. خانواده

در ساختار اجتماعی - سیاسی کوچ‌نشینان، خانواده کوچکترین و اصلی‌ترین واحد اجتماعی ایل می‌باشد (کوچ‌نشینی در ایران، چاپ چهارم ۱۳۷۴، ص. ۱۲۸) که بدنه اصلی این جامعه را تشکیل می‌دهد. خانواده در قاعده هرم ساختار اجتماعی ایلات قرار داشته و بعنوان یک واحد تولیدی وظیفه اصلی تأمین معاش و رفاه خود و اقتصاد ایل را از راه دامداری برعهده دارد.

خانواده در ایلات دارای ساختار پدرسالاری و پدرتباری^۱ بوده و از پدر، مادر، پسران، دختران و فرزندان پسری تشکیل می‌شود. سرپرستی این واحد کوچک اجتماعی برعهده پدر می‌باشد. در خانواده‌های پدرتباری ایلات، پسران حق آب، مرتع و زمین را از پدر به ارث می‌برند. فرزندان ذکور در خانواده‌های پدرتباری از جایگاه مهمی برخوردار می‌باشند، زیرا علاوه بر آنکه تبار و نام خانواده را زنده می‌دارند، نیروی کار مهمی نیز در اقتصاد خانواده محسوب می‌شوند. همچنین میزان قدرت نظامی خانواده را در برابر سایر خانوارها را افزایش داده و موجب افزایش قدرت طایفه و ایل می‌گردند.

در زندگی کوچ‌نشینی علی‌رغم اهمیت بسیار زیاد فرزندان ذکور در تأمین معاش خانواده، تمامی افراد در اقتصاد خانواده سهیم بوده و هر یک از اعضاء وظایف مشخصی را برعهده دارند. جنس، سن و موقعیت اجتماعی تعیین‌کننده مسؤلیت واگذار شده به هر یک از افراد خانواده می‌باشد.

^۱ انواع خانواده از نظر ساختار:

"پدر سالاری یا پدرتباری: خانواده را عموماً براساس قدرت رئیس خانوار و تباری که فرزندان خانواده خود را منسوب به آن می‌کنند و جامعه به رسمیت می‌شناسد، به چند گروه تقسیم می‌کنند."

"خانواده پدرسالار: به خانواده‌ای اطلاق می‌شود که در آن قدرت در دست شوهر یا پدر و تبار پدری است."

"خانواده پدرتبار: خانواده‌ای است که نسبت و تبار اعضایش، چه از نظر خود آنها و چه از نظر اجتماعی، به تبار پدری، یعنی پدر پدر و الی آخر می‌رسد."

"خانواده مادرسالار: به خانواده، گروه یا جامعه‌ای اطلاق می‌شود که در آن قدرت در دست زنان است و مردان تحت تسلط آنان‌اند."

"خانواده مادرتبار: خانواده‌ای است که نسبت و تبار افراد، به مادر و تبار مادری منسوب می‌شود."

(مبانی انسان‌شناسی، چاپ چهارم ۱۳۹۴، ص. ۱۷۳-۱۷۴)

پخت و پز، بچه‌داری، تهیه فراورده‌های لبنی (همچون ماست، روغن، کشک، پنیر و ...)، آوردن آب از چشمه، جمع کردن هیزم، تولید صنایع دستی جزو وظایف بانوان محسوب شده که بیشتر در داخل و اطراف چادر صورت می‌گیرد.

چوپانی، داد و ستد، شرکت در فعالیت‌های سیاسی و تصمیم‌گیری‌های عمومی، حفاظت از خانواده و دام‌ها و شکار جزو کارهای مردانه محسوب می‌شود.

دوشیدن شیر دام‌ها، پشم‌چینی، جمع‌آوری اسباب و وسایل و آمادگی برای کوچ جزو وظایف مشترک زنان و مردان می‌باشد. تمامی افراد خانواده حتی بچه‌ها نیز در زندگی کوچ‌نشینی مشارکت دارند کارهایی همانند به چرا بردن بره‌ها و بزغاله‌ها در مناطق نزدیک چادر^۱ و همچنین نگهداری بره‌ها و بزغاله‌ها در هنگام دوشیدن دام‌ها و یا کمک در آوردن آب و جمع‌آوری هیزم از جمله وظایف بچه‌ها می‌باشد.

زندگی ایلیاتی ساده، بدون تجملات، مختصر و بدون لوازم اضافی و غیرکاربردی می‌باشد. البته این بمفهوم عدم استفاده از تزئینات نیست، بلکه زیبایی و تزئین بخشی از وسایل کاربردی زندگی عشایر می‌باشد. بعنوان نمونه می‌توان به تزئینات و نقوش بکار رفته در خورجین، نمکدان، مفرش و ... غیره اشاره نمود که در عین کاربردی بودن آنها، تزئینات نیز به بهترین شکل در ساخت آنها استفاده شده است.

در زندگی کوچ‌نشینان تنها لوازم کاربردی منطبق بر نیازهای اساسی آنان وجود دارد. بهمین دلیل لوازم زندگی بسیار مختصر و حداقل شده می‌باشد. حجم وسایل و لوازم زندگی به گستردگی و وضع اقتصادی خانواده، جایگاه اجتماعی سرپرست خانواده و همچنین تعداد احشام باربر (انواع خودرو) آن خانواده (که خود تابعی از وضعیت اقتصادی خانواده است) نیز بستگی دارد.

با ورود تکنولوژی، تغییرات عمده‌ای در ساختار زندگی کوچ‌نشینان ایجاد شده است. یکجانشین شدن ایلات اعم از گروه‌های نیمه-کوچنده، رمه‌گردان و یکجانشین بخودی خود باعث تغییر احتیاجات و ملزومات زندگی روزمره این گروه‌ها شده است.

ازدواج در بین کوچ‌نشینان کارکردهای مختلفی دارد. ازدواج و تشکیل خانواده امکان کسب استقلال را به افراد داده و موجب گسترش دودمان می‌شود. داشتن فرزند، بخصوص فرزند پسر، مهمترین کارکرد ازدواج در جوامع کوچ‌نشین محسوب می‌شود. همانگونه که عنوان شد فرزندان پسر هم بعنوان نیروی کار نقش مهمی در تقویت بنیه اقتصادی خانواده دارند و هم قدرت نظامی و هم پشتوانه خانواده محسوب شده و امنیت خانواده و ایل را تأمین می‌نمایند. تعدد فرزندان پسر ضمن بالا بردن جایگاه اجتماعی فرد در جامعه ایلیاتی و ایجاد اعتبار برای وی، از نظر سیاسی نیز موقعیت وی را در بین سایر اعضای دودمان قوی‌تر میکند. فرزندان پسر باعث سربلندی و غرور پدران هستند و پشتوانه‌ای برای دوران پیری والدین محسوب می‌شوند. پسران همچنین ضامن بقای نسل یک فرد و دودمان نیز می‌باشند.

^۱ بره‌ها و کپره‌ها ضعیف هستند و نمیتوانند همراه گله جهت چرا مسافت زیادی را طی نمایند. بهمین علت در کنار چادر مانده و از مراتع نزدیک آن تغذیه می‌شوند.

ازدواج وظیفه شرعی هر فرد مسلمان نیز می‌باشد و کوچ‌نشینان ازدواج را ادای وظیفه شرعی می‌دانند. ارضاء غرایز جنسی از دیگر کارکردهای ازدواج می‌باشد. هر گونه روابط جنسی خارج از محدوده خانواده مردود بوده و گناه بزرگی محسوب می‌شود و می‌تواند موجب درگیری‌های خطرناکی نیز بشود.

در گذشته چند همسری در بین خوانین و کلانتران رایج بوده و برخی از این ازدواج‌ها نیز جنبه سیاسی داشته و برای اتحاد با سایر ایلات انجام میشد. اما ازدواج در بین قشر عامه اکثر کوچ‌نشینان ایران بصورت تک همسری می‌باشد و فقط در بعضی شرایط خاص مثلاً نازائی زوجه، عدم داشتن فرزند پسر از همسر اول و یا از کارافتادگی همسر اول، ازدواج مجدد صورت می‌گیرد.

تنها در بین عشایر عرب خوزستان و همچنین در بین بلوچ‌ها چند همسری رواج دارد که فرهنگ جوامع مورد بحث و عوامل مذهبی از دلایل آن می‌باشد.

ازدواج در بین اکثر کوچ‌نشینان درون گروهی بوده و تمایل چندانی به ازدواج با خارج از ایل خود ندارند. تعصبات قومیتی و قوانین عرفی، نزدیکی فرهنگی، سهل‌تر بودن ازدواج درون گروهی و هزینه‌های بمراتب کمتر این نوع ازدواج (شیربهاء، مهریه و ...) از عمده‌ترین دلایل ازدواج درون گروهی در بین کوچ‌نشینان می‌باشد.

طلاق در بین تمامی کوچ‌نشینان امری نکوهیده و نادر می‌باشد.

۵.۱.۱. طبقه نیمه مطرود

ایلات تنها جنگاوری، سپاهیگری و سوارکاری را در کنار دامداری می‌پسندند و در بسیاری از ایلات ایران در گذشته و حال، کسانی که از راه پرورش دام امرار معاش نمی‌کنند و برخلاف افراد عادی ایل، به حرفه‌ای غیر از دامداری مشغول هستند، مورد علاقه مردم کوچ‌نشین نمی‌باشند. جناب آقای دکتر بهاروند این گروه را طبقه نیمه مطرود جامعه عشایری نامیده‌اند.

نوازندگان، سلمانی‌ها، آهنگران و ... طبقه نیمه‌مطرود جامعه کوچ‌نشین را تشکیل داده و خانواده‌های ایلیاتی تمایلی به ارتباط و وصلت با این گروه ندارند و از دادن یا گرفتن دختر از این طبقه پرهیز کرده و آن را نکوهیده می‌دانند.

نوازندگان علیرغم آنکه جزو لایه‌های نیمه مطرود جامعه ایلیاتی محسوب می‌شوند اما در تمامی مراسم‌های ایل حضوری جدی دارند. عیده‌ها، عروسی‌ها، جشن‌ها، عزاها و حتی کوچ همگی با نوای نوازندگان همراه است. نوازندگان ایلیاتی زندگی کوچ‌نشینی را می‌سرایند آنها شادی‌ها، غم‌ها، پیروزی‌ها، شکست‌ها و شاید بتوان گفت تاریخ شفاهی جامعه خود را در غالب سرود و شعر در آورده و با نوای سازهای خود برای مردمان کوچ‌نشین می‌خوانند.

این گروه در هنگام محصول سهم خود از محصول را از تمامی خانواده‌ها گرفته و در هنگام مراسمات مختلف نیز معمولاً مبلغی بعنوان هدیه دریافت می‌کنند.

در سفرهایی که شخصاً در بین بختیاری‌ها و قشقایی‌ها داشتیم، در گفتگو با مردم متوجه شدم که هنوز هم بخش بزرگی از جامعه ایلیاتی تمایل چندانی به وصلت با این گروه، بخصوص نوازندگان ایلیاتی ندارند. هر چند که بعلت علاقه فراوان به نواها، اشعار و داستانهای کهن خود، آنها در بین خود پذیرفته و محترم می‌شمرند.

۵,۲. دودمان

دودمان، کوچکترین واحد اجتماعی پدر تبار در ایلات می‌باشد، که از چندین خانوار تشکیل شده است. افراد هر دودمان دارای پیوندهای خویشاوندی نزدیکی بوده و دارای نیای مشترکی از نسل یک شخص مشخص که بین ۳ تا ۵ نسل پیش میزیسته، می‌باشند.

رده دودمان در ساختار اجتماعی بین هریک از ایلات به نام خاصی شناخته می‌شود و ممکن است به دو بخش تقسیم شود.

بعنوان نمونه رده دودمانی در بین لرهای بختیاری به دو بخش تقسیم می‌شود.

رده دودمانی بالاتر را «تَش» (آتش، تعداد افرادی که دور یک آتش یا اجاق جمع می‌شوند.) می‌نامند. تمامی افراد عضو تش دارای نیای مشترکی می‌باشند.

رده دودمانی پائین‌تر «اولاد» یا «گروبو» (پسر و پدر) نامیده می‌شود. هر تش به تعدادی «اولاد» تقسیم می‌شود. در لر کوچک این رده دودمانی را «بووه» یا «دودمو» می‌نامند.

رده دودمانی پدرتباری در ایل قشقایی «بَنگُو» و «بیلَه» (اوبه) نام دارند که در آن بَنگُو شامل چندین بیلَه (اوبه) می‌باشد.

ترک‌های شاهسون رده دودمانی پدرتبار را گوَبک (ناف، اتصال جنین به مادر) می‌نامند که خود مشتمل بر چندین «اوبه» است.

رده دودمانی پدرتباری را بلوچ‌ها زات و رَند، کردها هرکی و ترکمن‌ها اُبه می‌نامند.

اعضای این واحد های اجتماعی دودمانی اغلب به نام بانی آن شناخته می‌شوند.

لر ← حسن وند - حسن + وند

ترک ← جعفرلو - جعفر + لو

بلوچ ← اسماعیل زایی - اسماعیل + زایی (زهی)

هدایت هر دودمان را یک "ریش سفید" بعهدده دارد که وظیفه اصلی انتقال فرامین ایلخان و هدایت بدنه اصلی جامعه ایلیاتی و هماهنگی کوچ را انجام می‌دهد. برخلاف جایگاه رهبری در رده‌های بالای ساختار اجتماعی - سیاسی ایلات (همانند ایلخان، ایل-بیگی، کلانتر، ...)، ریش سفیدی یک دودمان، مقامی موروثی نیست و منافع مادی چندانی نیز برای آنان ندارد و تنها منزلت اجتماعی و احترام افراد را برای شخص می‌آورد.

داشتن تجربه، مقبولیت اجتماعی در بین عموم افراد دودمان، تمکن مالی مناسب و همچنین روابط خوب با کدخداها و کلانتران از امتیازاتی محسوب می‌شود که برای رسیدن به جایگاه ریش سفیدی مورد نیاز می‌باشد.

۵,۳. تیره

تیره نیز گروهی پدر تبار در ساختار اجتماعی ایلات و عشایر می‌باشد که از چندین دودمان تشکیل شده است. افراد یک تیره بنام بانی آن که بین ۵ تا ۸ پشت پیش می‌زیسته، نامیده می‌شود. اعضای هر تیره در اردوهای متعددی زندگی می‌کنند و ممکن است تعدادی خانوار از تیره‌های دیگری را نیز بعللی همچون درگیری داخلی، خشکسالی و ... در درون خود جای دهند. با افزایش تعداد افراد یک دودمان در طول زمان، دودمان‌های جدیدی بوجود می‌آید که نهایتاً تشکیل تیره‌های جدیدی را می‌دهند. در صورت افزایش زیاد جمعیت یک تیره و تیره‌های وابسته، بتدریج تیره تبدیل به طایفه می‌شود. در راس هر تیره، کدخدا قرار دارد که وظیفه رهبری و هدایت تیره را برعهده داشته و فرامین ایلخانی از طریق کلانتران طوایف جهت اجرا به وی ابلاغ می‌گردد.

۵,۴. طایفه

۱) طایفه در معنای عام به مفهوم هر واحد خویشاوندی پدر نسبی اعم از کوچ‌نشین یا روستایی، دامدار یا زارع، دارای سازمان اجتماعی ایلیاتی یا فاقد آن می‌باشد. (مقدمه ای بر شناخت ایلات و عشایری ایران، چاپ اول ۱۳۶۹، ص. ۲۷)

۲) اما در جامعه ایلیاتی، طایفه واحدی اجتماعی- سیاسی در بالای هرم این جامعه می‌باشد که از چندین تیره تشکیل می‌گردد. طایفه لزوماً دارای نظام خویشاوندی و روابط پدرتباری نمی‌باشد. بعبارت دیگر افراد یک طایفه می‌توانند خویشاوندان پدرتبار بوده و یا از اتحاد سیاسی، نظامی، اقتصادی و یا اجتماعی تیره‌های مختلف تشکیل شده باشد.

اگر تیره‌های یک طایفه دارای "نیای مشترکی" (چه واقعی و چه اساطیری) باشند، طایفه به نام او نامیده می‌شود. همچنین یک طایفه ممکن است به نام "قلمروی آن طایفه" نام‌گذاری شود. همانند طایفه دره‌شوری در فارس و یا خاشی در سیستان و بلوچستان. همچنین ممکن است یک طایفه بنام "تیره قدرتمند" آن طایفه نامیده شود.

در بسیاری از موارد تیره‌های ضعیف برای در امان ماندن از تعرض، به طوایف قدرتمند پیوسته و چتر حمایتی طایفه بر سر آنان قرار می‌گیرد. بهمین دلیل جمعیت طوایف قدرتمند بتدریج افزایش یافته و بصورت ایل در می‌آیند. تیره‌های عرب زبان در ایل باصری فارس نمونه این مورد می‌باشند.

سرزمین‌ها و مراتع هر طایفه مشخص است که در بین تیره‌های آن طایفه بطور نامساوی تقسیم می‌شود. هدایت هر طایفه را یک کلانتر بر عهده دارد که قدرتمندترین فرد طایفه محسوب می‌شود. کلانتران نقش معاونان ایلخان را داشته و دستورات ایلخان از طریق آنها به طایفه اعلام می‌شود.

۳) طایفه همچنین به معنای گروه‌های مستقلی که عضو هیچ ایلی نیستند ولی از نظر جمعیت تعدادشان کم بوده و عنوان ایل به آنها تعلق نمی‌گیرد، نیز اطلاق می‌شود.

بعنوان نمونه طوایف بلوچ که اکثراً در گروه‌های کوچک جدا از هم قرار دارند و بصورت اتحادی از طوایف و یک ایل درنیامده‌اند.

۵.۵. ایل

ایل واحدی سیاسی می‌باشد که از اتحاد چند طایفه تشکیل شده است. این طوایف در بیشتر اوقات دارای نیای مشترک مشخصی نمی‌باشند اما بعضاً خود را از نسل شخص خاصی می‌دانند که حالتی اسطوره‌ای دارد. بعنوان مثال بیرانوندها خود را از نسل شخصی بنام "بیران" میدانند.

در بعضی موارد ایلات از اتحاد سیاسی چند طایفه که دارای نیای مشترکی نیستند، تشکیل شده است. نیاز به هم‌بیمانان سیاسی و نظامی بمنظور حفظ امنیت و مقابله با تهدید سایر ایلات بزرگتر، گسترش دامنه نفوذ ایل و همچنین داشتن قلمروهای مشترک می‌تواند از عوامل اتحاد طوایف و تشکیل ایلات باشد. بعنوان نمونه می‌توان به ایل خمسه در استان فارس اشاره نمود که از اتحاد سیاسی پنج طایفه بزرگ (ایل) تشکیل شده است.

آقای علی بلوک باشی، ایلات را از نظر ساختار اجتماعی - سیاسی به چهار دسته تقسیم بندی نموده است:

۱) اتحادیه‌های ایلی یا ایل‌های بزرگ

این ایل‌هایی دارای ساختاری متمرکز و رهبری پر قدرت می‌باشند.

همانند قره‌قویونلوها، آق‌قویونلوها و اتحادیه‌های ایلی همانند بختیاری‌ها و قشقایی‌ها

۲) ایلات با ساختار سیاسی متمرکز محلی با رهبری کم قدرت‌تر

این گروه ایلات تنها در سطح منطقه با حکومت‌ها در ارتباط هستند.

همانند ایل خمسه فارس، کردهای غرب و خراسان، لرهای بویراحمدی، ممسنی، لرهای زاگرس مرکزی

۳) ایلاتی که ساختار سیاسی متمرکز نداشته و بصورت پراکنده و بدون رهبری برجسته و مشخص و سازمان یافته هستند.

این گروه‌های ایلی بسبب پراکنده بودن، داشتن سازمان سیاسی غیر متمرکز و عدم رهبری متمرکز بیش از سایر ایل‌ها می‌توانستند در برابر حکومت‌ها ایستادگی کنند. نمونه بارز این دسته، گروه‌های ترکمن می‌باشند.

۴) ایلات کوچکتر و ضعیفتر که دارای ساختار اجتماعی و سیاسی متمرکز و قدرتمند نمی‌باشند.

همانند سنگسری‌ها

در راس ایلات بزرگ با رهبری متمرکز، همانند ایل قشقائی، ایلخان قرار دارد و ایل‌بیگی بعنوان معاون ایلخان و در برخی ایلات بعنوان جانشین ایلخان شناخته می‌شود. در ایلات کوچکتر رئیس ایل را ایل‌بیگی می‌نامند.

ایلخان رهبر ایل است و قدرت سیاسی و نظامی ایل در دست اوست. وی وظیفه هدایت ایل را بر عهده داشته و قوانین را تعیین می‌کند و از افراد، سرزمین و منافع ایل خود در برابر سایر ایلات محافظت می‌نماید. با توجه به جمعیت و بزرگی یک ایل و قدرت رهبری آن، ایلخان دارای تشکیلاتی اداری - نظامی خاصی می‌باشد که بوسیله این سیستم ایل را هدایت نموده و اقدام به برقراری نظم، انتقال دستورات خود همانند تعیین زمان کوچ، انتخاب مسیر، ترتیب عبور تیره‌های مختلف، انتخاب محل اردوهای موقت، دریافت مالیات، تنبیه خاطیان، مقابله با متجاوزان و ... می‌نماید.

ایلخانان دارای نفوذ سیاسی در کشور بوده و با توجه به موقعیت ایل در ساختار سیاسی هر دوره تاریخی، مناصب سیاسی را نیز عهده‌دار میشدند. بعنوان نمونه صمصام‌السلطنه بختیاری پس از انقلاب مشروطه بعنوان نخست‌وزیر انتخاب و سایر خان‌های بختیاری نیز عهده‌دار سمت‌های دولتی می‌شوند.

در ایلات بزرگ، ایلخانی منصبی موروثی است که از پدر به پسر ارشد (در برخی موارد برادر) منتقل می‌شود و عموماً در داخل یک خانواده از یک دودمان خاص ادامه می‌یابد. در گذشته عنوان ایلخانی از طرف شاه به پسر بلافصل ایلخان قبلی و یا یکی از افراد ذکور خانواده ایلخانی که مورد اطمینان شاه بوده و در بین افراد ایل نیز دارای وجهه قابل قبولی می‌بود، اهدا می‌شد.

ایلات کوچکتر که در سطح منطقه‌ای با حکومت‌های مرکزی در ارتباط بودند و مقام ایل‌بیگی توسط والیان وقت مناطق تعیین می‌شد. ایلخانان طبقه اشرافی و فئودال‌های جوامع ایلیاتی محسوب می‌شوند. آنها ضمن دریافت مالیات در پایان فصل محصول و بصورت‌های مختلف توسط کارگزاران خود، بهترین چراگاه‌ها، بهترین دام‌ها، بهترین اسب‌ها و ... را در اختیار دارند. در برخی از ایلات تمامی مراتع متعلق به ایلخان می‌بود و اجازه چرا از طرف وی و در عوض اجاره‌ای به افراد ایل واگذار می‌گردید. گله‌های ایلخانی را چوپانان به چرا می‌برند. چادر ایلخانی چادری بزرگتر از سایر چادرهای ایل می‌باشد و عموماً در اطراف آن محافظان شخصی ایلخان مستقر می‌شوند. چند همسری بین ایلخانان رواج داشته و ازدواج این طبقه عمدتاً درون گروهی بوده و کمتر علاقه‌ای به ازدواج با طبقات پایین‌تر همانند کلاتران، کدخداها و یا عامه مردم دارند. در بعضی مواقع نیز ازدواج جهت ایجاد اتحادهای سیاسی با طبقه ایلخانی ایلات مجاور و هم‌پیمان صورت می‌گیرد.

ایلخانان و خانواده ایلخانی اغلب در شهر سکونت داشته و گاهی برای سرکشی به ایل ملحق می‌شدند.

البته تمرکز قدرت در تمام ایلات به یکسان نیست. بعنوان مثال در رأس هر یک از طوایف ترکمن یک یاشول یا ریش سفید قرار دارد اما جایگاهی بالاتر بعنوان ایل خان در میان ترکمن‌های ایران وجود ندارد و تصمیمات جمعی در شور بین یاشول‌ها گرفته می‌شود. ایل پاپی در لرستان نیز نمونه دیگری از ایلات بدون رهبری متمرکز می‌باشد. ایل پاپی دارای دو شعبه "هادی" و "مناصر" می‌باشد و هر شعبه به تعدادی طایفه تقسیم بندی می‌شود. هر چند که رهبری ایل را خوانین هادی و مناصری (تیره) برعهده دارند، اما آنها تنها خط مشی سیاست‌های کلی ایل را تعیین می‌کنند. هیچ یک از این خوانین به تنهایی دارای قدرت مطلق نبوده و برخلاف سایر ایلات، قدرت این خوانین محدود می‌باشد. اداره طوایف مختلف را روسای تیره‌ها یا همان ریش سفیدها بصورت گروهی برعهده دارند.

رهبری متمرکز و پر قدرت ایلات بزرگ همواره بعنوان تهدیدی بالقوه برای حکومت‌های مرکزی شناخته شده و مبارزه با ایلخانان مقتدر و کنترل آنها در تمام طول تاریخ ایلات ایران مشاهده می‌شود.

در سال ۱۳۱۲ خورشیدی و پس از سرکوبی و یکجانشینی ایلات (طی سال‌های ۱۳۰۳ الی ۱۳۱۲ خورشیدی) عنوان «ایلخانی» ملغی شد و علی‌رغم قدرت‌گیری مجدد عشایر پس از شهریور ۱۳۲۰ که با اشغال ایران و تبعید رضا شاه همراه بود، این جایگاه هیچگاه نتوانست به مقام قبلی خود برگردد و با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این جایگاه بطور کامل از بین رفت.

۶. سرزمین و قلمرو

همانگونه که عنوان شد، زندگی و معاش کوچ‌نشینان به دام وابسته است و رمه‌ها برای ادامه حیات به علوفه نیاز دارند بنابراین ایلات برای ادامه حیات کوچ‌نشینی نیازمند به مراتع می‌باشند. بهمین علت تمامی ایلات دارای مراتع مشخصی در بیلاق و قشلاق هستند که علوفه مورد نیاز دام‌ها را در طول سال فراهم می‌آورد.

دسترسی به مراتع در نظام هر یک از گروه‌های کوچ‌نشین دارای قوانین مشخصی می‌باشد. در برخی ایلات، مالکیت فردی یا خانواده-ای وجود نداشته و مراتع ایل به تمامی افراد ایل یا طایفه تعلق دارد همانند ترکمن‌ها، اما در برخی دیگر مراتع متعلق به ایلخانان، خوانین و کلانتران بوده و اجازه بهره‌برداری از مراتع از طریق مالک به افراد طایفه یا تیره واگذار می‌شود.

در تمامی مناطق قلمرو هر ایل مشخص است و مرزهای آن از قلمروی سایر کوچ‌نشینان مشخص می‌باشد. در درون این قلمرو نیز محدوده هر یک از طوایف و تیره‌ها برای افراد ایل مشخص است. چراگاه‌های یک دودمان به تمامی افراد دودمان متعلق بوده و همگی افراد اجازه بهره‌برداری از مراتع را دارند.

در گذشته میزان بهره‌برداری از مراتع به تعداد دام‌های دودمان بستگی داشت اما امروزه با ملی شدن منابع طبیعی، میزان تعلیف دام‌ها دارای قوانین مشخصی شده است. امروزه ظرفیت برد هر مراتع توسط ادارات کل منابع طبیعی و آبخیزداری تعیین و با اعطای مجوز به دودمان‌های مستقر در آن مراتع میزان تعلیف مشخص می‌شود.

موقعیت جغرافیایی، اقلیم، منابع آبی و خصوصیات زیست محیطی قلمروهای بیلاقی و قشلاقی در تعیین دام‌های کوچ‌نشینان تأثیر بسزایی داشته و دارد. دام‌ها کوچ‌نشینان با اقلیم قلمروهای بیلاقی و قشلاقی اعم از میزان منابع آبی، نوع پوشش گیاهی، ساختار و خصوصیات زمین و ... سازگاری کامل دارند.

بعنوان نمونه بز با اقلیم کوهستانی زاگرس سازگاری بیشتری داشته و درصد بالایی از گله‌های کوچ‌نشینان لر را تشکیل می‌دهد ولی شتر در میان گله‌های کوچ‌نشینان زاگرس جایی ندارد.

محل قرارگیری و چادر زدن تمامی خانوارهای یک دودمان‌ها مشخص است و آنها هر ساله در همان محل‌های قبلی و در چندین اردو سیاه چادرهای خود برقرار می‌کنند.

خانوارهایی که یک اردو و در کنار هم سیاه چادرهای خود را برپا می‌دارند دارای مراتع و چراگاه‌های مشترکی بوده، دام‌های خود را در غالب یک گله به چرا می‌برند و در کارهای روزانه بهم یاری می‌رسانند.

اردوها واحدهایی اجتماعی- مکانی هستند که شامل تعدادی چادر بوده و اعضای آن در بیشتر مواقع خوبشاوند نزدیک نیز می‌باشند. اما ممکن است تمامی اعضای یک اردو پدربار و از یک دودمان نباشند و افرادی از دودمان‌های دیگر نیز در یک محوطه مشخص و در کنار سایر اعضای اردو قرار گرفته باشند.

اعضای اردو در قالب گروه کوچ می‌کنند و در تمامی مراحل کوچ در کنار یکدیگر قرار داشته و کوچ تنها با همبازی تمامی اعضای اردو امکان پذیر است.

تنها روابط پدر تباری و خویشاوندی نسبی و یا سببی موجب ایجاد یک اردو نمی‌گردد و عوامل متعدد دیگری نیز می‌توانند در پیدایش و تشکیل اردوها وجود داشته باشند که برخی از آنها عبارتند از:

- ✓ تعداد دام
- ✓ قلمروهای مشترک و دسترسی به آب
- ✓ نا امنی
- ✓ مراتع مشترک
- ✓ کمبود نیروی انسانی
- ✓ شخصیت ریش سفید
- ✓ درگیری و ناسازگاری بین اعضا

کردها و لرها، مجموع چند سیاه چادر (دوآر/بُهون) در کنار یکدیگر، که تشکیل یک اردو میدهند، را «مال» می‌نامند، کوچ‌نشینان ترک زبان شاهسون و ترکمن‌ها اردوهای مشتمل بر چند چادر (چادر شاهسونان ← او / چادر ترکمانان ← اوی) را «اوبه» یا «اوبا» و قشقای‌ها نیز این اردوها را «بيله» یا «اوبا» می‌نامند.

کوچ‌نشینان بلوچ اردوها را «هَلگ» یا «لوگان» مینامند، که از مجموع چند سیاه چادر یا همان «گدام» تشکیل شده است.

زندگی کوچ‌نشینی با اقلیم منطقه تطبیق کامل داشته و اقلیم تعیین‌کننده نوع دام‌های عشایر، زمان کوچ و مسیر آن نیز می‌باشد. قلمروهای کوچ‌نشینان شامل بیلاق، قشلاق، ایلراه و مناطق میانبند می‌باشد.

✓ بیلاق بمعنی تابستانگاه (در زبان ترکی "یای" به معنی تابستان و "لاق" پسوند مکان)، به قلمروهای تابستانی ایلات و عشایر اطلاق می‌شود.

با فرارسیدن بهار کوچ‌نشینان، کوچ بیلاقی خود را آغاز میکنند و بخشی از بهار و تمامی تابستان را در بیلاق یا همان قلمرو و چراگاه‌های تابستانی سپری می‌کنند.

✓ قشلاق بمعنی زمستانگاه (در زبان ترکی "قیش یا قیش" به معنی زمستان و "لاق" پسوند مکان)، به قلمروهای زمستانی عشایر اطلاق می‌شود.

با پایان تابستان کوچ‌نشینان، کوچ قشلاقی خود را شروع می‌کنند و بخشی از پاییز و تمامی زمستان را در قشلاق یا همان قلمرو و چراگاه‌های زمستانی سپری می‌کنند.

۷. کوچ

کوچ حرکتی عظیم در زندگی ایلات است و می‌توان از آن بعنوان قلب تپنده‌ای یاد کرد که خون حیات بخش را در زندگی کوچ‌نشینی به جریان در می‌آورد.

کوچ از مصدر کوچیدن، جابجایی فصلی یا دوره‌ای خانواده‌های ایلیاتی مابین قلمروهای بیلاقی و قشلاقی همراه با اعضای خانوار، احشام و اسباب و لوازم زندگی می‌باشد.

کوچ از الزامات زندگی شبانی و دامداری می‌باشد و باید آن را تطبیق زندگی این مردمان با محیط پیرامون دانست. در زندگی ایلیاتی، اتکای معاش انسان به دام موجب بوجود آمدن پدیده کوچ در پاسخ به نیاز مراتع تازه و پربار برای تغذیه رگ‌ها گردیده است و ارتباط انسان، دام و مراتع ادامه حیات ایلیاتی را سبب می‌شود و سیستمی مبتنی بر رابطه انسان، دام و مراتع را ایجاد می‌نماید. کوچ با هدف دستیابی به چراگاه‌های حیات بخش و علوفه مرتعی تازه و احتراز از سرما و گرمای شدید بخش حیات زندگی ایلیاتی می‌باشد.

در جوامع ایلاتی که هنوز پرورش حیوانات و دامداری اصلی‌ترین منبع درآمد افراد ایل می‌باشد، با رسیدن بهار و گرم شدن هوا در قشلاق، مراتع رو به خشکی نهاده و قادر به تأمین علوفه مورد نیاز دام‌های عشایر نمی‌باشند. لذا کوچ بهار آغاز شده و کوچ‌نشینان از ایله‌های هزاران ساله، کوچ خود را بسمت مراتع تازه و سرسبز بیلاقی آغاز می‌کنند تا علوفه مورد نیاز دام‌های خود را در بهار و تابستان تأمین نمایند.

در پاییز، مراتع بیلاقی با سرد شدن تدریجی هوا خشک شده و عشایر ناگزیر از کوچ به قشلاق یا تابستانگاه می‌باشند، تا ضمن دوری از سرمای کشنده زمستان بتوانند علوفه مورد نیاز دام‌های خود را تأمین نمایند.

کوچ حرکتی جمعی و گروهیست و نیاز به کمک، مساعدت و همراهی کامل تمامی اهالی یک دودمان و هماهنگی با سایر دودمان‌های مجاور دارد. عبور از موانع سخت طبیعی همانند کوهستان‌های برف‌گیر و رودخانه‌های خروشان برای یک خانواده بطنهائی ممکن نبوده و نیازمند تلاش و همکاری تمامی اعضاء اردوها و دودمان‌ها می‌باشد. ایله‌های مشترک، چراگاه‌های مشترک و روابط خویشاوندی نسبی و سببی ارتباط بین دودمان‌های مختلف را در فرآیند کوچ سبب می‌شود. کوچ هر ایل تابع قوانین خاص آن ایل می‌باشد.

زمان آغاز کوچ، مسیر کوچ، طول مدت کوچ، ترتیب حرکت دودمان‌ها، فاصله بین منزلگاه‌ها و مدت توقف در هر منزل توسط رهبر ایل (ایلخان) و با مشورت سایر سران ایل تعیین و توسط ریش سفیدان هر دودمان به اجرا میرسد و تابعی از وضع جغرافیایی منطقه، وضعیت اقلیمی و آب و هوایی قلمروهای بیلاقی و قشلاقی و شرایط مسیر کوچ می‌باشند.

زمان آغاز کوچ به فاکتورهای مختلفی بستگی دارد. اقلیم منطقه، وضعیت جوی، فصل (دیر یا زود بودن فصل)، میزان بارندگی و پوشش گیاهی مقصد، فاصله بین بیلاق و قشلاق، وضعیت ایلراه اعم از میزان پوشش گیاهی چراگاه‌ها و مراتع بین راهی، احتمال برف ناگهانی و سیلاب و ... از فاکتورهای تعیین کننده زمان شروع کوچ می‌باشد.

هنگامی که اولین خانوار در مال سیاه چادر خود را جمع کرده و با اسباب و وسایل زندگی آماده کوچ می‌گردد، «مال کنون» آغاز شده و تمامی اعضای مال آماده کوچ می‌شوند. آرامش و سکون از ایل رخت بر بسته و و هیجانی در تمام ایل ایجاد می‌شود و سایر خانوارها و دودمان‌ها نیز آماده کوچ می‌شوند.

کوچ ایلات مابین قلمروهای بیلاقی و قشلاقی از مسیرهای ارتباطی کهنسالی انجام می‌شود که «ایلراه» نامیده می‌شوند. ایلراه‌های هر ایل مشخص و ثابت است و با توجه به فاصله و وسعت سرزمین‌های بیلاقی و قشلاقی، ممکن است طوایف مختلف یک ایل از چند ایلراه استفاده نمایند.

هر کدام از تش‌ها از طریق مسیرهای مشخصی از استقرارگاه‌های زمستانی و یا تابستانی خود را به ایلراه مشخصی رسانیده و از طریق ایلراه کوچ انجام میشود و پس از رسیدن به مقصد نیز هریک از تش‌ها به قلمرو خود رفته و مستقر می‌گردند.



مال کنون و جمع آوری اسباب و وسائل

بعنوان نمونه قشلاقات طوایف هفت‌لنگ بختیاری در شمال خوزستان از طریق ۴ ایلراه اصلی به بیلاقات این ایل در استان چهارمحال و بختیاری متصل می‌شود. از جمله ایلراه‌های بختیاری می‌توان به ایلراه «دزپارت» و ایلراه «تاراز» اشاره نمود.

قدیمی‌ترین ایلراه ایل بزرگ بختیاری ایلراه «دزپارت» با حدود ۲۲۰ کیلومتر مسافت می‌باشد که بیلاقات طوایفی از این ایل در شهرستان‌های شلمزار، بروجن و ناغان در استان چهارمحال و بختیاری را از طریق میانکوه، سرخون، شلیل، پل مروارید و گردنه بلوط بلند به منطقه قشلاقی آنها در شهرستان‌های دهدز، ایذه و مسجد سلیمان در استان خوزستان متصل می‌سازد.



ایلراه «دزپارت»

ترتیب حرکت تش‌ها براساس محل استقرار آنها تعیین می‌شود تا کمترین تداخل بین حرکت تش‌های مختلف ایجاد شود. ایلات روزانه بین ۵ تا ۷ ساعت راهپیمایی میکنند و تنها در نقاط تعیین شده‌ای برای استراحت شبانه و یا توقف کوتاه مدت توقف می‌کنند. منزلگاه‌های بین راهی را ایلات لر «مالگه»، بختیاری‌ها «جاوارگه» یا «مالگه»، لرهای کهکلویه «وار» یا «وارگه»، شاهسون‌ها «چاتما» می‌نامند. ایلات در مسیر کوچ از مراتع بین راهی ایلراه و در اطراف روستاها با پرداخت حق "علف چر" از مراتع و زمین‌های روستایی و یا از مزارع درو شده روستایی برای تعلیف گله‌های خود استفاده می‌کنند. محدودیت مراتع بین راهی، بسته شدن راه سایر خانوارها، امنیت خانوارها و دام‌ها باعث می‌شود تا ایل در طول مسیر کوچ بجز چند توقف کوتاه مدت برای تجدید قوا که در منزلگاه‌های شناخته شده بین راهی انجام می‌شود، توقف دیگری نداشته باشد و هر تش باید در مدت مشخصی خود را به بیلاق یا قشلاق برساند. زیرا مراتع بین راهی در طول مسیر ایلراه محدود است و نباید با توقف بیش از اندازه یک تش از بین برود، تا سایر خانوارها و تش‌ها نیز بتوانند از آن استفاده نمایند.



کوچ

انواع کوچ:

۱. کوچ عمودی:

کوچ عمودی، کوچی است که بین دشتهای، جلگه‌ها و نواحی پست (کم ارتفاع) قشلاقی و نواحی مرتفع کوهستانی بیلاقی انجام می‌پذیرد. در این نوع کوچ بین دو قلمرو بیلاقی و قشلاقی اختلاف ارتفاع قابل توجهی وجود دارد.

بعنوان نمونه کوچ عشایر شاهسون در استان اردبیل، بین مناطق قشلاقی در دشت مغان و حاشیه رود ارس تا بیلاقات دامنه سبلان از جمله کوچ عمودی محسوب می‌شود.

علاوه بر ایلات و عشایر، بسیاری از روستائیان رمه‌گردان نیز کوچ عمودی دارند. در بسیاری از مناطق البرز همانند حاشیه دریای مازندران، روستائیان زمستان‌ها را در مناطق کم ارتفاع و پست سپری کرده و تابستان با گرم شده هوا به مناطق بیلاقی مرتفع، کوچی عمودی انجام می‌دهند. این کوچ عمودی یا بصورت خانوادگی و اقامت اهل خانواده در روستاهای بیلاقی مرتفع و چرای دام‌ها در همان مناطق است و یا تنها گله‌ها بهمراه چوپانان کوچ می‌کنند که اغلب در چادر و انواع آلونک و کپر ساکن می‌شوند.

۲. کوچ افقی:

کوچ افقی، کوچی است که در عرصه دشتهای و صحراهای مابین قلمروهای بیلاقی و قشلاقی انجام می‌شود و علی‌رغم مسیر نسبتاً طولانی، بین قلمروهای بیلاقی و قشلاقی اختلاف ارتفاعی اندکی وجود دارد. عموماً عرض‌های جغرافیایی پایین گرمتر بوده و مراتع آنها در فصل زمستان دارای علوفه است و بالعکس در تابستان عرض‌های جغرافیایی پایین سوزان و عرض‌های جغرافیایی بالا خنک‌تر بوده و دارای علوفه بیشتری می‌باشند. کوچ ایل قشقایی نمونه‌ای از کوچ افقی می‌باشد.

۳. کوچ دورانی:

کوچ دورانی عمدتاً در مناطق بیابانی که بیلاق و قشلاق مفهومی نداشته و کوچ عشایر تقریباً در یک قلمرو بسته و بر اساس دسترسی به منابع آب و میزان علوفه مرتعی انجام می‌گیرد، تعریف می‌گردد.

نمونه بارز این نوع کوچ را می‌تواند در عشایر بلوچ مشاهده کرد.

در گذشته ایلات زندگی "تمام کوچنده" داشتند. بدین معنی که افراد ایل دارای سکونتگاه ثابت نبوده و در فصل کوچ تمامی افراد ایل بهمراه دام‌ها از بیلاق به قشلاق و بالعکس کوچ می‌کردند.

هر چند این روش کوچندگی امروزه دیگر چندان دیده نمی‌شود، اما کوچ همچنان زنده است و بصورت‌های دیگری همانند نیمه-کوچندگی و رمه‌گردانی به حیات خود ادامه می‌دهد.

کوچ در اشکال مختلفی انجام می‌گردد.

در «کوچ سنتی» تمامی افراد ایل به‌همراه دام‌ها و احشام باربر مسیر ایلراه را بین قلمروهای بیلاقی و قشلاقی طی می‌کنند. داشتن احشام باربر همانند قاطر، الاغ، شتر و ...، این شکل کوچ را آسان‌تر می‌کند. امروزه این نوع کوچ در بین عشایر بسیار کم‌رنگ شده است و عمدتاً کوچ با استفاده از خودرو انجام می‌شود.

در کوچ خانوارهای متمول عشایر، تمامی اعضاء کوچگر خانوار و دام‌ها بوسیله خودرو کوچ می‌کنند. که اصلاً این کوچ را «کوچ ماشینی» یا مکانیزه می‌نامند.

خانوارهای کم درآمدتر از روشی «ترکیبی» برای کوچ استفاده می‌کنند. در روش ترکیبی هم پیاده و با استفاده از چهارپایان باربر و هم با استفاده از خودرو کوچ انجام می‌شود. جابجایی احشام بوسیله خودرو باعث بالا رفتن سرعت کوچ می‌شود.

کوچ هم چهره‌ای زیبا و هم چهره‌ای ترسناک دارد. کوچ هم شیرین و گاه تلخ است. سختی طاقت فرسای پیمایش کیلومترها مسیر ایلراه در سرما و گرما، حفاظت گله‌ها از حیوانات درنده و سرقت دام توسط دزدان با رسیدن به بیلاق و قشلاق پایان می‌یابد و ایل ساحل آرامش را تجربه می‌کند، اما کار و تلاش هیچگاه متوقف نمی‌شود و تازه زمان تلاش مضاعف می‌رسد. فرآیند کوچ در دهه‌های اخیر دارای فراز و فرودهای بیشماری بوده است.

تغییر شکل کوچ از سنتی به مکانیزه باعث گردیده تا مدت کوچ و بطبع آن زمان کوچ دچار تغییرات زیادی نسبت به گذشته شود. از بین رفتن بخش‌هایی از ایلراه‌ها و مراتع حاشیه آن بعلت توسعه محیط‌های شهری و روستایی، تخریب پوشش گیاهی منطقه، گسترش مزارع و کشت مراتع مسیر ایلراه توسط روستاییان منطقه، همچنین بهره‌برداری‌های صنعتی، ایجاد سد و ... از زمین‌های مسیر ایلراه، مشکلات زیادی را در فرآیند کوچ ایجاد نموده است.

سد سازی بسیاری از ایلراه‌های قدیمی را به زیر آب برده است. از سوی دیگر تأمین آب توسط سدها و توسعه تجهیزات کشاورزی موجب توسعه سریع مزارع روستائیان و به زیر کشت رفتن برخی مسیرهای ایلراه و چراگاه‌های طبیعی ایلات شده است. عبور از این ایلراه‌های قدیمی و مزارع فعلی، همچنین تعارض با روستائیان در بهره‌برداری از مراتع حاشیه ایلراه موجب درگیری‌هایی بین کوچ‌نشینان و جوامع روستایی اطراف ایلراه می‌گردد.

علی‌رغم تمامی مشکلات ذکر شده، کوچ همچنان در جریان است و به حیات خود ادامه می‌دهد.

البته در سال‌های اخیر گام‌هایی نیز در جهت کمک به کوچ عشایر برداشته شده است. بعنوان نمونه در برخی نقاط نیز بجهت سهولت در تردد ایلات، جاده‌های ایلراه آسفالت و پلهایی بر روی رودخانه‌های مسیر ایجاد شده است.

۸. مسکن

۱) سیاه چادر

سیاه چادر نماد ایلات غرب، مرکز و جنوب شرقی کشور محسوب می‌شود.

زنان و دختران موی بز را ریسیده و سپس نخ‌های حاصله را در قطعاتی مستطیل شکل به عرض ۴۰ الی ۶۰ سانتی‌متر و طول بین ۶ تا ۱۵ متر (بستگی به طول چادر) بر روی دارهایی افقی می‌بافند، این قطعات مستطیل شکل را «لت» می‌نامند. لت‌ها را از پهنا بهم دوخته شده و توسط تیرک‌های چوبی برپا می‌نمایند و سپس با طناب و میخ از چند جهت به زمین محکم می‌شوند، که سیاه چادر نامیده می‌شود.



Photo : Saeed Soroush

FARS NEWS AGENCY



Photo : Saeed Soroush

FARS NEWS AGENCY

بافت "لت" های سیاه چادر توسط زنان کر

بزرگی و کوچکی سیاه چادر به جایگاه اجتماعی سرپرست خانوار، تعداد نفرات خانوار و وضعیت اقتصادی خانواده بستگی دارد.

خصوصیات موی بز:

۱. در دسترس عشایر است و ارزان و براحتی تهیه می‌شود.
۲. سبک است و جمع آوری و حمل آن راحت است.
۳. جداره آن در برابر نفوذ آب باران مقاوم است.
۴. بسیار بادوام بوده و پدید و موربانه به آن نفوذ نمی‌کند.
۵. لت‌های بافته شده از موی بز در تابستان منبسط و باز شده و اجازه جریان یافتن هوا را می‌دهند و در زمستان منقبض و بسته شده و حرارت را حفظ می‌نمایند.

کوچ‌نشینان سیاه چادر را در زبان و گویش‌های خود به نام‌های مختلفی می‌شناسند. در برخی از گروه‌های با توجه به لهجه‌های متعدد آن قوم، ممکن است از واژه‌های مختلفی استفاده شود. بعنوان نمونه:

- | | |
|-------------------------------|---|
| ✓ کردها ← رَش مال (سیاه خانه) | ✓ لرهای کهگیلویه ، لرهای بختیاری و بهمنی ها ← بُهون |
| ✓ لُر کوچک ← دو آر | ✓ لک ← دو آر یا سیامال (خانه سیاه) |
| ✓ قشقایی ← قره چادر (بُهون) | ✓ بلوچ ← گِدام |
| ✓ سنگسری ها ← گُوت | |



گِدام بلوچی (حوالی خاش - سیستان و بلوچستان)

۲) چادرهای اُبه‌ای

ایلات شمال غرب کشور همانند ایلات ارسباران و شاهسون و همچنین ترکمن‌های کوچ‌نشین در شمال شرق کشور، از مساکن اُبه‌ای استفاده می‌کنند. مساکن اُبه‌ای شکلی نیم‌کره‌ای داشته و جنس آنها از نمد سفید (کرم) رنگ می‌باشد که بر روی داربست چوبی مشبک و یا چهارچوبی مدور از نی برپا می‌گردد.

✓ ترکمن‌ها ← اُوی (نیم کره ای)

ترکمن‌ها از سالها پیش یکجا تشرین شده و به کشاورزی مشغول شده اند، بهمین دلیل مساکن روستایی جایگزین اُوی‌ها شده است، اما هنوز در نقاطی می‌توان اُوی‌ها ترکمنی را مشاهده کرد.

✓ شاهسون‌ها ← آلاچیق^۱ (نیم کره ای)، کومه (دالانی)

۳) چادرهای برزنتی

متأسفانه امروزه در بسیاری نقاط چادرهای برزنتی جای سیاه چادرها را در بین عشایر گرفته است. این چادرها در برابر باران مقاوم نبوده و کوچ‌نشینان برای جلوگیری از ورود باران به این چادرهای ناهمگون برزنتی، از پلاستیک استفاده می‌کنند. چادرهای برزنتی عایق حرارتی خوبی نیز نمی‌باشند. تنها قیمت نسبتاً پایین، امکان دسترسی و تهیه ساده در کمترین زمان، موجب رواج استفاده از آن شده است.



چادرهای برزنتی
(جنوب شیراز)

^۱ آلاچیق:

لغت‌نامه دهخدا:

"آلاچق [آج] (ترکی،!) آلاچیق . نوعی از خیمه که از جامهٔ سطر و گن-ده-کنن -د-|| کلبه‌ها که به صورت خیمه‌های تاتار باشد."

"آلاچیق [آ] (!) در ترکی خانه‌ای است از نی و چوب . (آندراج). رجوع به آلاجق و آلاچیق و الاچق شود."

"آلاچق [آج] (!) خانهٔ صحرائیان که از مو سازند و آن را الاچوق هم گویند. (آندراج) (غیات). آلاچق ترکی آلاجو بمعنی سراپرده و سایبان دوستونی است . (حاشیهٔ برهان چ معین). رجوع به آلاجق و آلاچیق شود."

فرهنگ فارسی معین

"آلاچیق: [آج] (!) - نوعی خیمه که از پارچه‌های ضخیم درست می‌کنند. ۲ - سایبانی که میان باغ یا صحرا از شاخه‌های درخت و چوب سازند . آلاجق و آلاچق نیز گویند." آلاجق که شکل کهنتر آن آلاچو بوده و بعدها ق پایانی بر آن افزوده شده است در زبان ترکی نخست به معنای: کلبه، آلونک و کپری بوده است که شاخهٔ درختان برساخته شده باشد و سپس هرگونه کلبهٔ موقت و چادر کوچک ساخته شده از موی بز و پشم گوسفند نیز الاچوق نامیده شد. اشتقاق آلاچوق دانسته نیست، کلاوسون بر آنست که شاید از اصل چینی دخیل در ترکی باشد.

۹. اقتصاد کوچ‌نشینان

«ابن خلدون» تفاوت بین ملتها در نحوه تأمین معاش آنها میدانند:

"باید دانست که تفاوت عادات و رسوم و شئون زندگانی ملتها در نتیجه اختلافی است که در شیوه معاش (اقتصاد) خود پیش می‌گیرند، چه اجتماع ایشان تنها برای تعاون و همکاری در راه بدست آوردن وسایل معاش است و البته در این هدف از نخستین ضروریات ساده آغاز می‌کنند و اینگونه اجتماعات ابتدایی و ساده نوعی تلاش و فعالیت پیش از مرحله شهر نشینی و رسیدن به مرحله تمدن کامل است." (مقدمه ابن خلدون (جلد اول)، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۱)

در اقتصاد کوچ‌نشینان خانواده کوچک‌ترین واحد تولیدی محسوب می‌شود. اقتصاد خانوارهای کوچ‌نشین، اقتصادی تک پایه و متکی بر دامداری می‌باشد.

دام‌های گروه‌های کوچ‌نشین شامل بز، میش، گاو، گاو میش، شتر، الاغ، قاطر، اسب و ... می‌باشد. با توجه به زیست بوم هر یک از اقوام و شرایط آب و علوفه مراتع بیلاقی و قشلاقی آنها، تعداد و ترکیب دام‌ها در گله و حیوانات باربر مورد استفاده، متفاوت می‌باشد. شرایط اقلیمی قلمروهای بیلاقی و قشلاقی و همچنین ایلراه‌های کوچ‌نشینان، در ترکیب دام‌های آنها نقش بسیار مهمی دارد. بعنوان مثال استفاده از شتر در بین عشایر که در مناطق دشتی، خشک، بیابانی و نیمه‌بیابانی زندگی می‌کنند، عمومیت بیشتری دارد. اما شتر در بین گله‌گروه‌هایی که در مناطق کوهستانی تردد دارند، دیده نمی‌شود.

بعنوان نمونه در گله کوچ‌نشینان قشقای و شاهسون از شتر استفاده می‌شود اما در گله بختیاری‌ها که در مسیر کوچ باید از گردنه‌های زردکوه بختیاری عبور کنند، از شتر خبری نیست و یا در گله عشیره‌های عرب خوزستان گاو میش به وفور مشاهده می‌شود.

خانوارهای ایلیاتی با پرورش دام، نیازهای زندگی ضروری خود را تأمین می‌نمایند و با فروش مازاد تولید، سایر مایحتاجی را که امکان تولید آن در ایل وجود ندارد، را تهیه می‌نمایند.

این روش تأمین معاش از گذشته تا به امروز بر اقتصاد کوچ‌نشینان حاکم بوده و هست با این تفاوت که در گذشته کوچ‌نشینان اکثر نیازهای روزانه را خود تأمین کرده و کمترین وابستگی را به جوامع شهری و روستایی داشتند اما در دهه‌های اخیر با بیشتر شدن راه‌های ارتباطی عملاً وابستگی کوچ‌نشینان به محصولات صنعتی بیشتر شده و شاهد استفاده وسیع‌تری از تولیدات صنعتی در بین عشایر هستیم. نمونه بسیار بارز این موضوع سیاه چادرهای عشایر می‌باشد. با ورود منسوجات صنعتی به جوامع کوچ‌نشین بتدریج شاهد استفاده وسیع از چادرهای بزرنتی هستیم. تهیه آسان و سریع، وزن کم، سهولت در جمع‌آوری و افزایش و ... باعث کم‌رنگ شدن استفاده از سیاه چادرهای بافته شده از موی بز و جایگزینی آنها با چادرهای بزرنتی شده است.

البته در مقابل نیز با رشد سریع جوامع شهری و روستایی، نیاز به گوشت و سایر محصولات لبنی و پروتئینی افزایش یافته و میزان ارائه محصولات کوچ‌نشینان به جوامع یکجانشین بیشتر شده است.

مبادله بین کوچ‌نشینان و شهرها و روستاها یا در مسیر کوچ با جوامع واقع در مسیر انجام می‌شود و یا پس از استقرار ایل در بیلاقات و قشلاقات.

در طی کوچ محصولات عشایر بسیار محدود است، زیرا زمان کافی برای تهیه محصولات دامی در اختیار ندارند و دام‌ها نیز بعلت طی مسیر زیاد و علوفه نسبتاً کمتر در این مدت شیر کمتری دارند و بیشتر عرضه بصورت فروش دام و شیر می‌باشد.

اما با استقرار در قلمروهای بیلاقی و قشلاقی، تنوع محصولات دامی بیشتر می‌شود. بخصوص در بیلاق در خرداد و تیر ماه که بره‌ها و کپه‌ها^۱ قابل عرضه به بازار می‌باشند، ارائه فراورده‌های گوشتی توسط کوچ‌نشینان بخش عمده محصولات را تشکیل می‌دهد. فروش دام عشایر اکثراً بصورت فروش حیوانات نر صورت می‌گیرد و حیوانات ماده را نمی‌فروشند. (مگر بیش از اندازه پیر و یا عقیم)

در گذشته کولی‌ها بصورت پیله‌ور (دست‌فروشان دوره‌گرد)، حلقه واسط اقتصاد ایلیاتی با اقتصاد شهری و روستایی بودند. آنها محصولات دامی و صنایع دستی عشایری را به شهرها برده و توتون، قند و شکر، ابزارآلات، پارچه، لباس، کفش و سایر محصولات صنعتی را به عشایر عرضه می‌کردند.

با توسعه راه‌ها و گسترش مراکز داد و ستد در مراکز استقرار ایلات عملاً نقش پیله‌وران کاهش و دکان‌داران جای آنها گرفته‌اند. بعنوان نمونه "چلگرد" در استان چهارمحال و بختیاری بعنوان مرکز داد و ستد بختیاری‌ها با جوامع شهری در بیلاق محسوب می‌شود و "لالی" در استان خوزستان در قشلاق این نقش را بازی می‌کند.

البته در کنار پرورش دام، برخی از کوچ‌نشینان دارای مختصر کشت (بسیاری از جاها بصورت دیم) در بیلاق و قشلاق هستند که تنها بخشی از نیازهای داخلی هر خانواده را تأمین می‌نماید و معمولاً مازادی جهت عرضه به بازار ندارد. صنایع دستی عشایری نیز سهمی بسیار اندک در اقتصاد کوچ‌نشینان دارد.

خانوارهای ایلاتی که کوچ را رها کرده و یکجانشین شده‌اند، روستاهایی ایلیاتی در بیلاقات، قشلاقات و یا مناطق میابند بوجود آورده‌اند. این یکجانشینی با تغییر معیشت از دامداری به کشاورزی همراه بوده است. اینان مراتع خود را به زیر کشت برده و با توجه به اقلیم هر منطقه، تولید محصولات مختلف کشاورزی و باغی را بعنوان روش تأمین معاش در پیش گرفته‌اند.

در میان اقوام کوچ‌نشین ایران، ترکمن‌ها تقریباً بطور کامل یکجانشین شده‌اند. آنها ضمن حفظ نظام طایفه‌ای خود به کشاورزی پرداخته و بخش اصلی معاش آنها را کشاورزی تشکیل می‌دهد، هر چند هنوز هم دامداری در بین ترکمن‌ها وجود داشته ولی بیشتر در قالب رمه‌گردانی رواج دارد.

^۱ لغت‌نامه دهخدا: کپره اکَر / رَا (۱) بزغاله شیرمست را گویند.

۱۰. تغییر سبک زندگی ایلیاتی در ایران

همانگونه که در قبل نیز ذکر شد، رهبری متمرکز و سلسهٔ مراتب رهبری، به‌مراه نیروی نظامی وفادار، آماده و همیشه در خدمت عمل‌آردوگاه نظامی را تشکیل می‌دهد. این نیروی نظامی قدرتمند بدنهٔ اصلی ارتش ایلیاتی ایران را در طول تاریخ تشکیل می‌داد اما همین نیروی نظامی قدرتمند، خطر بالقوه‌ای نیز برای حکومت‌های مرکزی که عمدتاً خود نیز ریشه‌ای ایلیاتی داشتند، محسوب می‌گردید.

بهمیل دلیل در تمامی طول تاریخ ایلات ایران، حکومت‌های مرکزی همواره درصدد کنترل قدرت ایلات و عشایر بوده‌اند و برای دستیابی به این منظور روش‌های مختلفی بکار برده‌اند.

✓ «اتحاد سیاسی با ایلات بزرگ و قدرتمند»

«اتحاد سیاسی با ایلات بزرگ و قدرتمند» یکی از متداول‌ترین راه‌های کنترل قدرت ایلات توسط حکومت‌های مرکزی بوده که باعث افزایش قدرت پادشاهان نیز می‌گردید و روش‌ها و ترفندهایی مختلفی انجام می‌شده است.

اتحاد سیاسی عموماً با بیعت ایلخان با پادشاه و اعطای عنوان ایلخانی از سوی پادشاه به وی و پس از وی به پسر بلافصل ایلخان قبلی انجام می‌شده است.

انتصاب ایلخانان به مناصب دولتی، فرمانداری ولایات، واگذاری برقراری امنیت راه‌ها و حفاظت از مرزهای کشور به ایلات هم‌پیمان با حکومت مرکزی از دیگر روش‌های اتحاد سیاسی می‌باشد.

در تمامی حکومت‌های دوران اسلامی تا پایان دوره قاجار، مزدداری یکی از اصلی‌ترین کارکردها و وظایف ایلات هم‌پیمان حکومت مرکزی محسوب می‌شد.

انتقال ایلات کرد در دوران صفوی و سپس افشاریه به خراسان شمالی جهت جلوگیری از هجوم و نفوذ قبایل ازبک و ترکمن از نمونه‌های مزدداری عشایر می‌باشد.

همچنین از قدیم الایام شیرازهٔ اصلی ارتش ایران را ایلات و عشایر تشکیل می‌دادند و در هنگام هجوم بیگانگان، ایلات هم‌پیمان در کنار حکومت مرکزی قرار گرفته و با ارسال نفرات بدنهٔ اصلی ارتش ایران را تشکیل می‌دادند.

در بسیاری از موارد برای اطمینان از وفاداری ایلخان به پادشاه، پسر، برادر و یا سایر افراد خانوادهٔ نزدیک وی مجبور به زندگی اجباری در پایتخت می‌شدند. که در عمل نوعی گروگان محسوب می‌شدند.

ازدواج‌های سیاسی پادشاه و یا خانوادهٔ درجهٔ اول وی با خانوادهٔ ایلخانی نیز رسمی کهن جهت برقراری اتحاد سیاسی و یا تحکیم روابط سیاسی بوده است.

✓ «ایجاد تفرقه و اختلاف بین اعضای ایل»

روش دیگر کنترل ایلات و جلوگیری از قدرت گرفتن آنها «ایجاد تفرقه و اختلاف بین اعضای ایل» بوده است.

اعطای عنوان ایلخانی به یکی دیگر از اعضای ذکور خانواده ایلخانی و یا رقبای آنها که مورد اطمینان شاه بوده و در ضمن بین افراد ایل نیز دارای وجه قابل قبولی باشد، روش بسیار مؤثری می‌بود. پادشاهان با استفاده از این حربه و تغییر ایلخانی از یک فرد به فرد دیگر، اختلافی بین اعضای خانواده ایلخانی و بالطبع در بین ایل ایجاد می‌نمودند که این اختلاف از اتحاد و قدرت‌گیری ایل جلوگیری می‌نمود.^۱

✓ «برخورد نظامی و جنگ»

«برخورد نظامی و جنگ» با ایلات سرکش که حاضر با اتحاد با حکومت مرکزی نبوده‌اند، نیز یکی دیگر از روش‌ها برای کنترل قدرت ایلات و عشایر می‌باشد.

این روش اگر با شکست ایل همراه می‌گردید، منجر به دستگیری و کشته شدن ایلخان و سایر سران متمرّد ایل می‌شد.

✓ «تبعید ایل»

«تبعید ایل» از سکونتگاه همیشگی به مکان‌های دورتر منجر به منزوی شدن آنها می‌شود. در برخی موارد سکونتگاه‌های جدید ساکنینی ایلیاتی و قدیمی‌تر دارد که با حکومت مرکزی هم‌پیمان بوده و وظیفه کنترل ایل شکست خورده را بر عهده می‌گرفته است.

✓ «دستگیری و تبعید خوانین و سران»

برخی موارد حکومت‌ها اقدام به «دستگیری و تبعید خوانین و سران» پرنفوذ ایل به نقاط دیگر و یا مرکز می‌نمودند و بدین روش ضمن از بین بردن رهبری ایل، امکان کنترل آنها را فراهم می‌آوردند.

دستگیری و انتقال آغا محمد خان قاجار به شیراز و زندگی تحت نظر وی در شیراز نمونه‌ای از این روش در دوران زندیه می‌باشد.

همچنین جنگ‌های حکومت مرکزی در مرکز و جنوب کشور در دوران پهلوی اول که منجر به کشته شدن تعدادی از ایلخانان، کلانتران و خوانین پرنفوذ و تبعید بسیاری از سران ایلات از جمله سران بویراحمدی، ممسنی، قشقایی، بختیاری و ... به تهران و تحت نظر گرفتن آنها شد، از نمونه‌های دیگر این روش در دوران معاصر می‌باشد.

از جمله این تبعیدها می‌توان به تبعید سردار عیدو خان ریگی رئیس ایل ریگی و سردار جمعه خان اسماعیل زائی (شه بخش) رئیس ایل شهبخش بلوچستان به فارس و سردار محمدرضاخان پردل، رئیس ایل سرابندی سیستان به مشهد و فارس، سردار دوست-محمدخان بارکزائی رئیس ایل بارکزائی، اقامت اجباری و تحت نظر کلانتران و خوانین ایلات لر (ممسنی، بویراحمدی و ...) و همچنین ایلخان (صولت‌الدوله قشقایی) و بسیاری از خوانین قشقایی به تهران اشاره نمود.

^۱ «همچنین در این سال حسب الحکم امیرزاده طهماسب میرزا میرزا مؤیدالدوله حکمران کرمان عبدالله خان صارم‌الدوله را با افواج قراقرزولو و ملایری و تویسرکانی و تفنگچی چریک آن سامان و توپخانه کوه توان به نظم بمیور بلوچستان مأمور فرمود. مشارالیه به تقدیم خدمت مرجوعه اقدام نموده محمدعلی خان بلوچ که قلعه ایرندگان را در تصرف داشت و چاکرانه در جاده اطاعت قدم نمی‌گذاشت از عاملی اینجا معزول ساخته قلعه را به میرزاخان نام که با وی معاندت داشت سپرده مراجعت کرد.» (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۹۰)

برقراری «توازن قوا» نیز روشی موثر دیگری در کنترل ایلات بوده است.

در این روش حکومت‌های مرکزی با جابجایی و انتقال یک ایل هم‌پیمان به همسایگی ایل دیگر و یا با ایجاد ایلی جدید در منطقه اقدام به برقراری توازن قوا و جلوگیری از قدرت‌گیری یک ایل می‌کردند.

ایجاد اتحادیه ایلی خسته توسط قوام‌الملک شیرازی در استان فارس، جهت جلوگیری از افزایش قدرت ایل قشقایی نمونه این روش می‌باشد.

روند کنترل و سرکوب ایلات در دوران قاجار نیز با شدت ادامه داشت.^۱

اما در دوران پهلوی اول با تشکیل ارتش منظم و نوین ملی و تجهیز آن به انواع سلاح‌های پیشرفته غربی و تمرکز نیروی نظامی مجهز و آموزش دیده، روند کنترل ایلات، تضعیف سازمان‌های ایلیاتی و از بین بردن قدرت آنها، شتاب بیشتری گرفت.

سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه، کنترل، سرکوب و تغییر اجباری روش زندگی ایلات، بدون مطالعه دقیق و کارشناسی و بدون فراهم آوردن تسهیلات لازم و با نیروی قهرآمیز نظامی صورت گرفت. مخالفت و مقاومت ایلات در برابر این تغییرات تحمیلی درگیری و جنگ‌های متعددی را بین عشایر و دولت مرکزی موجب گردید.

این درگیری‌ها در حدود سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۲ خورشیدی به اوج شدت خود رسید و تقریباً سراسر جنوب ایران را در بر گرفت. از آنجمله می‌توان به قیام ترکمن‌ها و کردها در شرق دریای کاسپین، قیام بلوچ‌ها، قیام عشایر جنوب ایران قشقایی‌ها، بویراحمدی‌ها، ممسنی‌ها، خمسه، دشتستانی‌ها، تنگستانی‌ها و ... که به قیام "ملت" شهرت یافت و قیام بختیاری‌ها اشاره نمود.

یورش ارتش ایران به فرماندهی «سپهبد امیراحمدی»^۲ به لرستان، با قتل‌عام لرها و سرکوب لرستان همراه بود. همچنین حمله ارتش ایران به جنوب در تابستان سال ۱۳۰۹ خورشیدی به فرماندهی «سرلشکر حبیب‌الله شیبانی» با همراهی گروهی چریکی از قشقایی-

^۱ "سابقاً مرقوم گردید که امیرزاده اردشیر میرزا رکن‌الدوله به حکومت و سلیمانخان سهام‌الدوله به وزارت لرستان و خوزستان مأمور گردیدند. مشارالیهما بعد از انتظام گلیاگان و خوانسار و چهارمحال و فریدن روانه لرستان شدند. اشرار قبایل بیرانوند و سکوند و غیره را به دست آورده مغلولاً به دربار همایون فرستاده خود به شوشتر و دزفول شد. اهالی آنجا که از طریقت اطاعت عدول و از رویه رعیتی نکول نموده بودند تأدیبی بیجا و سیاستی بسزا نموده سهام‌الدوله به رامهرمز و انتظام امور ولایت کعب و تأدیب مشایخ عرب مأمور گردید. آن هنگام میرزا قوام‌الدین بهبهانی که سالها به خدمات عبدالله خان امین‌الدوله اصفهانی و منوچهرخان معتمدالدوله اقدام می‌نمود و از طریق رعیتی و مباشری دور بود در قلعه معروف به چم ملا رایت استغلامیافروخت. محمدکریم خان قاجار که از جانب امیرزاده معزالدوله به حکومت کهگیلویه و بهبهان مأمور بود چون استقلال بسزایی نداشت میرزا قوام‌الدین عذرش را از کهگیلویه خواست، خود دست تصرف در آنجا نهاد و به استظهار مشایخ اعراب کعب و رامهرمز جلالی‌وار بسر می‌برد. مشایخ عرب نیز به واسطه مجاورت و انتساب با مشارالیه به لوازم رعیتی اقدام نمی‌کردند. سهام‌الدوله پس از ورود به رامهرمز اولاً چند نفر از مشایخ را گیرانید با سلسله و اغلال خدمت امیرزاده باذخ فرستاد که در قلعه سلاسل محبوس ساختند چون کهگیلویه متعلق به فارس و با محال جمعی رکن‌الدوله قرب جوار و اتصال ارض داشت مراتب اختلال بهبهان و عصبان میرزا قوام‌الدین به دربار معدلت مدار معروض داشتند. ... (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۸۸)

^۲ "احتشام‌الدوله در این سال فرخ فال بعزم تأدیب و تنبیه سرکشان با فوج سیلاخور و توپخانه به پشتکوه آمد. ایلدرم میرزا را با فوج و عباس‌قلیخان حاکم پشتکوه را با دویست نفر سوار به تعاقب جماعت الوار مأمور داشت. مشارالیهما به طریق استعجال ایشان را دنبال نمودند. چون تلاقی فریقین روی داد علیمردان‌خان دلفان و موسی‌خان ممنوعه از جماعت الوار مقتول، بقیه به هزیمت شدند. چون احتشام‌الدوله از این مقدمه مستحضر گردید جواد خان سرهنگ بافوج جدید سیلاخور و سواره بختیاری و جماعتی از طوایف هفت لنگ و چهار لنگ و بسحاق بختیاری با حسینقلی‌خان و جعفرقلی‌خان به اتفاق محمدرحیمخان قاجار مأمور فرمود." (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۱۰)

^۳ (نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۱۵۶)

^۴ سپهبد احمد امیراحمدی (۱۲۶۳ - ۱۳۴۴ خ)، اولین سپهبد در ایران در دروه رضا شاه و از عوامل کودتای سوم اسفند هشت بار وزیر جنگ، دو مرتبه وزیر کشور، پنج نوبت فرماندار نظامی تهران، دو بار فرمانده کل ژاندارمری و سال‌ها فرمانده لشکرهای لرستان و آذربایجان و ۱۶ سال عضو مجلس سنا فرماندهی لشکر غرب به مرکزیت همدان که بجهت سرکوب وحشیانه قیام لرها به "جلاد لرها" شهره گشت. وی در مأموریت لرستان به دریافت عالی‌ترین نشان نظامی آن زمان یعنی نشان "ذوالفقار" نایل آمد.

ها به فرماندهی ناصرخان قشقایی جهت سرکوب عشایر بویراحمدی، ممسنی و سایر طوایف منطقه از دو مسیر^۱، جنگ «تنگ تامرادی» را در پی داشت که به محاصره نیروی‌های دولتی بوسیله بویراحمدی‌ها، شکست سنگین و تسلیم نیروهای مسلح دولتی انجامید. در این جنگ سه هنگ پهلوی، رضاپور و نادری حضور داشتند، که هنگ رضاپور بطور کامل از بین رفته و دو هنگ دیگر نیز دچار تلفات زیادی شدند. سرانجام جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری^۲، وزیر وقت جنگ در زمان رضاشاه، با استفاده از نفوذ محلی خود در بین بختیاری‌ها و با بسیج حدود دوهزار سوار بختیاری موفق به سرکوب قیام بویراحمدی‌ها گردید و سران شورشی همانند شکرالله‌خان بویراحمدی، سرتیپ‌خان بویراحمدی و امام‌قلی‌خان ممسنی تسلیم شدند.^۳

اصلی‌ترین رؤس سیاست‌های اعمالی دولت مرکزی در دوران پهلوی اول در راستای کنترل ایلات، عبارتند بودند از:

(۱) تخته قاپو:

تخته قاپو^۴ عبارتست از جلوگیری از جلوگیری از کوچ و یکجانشین کردن ایلات به اتکای قدرت نظامی بمنظور کنترل و نظارت.

کوچ شریان حیاتی زندگی عشایری محسوب می‌شود و ضمن افزایش توان رزمی ایلات، امکان نظارت و کنترل توسط حکومت‌های مرکزی را نیز کاهش می‌دهد.

در مقابل یکجانشینی مغایر فرهنگ و روحیه آزادی‌های ایلیاتی‌های کوچ‌نشین می‌باشد. برای مردمانی که همواره زندگی آزاد در طبیعت داشته‌اند، یکجانشینی اجباری همانند زندانی بود که جسم و روح آنان را به بند می‌کشید.

سرما و گرمای شدید و نبود علوفه تازه، موجب از بین رفتن تعداد زیادی از دام‌های عشایر، که تمام دارایی آنها محسوب می‌شود، گردید و آسیب بسیار زیادی به عشایر وارد آورد.

شهرک «تلخسرو» یکی از مناطقی بود که برای تخته قاپوی عشایر در منطقه جنوب غرب ساخته شد.

(۲) خلع سلاح عشایر:

آمادگی نظامی و حمل سلاح بجهت محافظت در برابر خطرات طبیعی و هجوم احتمالی سایر طوایف از خصوصیات زندگی ایلیاتی محسوب می‌شود. پهلوی اول برای اولین بار در طول تاریخ، اقدام به خلع سلاح عشایر نمود، که درگیری‌های بسیاری را موجب گردید و تضعیف آنها و کاهش قدرت نظامی ایلات را دنبال داشت.

^۱ مسیر اردکان به تلخسرو و مسیر چرام و باشت

^۲ جعفرقلی‌خان سردار اسعد بختیاری (۱۲۵۹ - ۱۳۱۳خ) ملقب به سردار بهادر (سردار اسعد سوم) پسر ارشد علیقلی خان سردار اسعد، از رؤسای ایل بختیاری و از فاتحان تهران در جریان انقلاب مشروطه

از فرماندهان قوای مشروطه (بهمراه بیرم‌خان ارمنی، ...) در مقابله با نیروهای محمدعلی‌میرزا مخلوع (شاه سابق) در تلاش برای تصاحب مجدد تاج و تخت (جنگ با ارشدالدوله در ورامین و سالارالدوله در اطراف بروجرد)

از حامیان رضاخان (رضا شاه) در تغییر سلطنت قاجاریه

وزیر پست و تلگراف در آخرین سال‌های پادشاهی احمدشاه قاجار و وزیر پست و تلگراف و دو دوره وزیر جنگ در دوره رضا شاه

^۳ در سال ۱۳۱۲خ جعفرقلی‌خان سردار اسعد بختیاری، وزیر جنگ دولت محمدعلی فروغی پس از تماشای کورس اسب دوانی گنبد به‌همراه رضاشاه، شبانه بدستور وی دستگیر و به زندان قصر تهران منتقل شد. وی پس از حدود چهار ماه و نیم در روز نهم فروردین ۱۳۱۳ و در سن ۵۴ سالگی و بدست "پزشک احمدی" کشته شد. (دادگاه دیوان عالی جنایی، در ۳۰ بهمن ۱۳۲۲ پزشک احمدی را قاتل عمدی سردار اسعد شناخت و به اعدام محکوم نمود). شکرالله‌خان بویراحمدی، سرتیپ‌خان بویراحمدی، امام‌قلی‌خان ممسنی و سایر سران خوانینی نیز که امان‌نامه گرفته و مورد عفو واقع شده‌بودند نیز اعدام شدند.

^۴ دروازه چوبی

۳) تعویض سیاه چادر:

سوزاندن و از بین بردن سیاه چادرها که از نشانه‌ها فرهنگ ایلیاتی است و جایگزینی آنها با چادرهای سفید و یا شهرک‌های جدید

۴) دگرگونی در نحوه امرار معاش:

همانگونه که ذکر شد، اسکان اجباری عشایر موجب از بین رفتن تعداد زیادی از دام‌های عشایر گردید. خانوارهای ایلیاتی تخته‌قاپو شده ناچار به تغییر روش معیشتی خود شدند و به کشاورزی پرداختند اما بعلت عدم تجربه در این زمینه و همچنین نداشتن تجهیزات و اسباب لازم موفقیت چندانی در این امر نداشته و فقر گریبان‌گیر خانوارهای عشایری شده و زندگی سخت و مشقت‌باری را برای آنان به ارمغان آورد.

۵) تعویض اجباری پوشاک سنتی ایلات:

لباس‌های سنتی، هویت عشایر و از نشانه‌های تعلق هر فرد به ایل و فرهنگ آن ایل و قومیت می‌باشد و این نشانه‌های قومیتی مغایر با اهداف حکومت در دوره پهلوی اول بود. بهمین علت تعویض اجباری پوشاک سنتی ایلات در دستور کار مأموران دولتی قرار گرفت.

۶) دگرگونی در وضع سیاسی:

تضعیف جایگاه ایلخانی و از بین بردن سلسه مراتب ایلیاتی در جهت کاهش قدرت آنها از دیگر اهداف رضا شاه در برخورد با ایلات بود.

با تضعیف و از بین بردن سیستم خانی، ساختار هزاران ساله ایلات در هم شکست و مأمورین دولتی و افسران نظامی جهت کنترل عشایر توسط حکومت مرکزی در رأس ایلات بکار گماشته شدند. عدم آشنایی این مأمورین با زندگی کوچ‌نشینی و الزامات آن، همچنین دخالت مستقیم نظامیان بر جان و مال و ناموس کوچ‌نشینان، درگیری‌های فراوانی را موجب گردید.

۷) تبعید اجباری

تبعید ایلات و یا روسای آنها در جهت کاهش نفوذ آنها و از بین بردن قدرت رهبری در ایلات از دیگر تمهیدات دوره پهلوی اول در جهت کنترل و کاهش قدرت ایلات بود.

از آنجمله می‌توان به کوچاندن طوایف بیرانوند لرستان به خراسان، تبعید سردار عیدو خان ریگی، رئیس ایل ریگی و سردار جمعه خان اسماعیل زائی (شه بخش)، رئیس ایل شه بخش بلوچستان به فارس و سردار محمدرضاخان پردلی، رئیس ایل سرابندی سیستان به مشهد و فارس اشاره نمود.

۸ اجباری (خدمت سربازی)

در ادوار تاریخی گذشته، ارتش ایران، سپاه ایلیاتی بوده و بدنه اصلی ارتش ایران را سربازان ایلات مختلف تحت امر ایلیخانان و خوانین خود، زیر پرچم حکومت مرکزی تشکیل می‌دادند. روابط خویشاوندی و پدرتباری، تعصبات قومی و قبیله‌ای شیرازه این ارتش ایلیاتی را تشکیل می‌داد.

اما از اواخر دوران قاجار با ورود مستشاران نظامی روسی، سوئدی و انگلیسی روند تشکیل قوای نظامی جدید همانند قزاق، سپس ژاندارمری و همچنین پلیس جنوب در ایران شروع شد. پس از تشکیل حکومت پهلوی در ایران و برافتادن حکومت‌های ایلیاتی، جهت تمرکز قوای نظامی، ارتش مدرن ایران بر پایه سیستم‌های نوین نظامی جهان و زیر نظر مستشاران خارجی ایجاد شد و عملاً دوران ارتش‌های ایلیاتی به پایان رسید.

این ارتش نوین نیازمند سرباز بود و برای تأمین این نیروی انسانی لازم، ایجاد سیستم سربازی اجباری جوانان بنا نهاده شد. اما جوانان ایلیاتی که سربازانی دلاور بودند حاضر به رفتن به خدمت اجباری و اطاعت از فرماندهانی که روابط خویشاوندی و تعصبات قومیتی نسبت به آنها نداشتند، نبودند و این امر بدوا باعث درگیری حکومت مرکزی با ایلات و عشایر جهت به اجباری بردن جوانان گردید.

همانگونه که در قبل هم آوردیم همگان بر توانایی نظامی عشایر اعتراف داشتند. جیمز موریه، فرستاده سیاسی انگلستان در ایران در دوره فتحعلیشاه قاجار چنین می‌گوید:

"چون ماده خام سربازی هیچ کس بهتر از عشایر نیست، آنان از کودکی به زندگی در اردو خو گرفته‌اند، طعم همه گونه سختی و فراز و نشیب جوی را چشیده‌اند، آنان ذاتاً سربازند. بی آنکه لب به شکوه بگشایند مسافت‌های باور نکردنی را با کمترین توشه پیموده‌اند." آن لمتون (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۱۶)

۹ تأسیس دارالتربیه

تأسیس دارالتربیه و آموزش عشایری در سال ۱۳۰۸، هرچند که حرکتی شایسته و درخور توجه بود، اما چون در مقیاس بسیار کم و بدون مطالعه و برنامه‌ریزی اساسی صورت گرفت، نفوذ و تأثیر چندانی در عمق جامعه ایلیاتی نداشت و عملاً در حد حرکتی سطحی و عوام‌فریبانه باقی ماند.

در دوره‌های بعد که آموزش و پرورش عشایری رونق جدی بخود گرفت، تحصیل جوانان ایلیاتی خود موجب تغییراتی دیگر در ساختار اجتماعی کوچ‌نشینان گردید. بسیاری از جوانان ایلیاتی با تحصیل به شهرهای راه یافته و مشاغل جدیدی انتخاب نمودند. این جوانان تحصیل کرد، کوچ‌نشینی را رها کرده و شهر نشین شدند و بدین ترتیب ارتباط بین ایلات و عشایر با شهرها و در نتیجه موجب تسهیل گسترش فرهنگ شهرنشینی در بین ایلات و عشایر گردیدند.

نهایتاً با پس از سرکوب شورش‌های متعدد، در سال ۱۳۱۲ خ عملاً عناوین ایلیخانی و ایل‌بیگی ملغی گردید.

مجموعه اقدامات ذکر شده در بالا، ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زندگی ایلات را دچار تغییرات و تحولاتی جدی کرد. علی‌رغم آنکه پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقین که با تبعید رضا شاه همراه بود، ایلات مجدداً به زندگی سنتی خود بازگشتند و سیاه چادرها را دوباره برافراشته و مجدداً کوچ را آغاز کردند و رهبران ایلیاتی و ایلخانان نیز تلاش بسیاری در جهت بدست آوردن قدرت و جایگاه قبلی خود نمودند، اما هیچگاه زندگی عشایری بطور کامل به وضع سابق خود برنگشت!

پس از پایان جنگ بین‌الملل دوم و سپری شدن دوران گذار در ایران، روند اسکان ایلات با تشکیل "اداره اسکان ایلات" در سال ۱۳۲۷ خورشیدی دوباره مطرح شد، اما اینبار با کمک رهبران ایلات.

با تثبیت قدرت در دوره پهلوی دوم و بخصوص بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قدرت گرفتن محمدرضا پهلوی و ارتش، سیاست کنترل عشایر و مقابله با رهبران قدرتمند ایلات مجدداً شدت گرفت.

در این دوران که دوران برخورد دو بلوک غرب و شرق است، روابط اجتماعی و ساختارهای اجتماعی و سیاسی در ایلات و عشایر را دچار گرگونی دیگری نمود.

ماحصل رویارویی دو نظام سرمایه‌داری و کمونیستی و ترس از نفوذ محبوبیت تفکر کمونیستی در اقشار ضعیف جامعه ایران، سیاست «اصلاحات اراضی» در سال ۱۳۴۱ خورشیدی را بدنبال داشت که بموجب آن زمین‌های مرغوب که تا پیش از این در اختیار ایلخانان، کلانتران و خوانین بود، را از آنان گرفت و با تضعیف جایگاه این قشر امکان زراعت را برای ایلیاتی‌های یکجانشین شده، فراهم آورد.

ملی نمودن جنگل‌ها و مراتع و صدور پروانه چرای دام برای افراد، ضربه سنگینی به جایگاه سران ایلات وارد آورد و موجب از هم پاشیده شدن نظام اجتماعی - سیاسی سنتی کوچ‌نشینان گردید و عنوان ایلخانی و رهبری منسجم در ایلات بزرگ بطور کامل منسوخ و از بین رفت.

در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، بعضی از ایلخانان دوباره درصدد احیای نظام ایلخانی برآمدند و شورش‌هایی نیز بوقوع پیوست ولی عدم حضور چندین ساله رهبران ایلی، موجب کاهش نفوذ آنان در ایلات شده بود.

از هم پاشیده شدن ساختار سنتی پیشین، از بین رفتن جایگاه کلانتران و کدخداها و عدم همراهی کامل قشر عامه کوچ‌نشینان موجب گردید این رهبران توفیقی در این راه بدست نیاوردند.

مجموعه تحولات ذکر شده و همچنین نفوذ تکنولوژی و مصنوعات صنعتی عملاً زمینه مناسبی برای یکجانشینی ایلات فراهم آورده است. طی این سال‌ها بسیاری از کوچ‌نشینان در مناطق مختلف اعم از شهرها و روستاها ساکن شده و کوچ‌نشینی را رها کرده‌اند.

در کنار تمامی عوامل ذکر شده باید از ورود تجدد و گسترش مظاهر فریبنده فرهنگ غرب در ایران دوران پهلوی دوم نیز یاد نمود که تأثیری جدی بر زندگی کوچ‌نشینی داشت و ضمن ایجاد تغییرات بسیار، موجب جذب افراد به کانون‌های شهرنشینی گردید.

از بین رفتن ساختارهای سنتی ایلات و عشایر، قوانین سنتی این جوامع را نیز دستخوش تحول نمود. از میان رفتن قوانین تعلیف دام که در هر منطقه از نظام خاص خود پیروی می‌نمود و عدم جایگزینی قوانین جدید کامل، دقیق و منطبق بر نیازهای واقعی، موجب مشکلات متعددی از جمله چرای بی‌رویه و تضعیف مراتع گردید.

اما یکی دیگر از مهمترین عوامل تأثیرگذار بر زندگی ایلیاتی، کم‌آبی سال‌های اخیر در کشور می‌باشد که موجب گشته تا زندگی کوچ‌نشینی با چالشی بزرگ دست به گریبان باشد. خشک شدن رودخانه‌ها و چشمه‌ها باعث از بین رفتن مراتع در مناطق مختلف شده است و موجب گشته تا چرای دام با مشکلات زیادی روبرو شده است.

در گذشته کوچ‌نشینان برای چرای دام‌هایشان از مراتع خدادادی با کمترین هزینه استفاده می‌نمودند، امروزه اما با کمبود بارش و از بین رفتن مراتع به علل مختلف که عمده آن کمبود آب و چرای بی‌رویه می‌باشد، ایلات مجبور هستند تا علوفه مورد نیاز را از روستاییان خریداری نموده و در برخی موارد حتی آب مورد نیاز را نیز با خودرو به منطقه حمل نمایند که مجموع این عوامل اقتصاد زندگی ایلیاتی را ضرر ده نموده و موجب کوچ کوچ‌نشینان به شهرها و روستاها گشته است.

یکجانشینی برخی از این خانوارهای ایلیاتی، روستاهای جدیدی را بوجود آورده است که از آنها با عنوان ایلات و عشایر رمه‌گردان و یا یکجانشین یاد می‌شود. گروهی از این ایلات یکجانشین تغییر معاش نیز داده و از دامداری به کشاورزی روی آورده‌اند و برخی از جوانان نیز جذب مناطق شهری شده‌اند.

بعنوان نمونه در خوزستان بسیاری از جوانان بختیاری جذب صنایع آن منطقه از جمله صنایع نفت و گاز شده و زندگی کوچ‌نشینی را رها نموده‌اند.

هرچند که هنوز مردمان ایلیاتی تعلقات خود را به ایل، طایفه و تیره حفظ کرده‌اند، اما مجموعه تحولات ذکر شده باعث شده است تا ساختار اجتماعی - سیاسی ایلیاتی از بین رفته و طبقات بالا در این ساختار بسیار تضعیف شده و کارکردهای سابق خود را بکلی از دست بدهند.

با از بین رفتن جایگاه سنتی ایلیخانان، کلانتران و کدخداها در راس رده‌های بالای ساختار اجتماعی - سیاسی ایلات، اینان قدرت و نفوذ سابق خود را از دست داده و امروزه تنها عناوینی تشریفاتی در جوامع ایلیاتی محسوب می‌شوند.

از رؤسای طبقات مختلف اجتماعی - سیاسی ایلات، تنها ریش سفیدان جایگاه خود را حفظ کرده‌اند و هنوز در اداره و هدایت عملی ایل، نقشی مهم برعهده دارند و مسایل کوچ، اسکان، هماهنگی دودمان‌های مختلف و ... توسط این افراد و با هماهنگی ارگان‌های مختلف دولتی از جمله "سازمان امور عشایر" در وزارت جهاد کشاورزی انجام می‌شود.

۱۱. کوچ‌نشینان ایران

۱۱،۱. شاهسون

شاهسون از ایلات ترک‌تبار و ترک‌زبانی می‌باشند که در شمال غرب کشور حضوری دیرینه دارند.

ورود و استقرار اقوام ترک زبان در ایران در دو مرحله تاریخی صورت می‌گیرد.

دوران اول استقرار ترکان در آذربایجان و منطقه آناتولی به پیش از حمله مغول بر می‌گردد که با تشکیل حکومت‌های غزنویان (۹۶۳-۱۱۸۷ م / ۳۵۱-۵۸۳ ه. ق.) و سپس سلجوقیان (۱۰۳۷-۱۱۹۴ م / ۴۲۹-۵۵۲ ه. ق.) همراه بود که دوره شکوفایی هنر و معماری ایرانی پس از اسلام نیز می‌باشد. در همین دوران گروه‌هایی از ترکمانان «غز» یا «اغوز» از مرزهای شمال شرقی ایران در ناحیه وِزَر-رود وارد ایران شدند.

دوره دوم حضور ترک زبان‌ها در ایران پس از هجوم مغول (۱۲۱۹-۱۲۵۸ م / ۶۱۶-۶۵۶ ه. ق.) و با ورود ایلخانان (۱۲۵۶-۱۳۳۵ م / ۶۵۴-۷۵۰ ه. ق.) به ایران شکل گرفت.^۱

در دوره‌های بعد ترکمانان قره‌قویونلو^۲ و ترکمانان آق‌قویونلو^۳ که در شمال‌غربی ایران و در حوزه آناتولی ساکن بودند، حکومت‌هایی قدرتمندی را در منطقه ایجاد کردند که ضمن مبارزه با ترک‌های عثمانی، توانستند حکومت‌های کوچک محلی داخل ایران را سرنگون و زمینه را برای تشکیل دولتی ملی در دوران صفویه (۱۵۰۲-۱۷۲۲ میلادی / ۹۰۷-۱۱۳۵ ه. ق. / ۸۸۰-۱۱۰۱ خورشیدی) فراهم آورند.

برای پی‌بردن به سابقه تاریخی شاهسون‌ها باید از دوران طلایی صفویه یاد کرد. قدرت نظامی سلسله صفویه بر پایه ایلات قزلباش قرار داشت. قزلباشان در ابتدا شامل ۷ طایفه اصلی از ترکمانان بودند که امیر تیمور پس از حمله به ایران قصد بازگرداندن آنها را به آسیای میانه داشت اما با وساطت خواجه علی‌سیاهپوش نوۀ شیخ صفی‌الدین اردبیلی و رهبر تصوف، از این کار منصرف گردید.^۴ این طوایف ترکمانی به تصوف گرویده و پیرو خواجه علی‌سیاهپوش گردیدند و همواره پشتیبان اصلی خاندان صفویه و تصوف محسوب

^۱ و چون قومی از ایشان از قدیم العهد باز به ترک موسوم اند، مقام و مسکن در ولایتی دارند که طول و عرض آن از ابتدای طرف آب جیحون و سیحون تا انتهای حدود بلاد شرق، و از نهایت دشت «قیچاق» تا غایت ولایت «جورچه» و «ختای» است؛ و در آن مواضع در کوه و دره و صحرا می‌نشسته اند، اقامت و توطن در دیه‌ها و شهرها عادت نداشته، و از ملک ایران زمین دور بوده، (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۳۳)

^۲ و هر چند همه اقوام و شعب ترک و مغول به هم مانده اند و لغت جمله در اصل یکی است لیکن مغول صنفی از اتراک بوده و تفاوت و اختلاف بسیار در میان ایشان هست چنانکه شرح هر یک به موضع خود بیاید.... (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۳۴)

^۳ صاحبان گوسفندان سیاه

^۴ صاحبان گوسفندان سفید

^۴ آنکه به فنون فضایل و کمالات ظاهری آراسته بود و بعد از والد ماجد خود سلطان صدرالدین بر مسند ارشاد نشست. آنست که در ایام خود امیرکبیر صاحبقران امیر تیمور گروکان سه مرتبه بصورت نوعی مثالی با امیر تیمور ملاقات اتفاق افتاده، یکمرتبه در وقتی که امیر صاحبقران به عزم تسخیر مملکت خراسان از آب جیحون عبور می‌کرد، تازیانه امیر تیمور در آب جیحون افتاد. چون سلطان ملاحظه نمود، درویش ژنده پوشی دید که بر روی آب ایستاده تازیانه را از آب بیرون آورد به دست امیر داده، امیر به فال بسیار خوب گرفته احوال پرسید که «تو کیستی و چه کسی؟» درویش گفت: «موطنم در اردبیل و محل ظهورم دزفول و مدفنم قدس خلیل» این بگفت و غایب شده. امیر از آب برآمده روانه شد. و در مرتبه ثانی در سالی که امیر تیمور از بغداد لشکر کشیده به روم میرفت، در سر پل رودخانه دزفول درویش خرقه‌پوشی دید که او را شناخته گفت: «یکمرتبه دیگر در اردبیل ملاقات خواهد شد.» و مرتبه سیم در سالی امیر از سفر روم مراجعت کرده، به عزم زیارت مزار شیخ صفی آمده، چون شنیده بوده که پسرزاده شیخ در اردبیل است و صاحب کرامات و بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌المرتبه است، سه مطلب به خاطر خود گذرانید. قصد کرد که هرگاه به عمل بیاید، دست ارادت به او داده مرید او شود و آنچه بگوید امیر بشنود. یکی آنکه در وقتی امیر وارد شد، تواضع نکرد. دیگر آنکه چیزی به جهت امیر بیاورد که هرگز نخورده باشد و زهری امیر به او بدهد که بخورد و کارگر نیفتد. غرض که بعد از ورود امیر به اردبیل، به دیدن سلطان رفته هر سه مدعا به نحوی که قصد کرده بود به عمل آمده، امیر نیز دست ارادت داده خواهش تکلیف طلبی نموده، سلطان مطلقاً خواهش نکرد. در باب سلوک با رعایا و ترفیه حال ایشان موعظه و نصایح بسیار کرده، چون امیر سعی و التماس بسیار کرده بعد از میالغۀ زیاده از حد سلطان، استخلاص اسرای که از روم آورده بود، خواهش نمود. امیر همگی اسرار را که ده‌هزار کس شده مرخص کرد. آن جماعت در اردبیل سکنی نمود، (زبدۀ التواریخ، ۱۳۷۵، ص. ۴۴)

می‌شدند. این هفت ایل عبارت بودند از شاملو، استاجلو، ذوالقدر، قاجار، افشار، تکه‌لو و روملو^۱ که بعدها ایلات دیگری نیز به این اتحادیه پیوستند و با تشکیل حکومت‌های مختلف تأثیر شگرفی بر تاریخ ایران در دوران‌های بعدی نهادند.

شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی به منظور ایجاد اتحاد و همبستگی بین پیروان خود^۲، کلاه دوازده ترک (به احترام دوازده امام شیعه) به رنگ قرمز و به نشانه خونخواهی برای پیروان خود طراحی کرد و بهمین دلیل آنان را قزلباش یا سرخ‌سر (کلاه سرخ به زبان ترکی) نامیدند.^۳ دولت صفویه بر پایه قدرت نظامی ایلات قزلباش توانست بعد از حدود ۹۰۰ سال^۴ دولتی ملی و فراگیر در سرتاسر ایران ایجاد نماید و مرزهای کشور را به مرزهای دوران ساسانی بازگرداند. در این دوره قزلباشان هسته اصلی ارتش ایران را در کنار سایر گروه‌های ایرانی که بطور عام «تاجیک» یا «تات» خوانده می‌شدند، تشکیل می‌دادند.

قدرت‌گیری قزلباشان پس از دوران شاه طهماسب^۵، و سپس قیام آنها بر علیه مرشد قلی‌خان، نماینده شاه عباس، موجب بدبینی شاه نسبت به نفوذ و قدرت فوق‌العاده آنان در امور کشوری و لشکری شد. شاه عباس برای از بین بردن قدرت قزلباشان و البته به بهانه مقابله با نیروی «ینی‌چری»^۶ در عثمانی، از طوایف وفادار قزلباش گروه دیگری به نام «شاهی‌سیونی» یا «شاهسون» را تشکیل داد که دوستداران شاه نام گرفتند. البته اصطلاح شاهسون از پیش از دوران شاه عباس رواج داشته، اما نه بعنوان سپاهیان ویژه شاه‌عباس، بلکه از آن معنای دوستاری شاه و فدکاری و جانبازی در راه «مرشد کامل» برمی‌آمد.

«شاهسون» از ترکیب کلمات فارسی شاه و ترکی سون تشکیل شده است و بمعنی «دوستدار شاه» می‌باشد. در برخی متون منظور از شاه را مولی متقیان حضرت علی (ع) دانسته‌اند و دوستدار شاه را بمعنی پیروان و امام اول شیعیان، امام علی (ع) می‌دانند.

^۱ در عالم آرای عباسی، از طوایف قزلباش بدین شرح نام برده شده است: «شاملو، استاجلو، ذوالقدر، قاجار، افشار، ترکمان، روملو، قزلباش، بیات» (تاریخ عالم آرای عباسی (ج ۳)، ص. ۱۰۸۴)

^۲ محمدحسن مستوفی (از نوادگان خواجه قاسم، مستوفی عصر شاه عباس - وی در دوران شاه سلطان حسین از مستوفیان دربار بوده است و شاهد وقایع سقوط اصفهان) در زبده-التواریخ (تاریخی عمومی که به سفارش رضاقلی میرزا فرزند نادرشاه نوشته شد) ایلات قزلباش را ۹ ایل معرفی می‌کند: «شاملو، استاجلو، تکه‌لو، ذوالقدر، افشار، قاجار، صوفیه، قراچه، اقچه» (زبده التواریخ، ۱۳۷۵، ص. ۴۸)

^۳ «اسماعیل که در این موقع سیزده سال داشت با مساعدت نه قبیله ترک‌تبار (استاجلو، شاملو، تکه‌لو، روملو، وارساق، ذوالقدر، افشار، قاجار و صوفیان قزلباش) که با او دست بیعت داده بودند، در تابستان ۱۵۰۰ م (۹۰۶ ه.ق) در این شهر (ارجوان) ارتشی بنام قزلباش تأسیس و آنگاه دعوی استقلال نمود.» (تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم)، چاپ بیستم ۱۳۹۳، ص. ۱۲)

^۴ (تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، چاپ دهم تابستان ۱۳۹۴، ص. ۵۴)

^۵ «سلطان حیدر از رویای صادقه شبی در خواب دید که شخصی نورانی به او تعلیم نمود که تاجی که دوازده ترک که علامت مذهب اثنی عشریست از سقرلات قرمز دوخته بر سر گذارند. سلطان از مشاهده آن خواب بسیار خشنود گردیده فرمود که به جهت خود و اصحاب و تبعه منسوبان او تمامی به نحوی که در خواب دیده بود، تاجها از سقرلات قرمز دوازده ترک دوخته و همگی بر سر گذارند و طایفه ترکمانی که در آنوقت معمول بود، در میان طایفه و تبعه آن جناب بر طرف وغدغن شده به آن جهت آن جماعت موسوم به قزلباش شدند...» (زبده التواریخ، ۱۳۷۵، ص. ۴۵)

^۶ در حدود ۸۶۰ سال پس از حمله اعراب به ایران حمله اعراب و پایان شاهنشاهی ساسانی - جنگ نهاوند (فتح الفتوح) ۶۴۲ م (۲۱ ه.ق) (البته کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی بدست آسیابانی در مرو در سال ۶۵۱ میلادی اتفاق افتاد.)

^۷ تاج‌گذاری شاه اسماعیل صفوی و تشکیل دولت صفویه ۱۱ مارس ۱۵۰۲ م (۹۰۷ ه.ق) (پیش از آن اعلام استقلال ۱۵۰۰ م (۹۰۶ ه.ق) - حمله به شیروان و جنگ با فرخ‌یسار ۱۵۰۱ م) درگذشت شاه طهماسب اول پس از ۵۲ سال سلطنت در ۱۴ مه ۱۵۷۶ میلادی (۹۸۴ ه.ق). با قدرت‌گیری سران قزلباش همراه است. توطئه قتل اسماعیل دوم جانشین وی (اسماعیل میرزا فرزند چهارم شاه طهماسب که مدت ۲۰ سال در قلعه قهقه زندانی و بسیاری کینه توز بود)، با مسموم کردن اسماعیل دوم توسط سران قزلباش در ۲۴ نوامبر ۱۵۷۷ به انجام رسید. پادشاه بعدی محمد خدابنده (محمد میرزا فرزند ارشد نیمه نابینای شاه طهماسب) نیز بعزت ضعف اراده و نقض جسمی بازبچه دست سران قزلباش و خیرالنساء بیگم مهدعلیا همسرش بود. قدرت سران قزلباش تا حدی افزایش یافته بود که مهدعلیا همسر شاه را در برابر وی خفه نمودند. حمزه میرزا ولیعهد محمد خدابنده نیز بطرز ناجوانمردانه‌ای توسط عده‌ای از سران قزلباش به قتل رسید. (۴ دسامبر ۱۵۸۶ م) (تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم)، چاپ بیستم ۱۳۹۳، ص. ۴۲-۵۰)

^۸ ینی‌چری یا ینی‌چری: قشون جدید (ینی‌چری بمعنی جدید و چری مخفف چریک بمعنی سرباز و لشگر) به معنی «چریک نو» واحدهای ویژه (ورزیده) از ارتش عثمانی

با توجه به اعتماد شاهان صفوی به شاهسون‌ها، طوایف مختلفی از آنها در دوران صفویه والی‌گری ولایات مختلف و تأمین امنیت و یا مرزداری به مناطق مختلف کشور کوچانیده شدند. بعنوان نمونه گروه‌هایی از اینانلوه‌ها را امروزه در فارس تحت اتحادیه‌ای ایلی خمسه فارس و گروهی نیز در اطراف قزوین در غالب شاهسون خرقان و خمسه می‌توان مشاهده نمود.

علی‌رغم رشادت‌های عباس میرزای نایب‌السلطنه در جنگ‌های ایران و روس، بخش‌هایی از مناطق شمال غرب ایران که جزو قلمروهای شاهسون‌ها محسوب می‌گردد، در دوران فتحعلی شاه قاجار از ایران جدا شد. در این دوران شاهسون‌ها به دو بخش تقسیم شدند. بخش شمالی به کمک روس‌ها رفته و گروه‌های ساکن در بخش‌های جنوبی منطقه در کنار عباس‌میرزا در جنگ‌های ایران - روس شرکت کردند.

در تمامی دوران قاجار، شاهسونان در زمره هم‌پیمان حکومت مرکزی محسوب می‌شدند. شاهسون‌ها از جمله نیروهایی هستند که جهت مقابله با حمله افغان‌ها به هرات و همچنین مقابله با تجاوزات ترکمنان به شهرها و روستاهای شرق و شمال شرق کشور به آن منطقه اعزام شدند.^۱

رحیم‌خان چلبیانلو (نصرت‌السلطان - سردار نصرت) از خوانین شاهسون و از نزدیکان و محارم محمدعلی‌میرزا محسوب شده که با وی به تهران عزیمت نمود و پس از به پادشاهی رسیدن محمدعلی‌شاه ریاست کشیک‌خانه سلطنتی به وی سپرده شد. وی و پسرش بیوک‌خان از هواداران محمدعلی‌شاه بودند. در دوران مشروطه گروهی از شاهسون‌ها با هدایت بیوک‌خان و در حمایت از محمدعلی شاه قاجار و بمنظور از بین بردن انجمن تبریز که یکی از اصلی‌ترین مراکز مشروطه‌خواهان بود، بسیاری از روستاهای آذربایجان را غارت کرده، اردبیل را اشغال و سپس به تبریز حمله کردند^۲ و در کنار عین‌الدوله به محاصره تبریز پرداختند که با مقاومت سرسختانه مردم تبریز و مجاهدین مشروطه‌خواه به رهبری ستارخان (سردار ملی) مواجه شدند.

پس از شکست محمدعلی‌شاه از نیروهای مشروطه‌خواه، رحیم‌خان متوجه اردبیل گردید و ستارخان را که به حکومت اردبیل تعیین شده بود، شکست داده و اردبیل را اشغال و تاراج نمود اما نهایتاً خود در مقابل نیروهای اعزامی از مرکز شکست خورده و به روسیه گریخت. همچنین در بازگشت محمدعلی شاه مخلوع برای باز پس‌گیری سلطنت، گروهی از شاهسون‌ها به حمایت از وی پرداختند که اینبار نیز کاری از پیش نبردند.

^۱ "شاهزاده محمدیوسف، شاهزاده محسن برادر خود را با سردار احمدخان قلعه‌گاهی و جمعی از دلبران افغان به امداد غوریان و دستبرد به لشکر ظفر بنیان روانه گردانید. حسام‌السلطنه پس از اطلاع، سامان خان ایلخانی را با «صفرعلیخان شاهسون» و جمعی سواره ترشیزی و دوعراده توپ به استقبال افغانه مأمور فرمود. ... زمانی نشد که افغانه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شد؛ تمامی مایعرف و دواب و اسباب خود را ریخته به جانب هرات گریختند." (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۷۸)

"و کذالک به سرکردگان سواره، مانند «صفرعلیخان شاهسون» و «پرویزخان چاردولی» و «محمد ابراهیم خان قاجار» و غیره که ذکر هر یک به اسمه موجب تطویل است، نشان و خلعت، به اندازه خدمت مرحمت آمد." (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۹۳)

"در این سال ترکمنان سرخس و قریاب از اراضی دربند عبور نموده، به تاخت حدود و سنور خراسان سر به شور و شر برآوردند. در این هنگام میرزاده حسام‌السلطنه در ارض مقدس جای داشت. بعد از استماع این خبر جمعی از سرکردگان لشکر، چون صفرعلیخان و محمدتقیخان شاهسون و حسنخان قراپاناق با سواره جمعی در اراضی «سنگ بست» فرستاده، به اقامت و اوتراق امر فرموده. و همچنین پرویزخان و ذوالفقارخان و لطف‌الله خان را با سواران خود به جانب «عنایت آباد» فرستاد. ترکمنان جمعی را اسیر و عازم مراجعت بودند، صفرعلیخان و جماعت مأمورین مخبر و به تعاقب ایشان رهسپر گردیدند. در شوره کال، به آن گروه بدسگال رسیدند. تراکمه غنایم و اسرا را رها نموده عازم عنایت آباد شدند. مأمورین عنایت آباد از پیش رو، و صفرعلیخان و غیره از قفا، به آن گروه دغا حمله‌ور گردیدند. معدودی از آن جماعت نجات یافت. اکثر مقتول و مأسور گردیدند. (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۲۳۱)

^۲ "قره داغ یا ارسبار که نشیمنگاه ایل‌های دلیر و جنگجو میبود، رحیم‌خان از چند سال با ایل‌بیگی و رئیس سواران آنجا بوده، و این زمان با لقب «سردار نصرت» در تهران در نزد محمدعلی میرزا میزبست و یکی از نزدیکان او بشمار میرفت. این مرد خودش و سوارانش بتاخت و تاراج خوی گرفته بودند و این پیشه ایشان میبود، ولی جلو گرفتن از غله، و زد و خورد با فرستادگان انجمن، و کشتار مردم جز از آن کارها میبود. چنین بیبایگی جز با برگ محمدعلی میرزا و اتابک، بلکه با انگیزش آنان نتوانستی رخ داد." (تاریخ مشروطه ایران، چاپ سوم ۱۳۳۰، ص. ۳۱۹)

پراکندگی قوم شاهسون در ایران:

شاهسون‌ها در دو گروه اصلی تقسیم بندی می‌شوند:

۱. شاهسون اردبیل و آذربایجان

در منطقه اردبیل و شمال آذربایجان شرقی دو گروه کوچ‌نشین حضور دارند. ایلات شاهسون و ارسباران^۱.



استان آذربایجان شرقی



استان اردبیل

در دوران صفویه از عشایر ارسباران با عنوان شاهسون نام برده شده است و از دوران قاجار با نام ارسباران قره‌داغ یا قره‌جهداغ مواجه هستیم.^۲

بسیاری از مردم شناسان با توجه به خصوصیات و اشتراکات فرهنگی، مذهبی و زبانی، هر دو گروه شاهسون و ارسباران را از یک ایل میدانند و هر دو را شاهسون می‌نامند که در گذر تاریخ و در سده‌های اخیر به دو بخش اردبیل و مشکین شهر تقسیم شده‌اند. همانگونه که در بالا ذکر شد شاهسون‌ها در استان‌های اردبیل و شمال آذربایجان شرقی حضور دارند و علی‌رغم آنکه در سالهای اخیر بسیاری از شاهسون‌ها زندگی کوچ‌نشینی را رها کرده و یکجانشین شده‌اند، اما هنوز خانوارهایی بسیاری بصورت نیمه-کوچندگی زندگی می‌کنند. کوچ شاهسون‌ها، کوچی عمودبست.

منطقه قشلاقی (قیشلاخ) ایلات ارسباران و شاهسون‌ها دشت مغان و جلگه‌های پست کرانه رود ارس^۳ (شهرهایی مانند گرمی، بیله سوار، پارس آباد مغان، اصلاندوز، خداآفرین) می‌باشد و در تابستان از طریق «ال‌یولو» (ایلراه) کوچی عمودی انجام داده و برای ییلاق (یایلاخ) به کوهپایه‌های سبلان، سه‌سند، بزغوش و ارتفاعات اطراف اردبیل، مشیکن شهر و اهر کوچ می‌کنند.

^۱ ارسباران قره‌داغ (قراجه‌داغ)

^۲ (افشار سیستانی، مقالات ایران‌شناسی، ۱۳۶۹، ص. ۳۸۳)

^۳ ارس را در آذری «آراز» می‌نامند. در ارتباط با معنی واژه آراز نظریات مختلفی وجود دارد که دو مورد از آنها در زیر می‌آوریم:

۱) "آراز" واژه‌ای ترکی-ترکمنی و بمعنی «بخت، اقبال و خوشبختی»

۲) "آراز" واژه‌ای فارسی و برگرفته شده از کلمه فارسی «روزه» - بهمین علت بجه‌هایی که در ماه مبارک رمضان به دنیا می‌آیند را «آراز، آراز» نامگذاری می‌کنند.

ارس مهم‌ترین رودخانه شمالغرب کشور است که از منطقه آتاتولی در ترکیه سرچشمه می‌گیرد.

پس از جنگ‌های ایران و روس در زمان فتحعلی‌شاه قاجار و براساس عهدنامه گلستان (۲۵ اکتبر ۱۸۱۳ / ۳ آبان ۱۱۹۲ خورشیدی) قفقاز، ارمنستان و بخش‌هایی از گرجستان (کاختی و کارتلی) از ایران منفک و سپس در عهدنامه ترکمنچای (۲۱ فوریه ۱۸۲۸ م / ۱۱ اسفند ۱۲۰۶ خورشیدی) (مایین میرزا ابوالحسن خان شیرازی و الله‌یار خان آصف‌الدوله از طرف ایران و ایوان پاسکویچ از طرف روسیه)، خانات ایروان و نخجوان از ایران جدا شده و رودخانه ارس بعنوان مرز ایران و روسیه تعیین گردید.

۲. شاهسون خرقان و خمسه

شاهسون‌های خرقان و خمسه خود به دو گروه بزرگ "شاهسون بغدادی" و "شاهسون اینانلو"^۱ تقسیم بندی می‌شوند. شاهسون‌های بغدادی در دوره نادرشاه افشار از غرب کشور و اطراف کرکوک به خراسان کوچانده شدند. آنها در دوره زندیه در پهنه فارس حضور داشتند و نهایتاً توسط آغا محمدخان قاجار به اطراف خرقان (جنوب قزوین) و خمسه (زنجان) کوچانیده شده‌اند و امروزه در اطراف شهرهایی چون زنجان، قزوین، قم، ساوه، اراک، همدان، اطراف ملایر و ... حضور داشته و تقریباً همگی یکجانشین شده‌اند.

مذهب:

شاهسون‌ها همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه جعفری می‌باشند.

زبان:

شاهسون‌ها ترک‌زبان می‌باشند و زبان ترکی از گروه زبان‌های آغوز (خانواده جنوب غربی) محسوب می‌گردد.

"چون مقدمهٔ مصالحه معروض آمد اولاً مقبول خاطر مبارک نشد تا اینکه ایلیچی مختار انگلیس با سایر دولت خواهان بعجز و الحاح آتش غضب پادشاه کامل عاقل را فرو نشانیده بنای مصالحه نهادند. در ترکمنچای از توابع تبریز از آنطرف بسقاویچ (پسکویچ) و سایر سرداران روسیه، از این جانب نایب‌السلطنه وزیر دول خارجه و منوچهرخان معتمدالدوله انجمن ساخته، در سال هزار و دویست و چهل و سه (۱۲۰۶ خورشیدی) به انجام شهود و عهد و تحریر مصالحه نامه پرداختند." (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۹)

"اعلیحضرت قدر قدرت، پادشاه اعظم مالک بالاستقلال کل ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقی که به اعلیحضرت خورشید رتبت، امپراتور کل ممالک روسیه دارند به این صلح‌نامه به عوض خود و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایات قراباغ و گنجه که اکنون موسوم به الیزابت پول است و الکاای خوانین‌نشین شکی، شیروان، قویبه، دربند، بادکوبه و هر جا از ولایات طالش را با خاکی که الآن در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان، گرجستان، محال شوره گل، آچوق باش، کورنه، مینگرلی، آبخازی و تمامی الکا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه الحاله بوده و نیز آنچه از اراضی دریای قفقاز به الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک آمپیریه روسیه می‌داند." (عهدنامهٔ گلستان)

"اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و از جانب ولیعهدان و جانشینان به دولت روسیه واگذار می‌کند تمامی الکاای نخجوان و ایروان را - خواه این طرف روس باشد یا آن طرف. و نظر به تفویض، اعلیحضرت ممالک ایران تعهد می‌کند که بعد از امضاء این عهدنامه، در مدت شش ماه، همه دفتر و دستور العمل متعلق به اداره این دو دولت مذکوره باشد به تصرف امرای روسیه بدهند." (عهدنامهٔ ترکمنچای)

"از نقطه سر حد ممالک عثمانی که از خط مستقیم به قله کوه آغری کوچک آقرب است. ابتدا کرده، این خط تا به قله آن کوه کشیده می‌شود و از آنجا به سر چشمه رودخانه مشهور به قرا سوی پایین که از سرایشب جنوبی آغری کوچک جاریست فرود آمده، به متابعت مجرای این رودخانه تا به التقای آن رودخانه ارس در مقابل شورو ممتد می‌شود. چون این خط به آن جا رسید به متابعت مجرای ارس تا به قلعه عباس آباد می‌آید و در تعمیرات و ابنیه خارجه آن که در کنار راست ارس واقع است نصف قطری بقدر نیم آغاج که عبارت از سه ورس و نیم روسی است رسم می‌شود و این نصف قطر در همه اطراف امتداد می‌یابد. همه اراضی و عرصه که در این نصف قطر محاط و محدود می‌شود بالانفراد متعلق به روسیه خواهد داشت و از تاریخ امروز در مدت دو ماه با صحت و درستی کامل معین و مشخص خواهد شد و بعد از آن از جایی که طرف شرقی این نصف قطر متصل به ارس می‌شود خط سر حد شروع و متابعت مجرای ارس می‌کند تا به مسیر یدی بلوک و از آن جا از خاک ایران به طول مجرای ارس امتداد می‌یابد با فاصله و مسافت سه آغاج که عبارتست از بیست و یک ورس روسی.

بعد از وصول به این نقطه خط سر حد به استقامت از صحرای مغان می‌گذرد تا به مجرای رودخانه موسومه بالهارود به محلی که در سه فرسخی واقع است که عبارتست از بیست و یک ورس روسی پایین تر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم به آدینه بازار و ساری قمیش و از آن جا این خط به کنار چپ بالهارود تا به ملتقای رودخانه های مذکور آدینه بازار و ساری قمیش صعود کرده به طول کنار راست رودخانه آدینه بازار شرقی تا به منبع رودخانه و از آن جا تا به اوج بلندی های جگیر امتداد می‌یابد، به نوعی که جمله آبهایی که جاری به بحر خزر می‌شوند متعلق به روسیه خواهد بود و همه آبهایی که سرایشب و مجرای آنها به جانب ایران است تعلق به ایران خواهد داشت." (عهدنامهٔ ترکمنچای)

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این رود مرز سیاسی ایران فعلی با منطقهٔ نخجوان، کشورهای ارمنستان و آذربایجان محسوب می‌شود. ارس بعد از پارس آباد مغان از مرزهای سیاسی ایران فعلی خارج و وارد جمهوری آذربایجان شده و به رود کوار می‌پیوندد.

^۱ "قبایل شاهسون اینانلو و بغدادی بزرگترین قبایل ناحیهٔ خرقان و ساوه می‌باشند. قبیلهٔ اینانلو شامل دو قسمت عمده یعنی «بنگه چک» و «گوکبر» بودند و تعداد خانوار آنها بین ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ بود قشلاق آنها در اطراف گداغ و قلعهٔ محمدعلی خان نزدیک جادهٔ تهران قم نواحی مجاور ساوجبلاغ (طهران) و زرنند (ساوه) زهرا (قزوین) و بیلاق آنها خرقان مخصوصاً نزدیک گمیشلو در ناحیهٔ قتلو بود. چهار تا شش هزار خانوار شاهسون تابستان را در خرقان و خلجستان (همدان) تا مرزهای خمسه می‌گذراندند و زمستان به اطراف تهران و جادهٔ قم و سلطان آباد و تهران و ساوه می‌آمدند. در سال ۱۹۲۰ بغدادی‌ها شامل دو قسمت «لک» و «ارخلو» بودند که اول ۲۰۵۰ خانوار و دومی ۱۷۷۰ خانوار داشت." (مردم شناسی ایران، ۱۳۴۳، ص. ۲۰۵)

فرهنگ:

عید فطر و عید قربان در نزد شاهسون‌ها محترم بوده و نماز عید را به جماعت می‌خوانند. شاهسون‌ها در روز عید قربانی کرده و به دیدن بزرگان و ریش‌سفیدان آبه می‌روند. شاهسون‌ها نوروز را هم همانند سایر اقوام ایران جشن می‌گیرند.

نوازندگان شاهسون را «عاشیق لار» می‌نامند. اینان اشعار و داستان‌هایی که بیشتر دارای مضامینی حماسی و عاشقانه هستند و یا در وصف مردانگی، شرافت و وطن پرستی سروده شده‌اند را با نوای سازی زهی به نام «چگور» می‌خوانند. بسیاری از داستان‌های فولکلور شاهسون‌ها در بین تمامی ترک‌زبانان ایران اعم از شاهسون‌های بغدادی، ترک‌های قشقای و یا ایلات ترک‌زبان خمسه فارس مشترک می‌باشد. از آنجمله می‌توان به داستان حماسی کوراوغلو، داستان عاشقانه اصلی و کرم، گراییلی و غیره اشاره نمود.

معیشت شاهسون‌های کوچ‌نشین همانند سایر کوچ‌نشینان ایران، بر پایه دامداری استوار است. البته در سال‌های اخیر در جلگه‌های اطراف ارس و دشت مغان کشاورزی رونق بیشتری داشته است و باعث شده تا خانوارهای بیشتری یکجانشین شوند.

صنایع دستی شاهسون‌ها شامل انواع دست‌بافته‌هایی همانند گلیم، جاجیم، نمو، باستریخ و انواع فرش می‌باشد که برای استفاده‌های گوناگون همانند زیرانداز، مفرش^۱، کیسه نگهدارنده گندم، خورجین، نمکدان، زین اسب و ... توسط زنان و دختران هنرمند شاهسون بافته می‌شوند. در میان این بافته‌ها باید به «وَرنی» اشاره نمود. «وَرنی» نوعی گلیم است که جزو هنرهای دستی خاص شاهسون بوده و در نزد سایر عشایر دیده نمی‌شود. «باستریخ» نوار بافته شده از پشم یا کرک بز است که برای بستن پالان اسب و الاغ و انواع نقش و نگار دار آن برای محکم کردن چوب‌های آلاچیق مورد استفاده قرار می‌گیرند.

چادر شاهسون‌های شمال غرب بر خلاف چادرهای ایلات مرکز، غرب و جنوب کشور، سیاه چادر نبوده بلکه نمدی سفید رنگ و از پشم گوسفند می‌باشد.

چادر کوچ‌نشینان شاهسون، از خانواده چادرهای آبه‌ای و در دو گونه نیم‌کروی و دالانی شکل ساخته می‌شود و غالباً دارای پوششی از نمد سفید رنگ بنام «آق کئجه» می‌باشند که بمرور بر اثر چربی ناشی از دود اجاق تیره شده («قرا کئجه») و ضد آب می‌گردد. چادر نیم‌کروی را «آلاچیق» و چادر دالانی شکل را «کومه» می‌نامند که از آلاچیق کوچکتر و ساده‌تر می‌باشد که امروزه استفاده بسیار عمومی‌تر داشته و بجای نمد از برزنت برای پوشش آن استفاده می‌شود.



کومه



آلاچیق

^۱ دست‌بافته‌ای عشایری، تخت‌باف و بشکل مکعب مستطیل که دارای درب بوده و بعنوان جارختخوابی جهت بسته‌بندی و حمل تشک، لحاف و یا سایر وسایل زندگی مورد استفاده عشایر قرار می‌گیرد.

مجموع چند خانوار که آلاچیق‌ها و یا کومه‌های خود را در کنار یکدیگر برپا می‌دارند و با هم اردوی کوچکی را تشکیل می‌دهند، «أبه» می‌نامند که یک واحد گله‌داری بوده و چراگاه‌های مشخص و مشترکی دارند.



أبه شاهسون
(اطراف کلیبر)

افراد عضو أبه عموماً با هم خویشاوند هستند اما أبه می‌تواند بعنوان یک واحد اجتماعی - مکانی نیز باشد، یعنی خانوارهایی که دارای چراگاه‌های مشترکی هستند و از گوبک‌ها و یا تیره‌های جداگانه‌ای هستند، در کنار یکدیگر و در یک أبه قرار بگیرند. محلی که أبه در آن قرار می‌گیرد و چادرها در آنجا برافراشته می‌شود، «یورد» نام دارد که با سنگ چین‌های هلالی شکل (قوسی) محدوده آن مشخص می‌شود.

در راس هر أبه «آق‌سقل» قرار دارد که ریش سفید أبه می‌باشد و در نزد افراد ابه جایگاه اجتماعی خاصی داشته و از احترام افراد برخوردار است. آق‌سقل سرپرستی أبه را برعهده دارد و چگونگی چرا، تعیین زمان کوچ و امور مربوط به گله و سایر مسائل أبه را انجام می‌دهد. پس از مجموعه اقدامات دوران پهلوی اول و سپس پهلوی دوم که منجر به برچیده شدن عناوین و جایگاه‌هایی چون ایل بیگی، خان، بیگ و ... گردید و امروزه آق‌سقل‌ها مهمترین نقش را در هدایت جامعه ایلی برعهده دارند.

از مجموع چند ابه واحد بزرگتری بنام «گوبک» بوجود می‌آید که واحد اجتماعی دودمانی بوده و تمامی افراد عضو آن دارای جد مشترکی می‌باشند. رده‌های اجتماعی سیاسی بالاتر از گوبک، بترتیب تیره، طایفا (طایفه) و ایل می‌باشند.

ایل شاهسون برخلاف سایر ایلات همانند بختیاری‌ها و قشقایی‌ها که دارای رهبری متمرکز بوده‌اند، بصورت اتحادیه‌ای از طوایف اداره شده و دارای رهبری متمرکز نبوده‌اند و تنها برخی روسای قدرتمند طوایف که «بگ» نامیده می‌شوند، در بعضی دوران‌ها موفق شده‌اند با روسای سایر طوایف اتحاد برقرار کرده و قدرت بیشتری بدست آورند. از جمله این خوانین قدرتمند می‌توان به رحیم خان چلبیانلو (سردار نصرت) اشاره نمود که در دوران انقلاب مشروطیت خود در تهران در خدمت محمدعلی‌شاه بود و به مخالفت و جنگ با مشروطه خواهان پرداخت.

پوشاک:

لباس مردان شاهسون در روزگار فعلی تفاوتی چندانی با لباس روستاییان منطقه ندارد و اثری از لباس‌های سنتی نمی‌توان یافت. اما لباس زنان شاهسون هنوز دارای نشانه‌های فراوانی از لباس‌های سنتی شاهسون می‌باشد.



کودکان شاهسون

پوشاک سنتی زنان شاهسون «تومان-کونیک» می‌باشد که بیشتر در نزد زنان میانسال رواج دارد. دختران از پارچه‌های طرح‌دار با رنگ‌های شاد و زنان میانسال و مسن از پارچه‌های ساده‌تر و رنگ‌های خنثی‌تر استفاده می‌کنند.

سرکار خانم دکتر عزیزی لباس زنان شاهسون را در ۹ تکه توضیح داده‌اند، که عبارتند از:

- (۱) کونیک^۱ - پیراهن بلند تا مچ پا
- (۲) تومان^۲ - تنبان یا دامن شلیته‌ای بلند زیر کونیک تا روی مچ
- (۳) آرچچین (عرقچین) - همانند کلاه روی سر قرار می‌گیرد و یابلیق روی آن بسته می‌شود.
- (۴) یابلیق^۳ - روسری که روی آرچچین بسته می‌شود.
- (۵) جوراب
- (۶) آلاین یا بلیقی - چارقدی که از روی یابلیق و برای نگهداشتن آن از بالای پیشانی بسته می‌شود و نشانه‌ای از تاهل فرد می‌باشد.
- (۷) جلقا - جلیقه بی آستین
- (۸) باشماق (کفش)
- (۹) یل - نیم تنه ساده‌ای که زمستان‌ها روی جلیقه پوشیده می‌شود.

¹ koynak
² toman
³ yayligh

همانگونه که در قبل نیز اشاره شد، واژه «گُرد» در اسناد باقی مانده از سال‌های ابتدایی ورود اسلام به ایران، به مفهوم عمومی بیابان-گرد و کوچ‌نشین بکار برده می‌شده است.

اما از نظر لغوی گُرد برگرفته از واژه "گُرد" بمعنی پهلوان و دلیر است.

کردها از اقوام ایرانی هستند که سابقه‌ای طولانی و پیوندهای عمیقی در تاریخ و فرهنگ ایران زمین دارند. حکیم طوس در شاهنامه از کردها نام برده است و ریشه نژادی آنها را از نسل رهایی یافتگان از بند و ستم ضحاک می‌داند.

در بخش اسطوره‌ای شاهنامه فردوسی، پس از غلبه ضحاک بر جمشید، روزگاری سیاه همراه با خشکسالی بر ایران و ایرانیان می‌گذرد. اهریمن در کسوت خوالیگر^۱ در مطبخ ضحاک حاضر شده و خوراک‌های نیکو بهر او آماده می‌سازد و بعنوان پاداش، تقاضا می‌کند تا شانه‌های ضحاک را ببوسد. از محل بوسه‌های ابلیس دو مار بر شانه‌های ضحاک می‌روید. بار دیگر ابلیس در لباس حکیمی درمان درد مارهای ضحاک را مغز جوانان ایرانی معرفی می‌کند و بدینسان هر روز دو جوان ایرانی را کشته و مغز آنان را بهر ماران ضحاک خورش می‌سازند. در این میانه دو مرد پاک نیت به خورش‌خانه ضحاک راه یافته و هر روز یکی از دو جوان را نجات داده و بجای مغز وی، مغز گوسفندی را جایگزین می‌کردند و آن یکی را بدر برده و پنهان می‌ساختند. پس از نجات دویست جوان از چنگ جلادان ضحاک، به آنان بز و گوسفند داده و آنان را به بیرون از شهر آبادی می‌فرستند تا این جریان پنهان مانده و این رهایی یافتگان امنیت داشته باشند. حکیم طوس نژاد گُرد را از نسل ایرانیان نجات یافته از ستم ضحاک می‌داند.

چنان بد که هر شب دو مرد جوان خورشگر ببردی به ایوان شاه بکشتی و مغزش بپرداختی دو پاکیزه از گوهر پادشا یکی نام ارمایل پاکدین چنان بد که بودند روزی به هم ز بیدادگر شاه و ز لشگرش یکی گفت ما را به خوالیگری وزان پس یکی چاره‌ای ساختن مگر زین دو تن را که ریزند خون برفتند خوالیگری ساختند خورش خانه پادشاه جهان چو آمد به هنگام خون ریختن	چه کهتر چه از تخمه پهلوان همی ساختی راه درمان شاه مران اژدها را خورش ساختی دو مرد گرنامه به و پارسا دگر نام گرمایل پیشبین سخن رفت هرگونه از بیش و کم وزان رسمهای بد اندر خورش ببايد بر شاه رفت آوری زهرگونه اندیشه انداختن یکی را توان آوردن برون خورش‌ها و اندازه بشناختند گرفت آن دو بیدار دل در نهان به شیرین روان اندر آویختن	از آن روزبانان مردم کشان زنان پیش خوالیگران تاختند پر از درد خوالیگران را جگر همی بنگرید این بدان آن بدین از آن دو یکی را بپرداختند برون کرد مغز سر گوسفند یکی را به جان داد زنهار و گفت نگر تا نباشی به آباد شهر به جای سرش زان سری بی بها ازین گونه هر ماهیان سی جوان چو گرد آمدی مرد ازیشان دویست خورشگر بدیشان بزی چند و میش کنون گُرد از آن تخمه دارد نژاد	گرفته دو مرد جوان را کشان ز بالا به روی اندر انداختند پر از خون دو دیده پر از کینه سر ز کردار بیداد شاه زمین جزین چاره‌ای نیز نشناختند بیامیخت با مغز آن ارجمند نگر تا بیاری سر اندر نهفت ترا از جهان دشت و کوهست بهر خورش ساختند از پی اژدها ازیشان همی یافتندی روان بران سان که نشناختندی که کیست سپردی و صحرا نهادند پیش که از آباد ناید به دل برش یاد
---	---	---	---

شاید بهمین علت است که شاهنامه در بین اقوام گُرد جایگاهی ویژه دارد و بغیر از شاهنامه فردوسی، امروزه بیش از ۱۲ شاهنامه گُردی با ضمامین حماسی و اسطوره‌ای می‌توان یافت.

^۱ خوالیگر = آشپز

بسیاری از مردم‌شناسان و ایران‌شناسان، کردها را از نظر نژادی از نوادگان مادها می‌دانند. در هزارهٔ دوم پیش از میلاد مسیح (عصر آهن) مادها از اقوام آریایی به فلات ایران وارد شده و در مناطق شمال غرب ایران مستقر شدند. اینان بنیانگذاران اولین حکومت آریایی در ایران هستند.

مناطق کردنشین، بر مرزهای قلمروهای حکومت ماد انطباق داشته و با توجه مشترکات زبانی و فرهنگی، بسیاری از محققین از جمله ولادیمیر مینورسکی^۱ معتقد هستند که گردهای امروزی از نسل مادها می‌باشند.

"در سنگ نوشته‌های آشوری به دو واژهٔ «کاردو» و «کارداو» برمی‌خوریم که به معنی پهلوان و نیروست و استرابون^۲ گوید: جوانان پارسی را چنان پرورش می‌دهند که در سرما و گرما و بارندگی بردبار بار آمده و ورزیده باشند و شب در هوای آزاد به نهبانی گله و رمه بپردازند و میوه‌های جنگلی بخورند و اینان را «کردک» (kardak) گویند و کردک‌ها اکنون از چپاول زندگی می‌کنند و کرد بمعین مرد جنگی و دلیر است."^۳ (تاریخ کرد و کردستان، چاپ اول ۱۳۷۸، ص. ۴۱)

پراکندگی قوم کرد در ایران:

علی‌رغم دلاوری و رشادت‌های بسیار ارتش ایران در برابر سپاه مسلح به سلاح گرم عثمانی در شاه جنگ چالدران^۴، متأسفانه پی‌آمد آن جنگ، شکست و در نتیجه جدا شدن بخش‌های زیادی از سرزمین‌های کردنشین ایران از مام میهن بود. سرزمین‌های کردنشین امروزه در مرزهای سیاسی کشورهای ایران، ترکیه، عراق، سوریه و ارمنستان تقسیم شده است. هرچند که معتقدیم در هر سرزمینی که کرد حضور داشته باشد، آنجا ایران است.^۵

کردهای مهمان‌نواز، مرزداران کهن و ساکنین بخش‌های شمالی زاگرس می‌باشند. حضور کردها در نوار غربی ایران امروزی از چشمه-ثریا در شمال غربی استان آذربایجان غربی شروع و در استان‌های کردستان، کرمانشاه و بخش‌هایی از ایلام ادامه می‌یابد.

از جمله ایلات کرد در بخش‌های شمالی و مرکزی نوار غربی کشور می‌توان به ایل بزرگ جلالی (پلدشت، ماکو، شوط، چالدران، خوی)، میلان^۶ (پل دشت، ماکو، خوی)، ثلاث (شمال سلماس)، شیکاک (جنوب سلماس)، بیگزاده (ارومیه)، زرزار و هرکی (نقده)، قره-پایاخ (جنوب نقده)، سنگور (مهاباد)، مکری (سردشت)، پیران (پیرانشهر)، منگور (پیرانشهر و مهاباد) و در بخش‌های میانی و جنوبی نوار غربی کشور به گوران، باباخانی، زنگنه، باجلان، فتح علی بیگی، کاماسی، اردلان (سندج)، جاف (سقز، بانه و سردشت)، ثلاث-

^۱ ولادیمیر فیودورویچ مینورسکی، خاورشناس و ایران‌شناس روس و استاد دانشگاه لندن در زمینه تاریخ، ادبیات، جغرافیا و فرهنگ فارس‌ها و کردها و لرها

^۲ استرابون تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان یونانی صاحب کتاب جغرافیا که در قرن اول پیش از میلاد مسیح میزیسته است.

^۳ جنگ چالدران، جنگ بین ایران و عثمانی در دوران شاه اسماعیل صفوی (۱۴۸۷-۱۵۲۴ میلادی) و سلطان سلیم یکم عثمانی (۱۴۶۵-۱۵۲۰ میلادی) در منطقهٔ چالدران "سپاه عثمانی مرکب از هشتاد هزار نفر سواره نظام، چهل هزار پیاده و توپخانه مجهز بود که در جلگهٔ چالدران نزدیک خوی با سپاه بیست و هفت هزار نفری ایران که فقط از سواره نظام مسلح به شمشیر و تیر و کمان و نیزه تشکیل میشد و فاقد سلاح آتشین بود، روبرو گردید. در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ (۹۲۰ ه.ق.) جنگی بین سپاهیان دو کشور رخ داد که به نبرد چالدران مشهور است."^۴ (تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم)، چاپ بیستم ۱۳۹۳، ص. ۲۰)

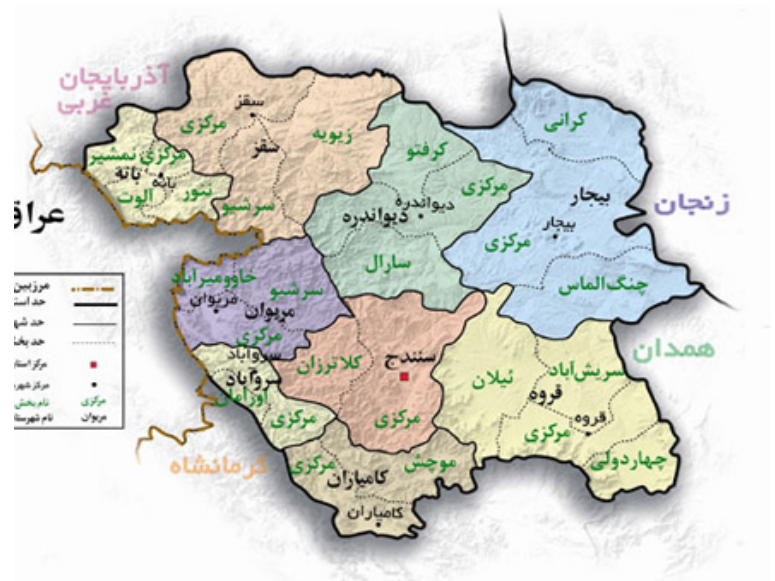
^۴ شرف خان بن شمس‌الدین بدلیسی: "ولایت کردستان از هرمز است که بر ساحل دریای هند واقع شد و از آنجا بر خط مستقیم کشیده می‌آید تا در ولایت ملاطیه و مرعش منتهی میگردد و در جانب شمالی این خط ولایت فارس و عرب عجم و آذربایجان وارمن است و بر طرف جنوبی دیاربکر و موصل و عراق عرب اما شعبات او از اقصای ولایت مشرق تا بنهایت دیار مغرب رسیده" (شرفنامه، چاپ ۱۳۷۷، ص. ۱۳)

^۵ "ایل میلان که گاهی بعنوان یکی از دوتیرهٔ ایل جلالی (تیرهٔ دیگر به قزلباش معروف است) ذکر می‌شود اگر هم اصلاً کرد بوده باشد، ظاهراً امروز بیشتر ترک زبان است. این ایل در اطراف ماکو استقرار یافته است."^۶ ت. فیروزان (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۶)

باباجانی (جوانرود)، کمانگر (کامیاران)، ایلات سنجایی^۱ و کلهر^۲ و گوران (کرمانشاه)، ایل کرد (ایلام، زرین‌آباد، آبدانان)، ملک‌شاهی یا چمشگزک (ایلام) اشاره نمود.



استان آذربایجان غربی



استان کردستان



استان ایلام



استان کرمانشاه

^۱ سنجایی یا سنجای

"درباره وجه تسمیه کلمه سنجایی یا بتلفظ محل سنجای (بکسر سین) اطلاع صحیحی بدست نیامد جز اینکه بگفته پیرمردان و مطلعین محل در زمان محمد شاه قاجار موقعیکه اردویی شامل دوپست سوار از این طایفه تجهیز شده و برای جنگ هرات و محاصره آن گسیل میشوند چون آستر جامه خوانین آنها از پوست سنجاب بوده است رئیس اردو آنها را سنجاب پوش یا سنجایی نامیده است..."

"عده‌ای هم گفته‌اند که چون در زمان‌های پیشین در این منطقه سنجاب بحد وفور یافت میشده است این ناحیه را سنجایی نام نهاده‌اند."

(محمد کیوان پورمکری، شماره ششم، ص. ۷۷)

^۲ "کلهر از دو واژه «کل» و «هور» تشکیل شده است. «کل» به معنای آهوی کوهی نر، حیوانی شجاع و جنگنده با جست و خیز فراوان است. «هور» یا «هر» به معنای خورشید و آفتاب است." (پروین، ص. ۴۴)

کردها همچنین در استان‌های خراسان شمالی و رضوی در مناطقی همانند چناران، قوچان، شیروان، بجنورد، اسفراین، درگز و باجگیران نیز حضور دارند. این گروه‌ها عموماً در دوره صفویه و پادشاهی شاه عباس اول^۱ و بعد در دوره افشاریه جهت مقابله با حملات و نفوذ ازبکان و ترکمن‌ها و همچنین تضعیف اتحاد آنان، از غرب دریاچه ارومیه به شمال خراسان کوچانده شده‌اند. از آن جمله می‌توان به ایل جلالی، ایل حسنلو (سعدانلو، شادلو، زعفرانلو^۲، عمارلو، کیوانلو)، جهانگلو و ... اشاره نمود.^۳

در دامنه‌های شمالی رشته کوه البرز در استان‌های گیلان و مازندران و همچنین در استان‌های زنجان، قزوین و تهران جمعیت‌های مختلف کرد در ادوار مختلف ساکن شده‌اند. از جمله کردهای ساکن در استان گیلان می‌توان به طایفه «عمارلو» اشاره نمود که در زمره کردهای خراسان (کرمانج) محسوب می‌شوند و در دوره افشاریه به گیلان و قزوین (الموت، منجیل، بخش عمارلو، جیرانده و ...) کوچانده شده‌اند.

بسیاری از کردها امروزه یکجانشین شده و کوچ‌نشینی را رها کرده‌اند اما هنوز هم می‌توان در استان‌های ایلام، شمال کردستان، بخش‌های از آذربایجان غربی و همچنین شمال خراسان زندگی کوچ‌نشینی را مشاهده نمود.

^۱ هجوم عبدالله‌خان ازبک (برادرزاده شیبک‌خان ازبک (محمدشاه‌بخت‌خان شیبانی)، شیبک‌خان از نودگان چنگیزخان که در دوران شاه‌اسماعیل صفوی به شهرهای خراسان بزرگ دست اندازی نمود و تا حدود کرمان را غارت کرد و سرانجام در جنگی در مرو (۱۵۱۰ م / ۹۱۶ ه.ق.) شکست خورده و کشته شد.) و پسرش عبدالؤمن‌خان ازبک به شهرهای خراسان بزرگ همانند هرات، مشهد، نیشابور، سبزوار، اسفراین و ... با قتل‌عام سکنه و غارت شهرها همراه بود و برای مدتی بسیاری از شهرهای خراسان در اشغال ازبکان بود. نهایتاً شاه عباس در سال ۱۵۹۸ میلادی (۱۰۰۶ ه.ق.) ازبکان را از خراسان بیرون و امنیت را به شمال شرق کشور بازگردانید.

"شاه‌عباس برای محافظت سرحدات شمال شرق ایران چندین هزار نفر از اکراد را با خانواده‌ها و رمه‌هایشان از آذربایجان غربی و کردستان به شمال خراسان کوچ داد و آنان را مأمور محافظت مرزهای شمال شرقی در برابر حملات ازبک‌ها و ترکمن‌ها کرد." (تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم)، چاپ بیستم ۱۳۹۳، ص. ۶۳)

"بر محرران صحیف اخبار وراقمان لطایف سیر و آثار پوشیده و مخفی نماناد، که در ایام جلوس میمنت مانوس نواب علیبن آشیان شاه عباس صفوی، که بلاد خراسان [را] از لوث وجود عبدالؤمن‌خان ازبک سترده، ممالک موروثی را که چندین سال در تصرف مخالفان بود به عنایت الهی استرداد نمود، به خیال آن افتاد، که چون همیشه در زمان خاقان سلیمان-شان شاه اسماعیل و شاه طهماسب اجداد بزرگوارش طایفه ازبکیه دست تسلط در زمین خراسان به هم می‌رساندند، اولی این است که جمعی از ایلات و احشامات آذربایجان [را] کوچانیده در نواحی بلاد خراسان سکنی دهد، که با طوایف ازبکیه نقیض بوده، شاید بدین امورات ضبط و نسق خراسان مضبوط گردد. تا اینکه بعد از تسلط [بر] ممالک آذربایجان، از نواحی ارومی به قدر چهارهزار و پانصد خانوار از جماعت افشار کوچانید، که در نواحی ایبورد و دره جز سکنی نمودند. و بعد که تسلط به نواحی ارض‌روم و بلباس به هم رسانید، قریب به سی هزار خانوار از طایفه اکراد کوچانیده آنها را نیز روانه خراسان نمود که از نواحی خوبشان (قوچان) الی اله‌داغ سکنی نمودند، و جمعی از آقاجار نواحی ولایت تبریز را نیز روانه مرو نموده، فرقه‌ای از طایفه بیات ایروان را به نیشابور مقرر فرمود که آمده سکنی نمایند، و از سمت گنجه و قراباغ از طوایف قاجار جمعی کوچانیده، روانه دارالمؤمنین استرآباد نمود که در آنجا توطن نمایند." (عالم آرای نادری (ج ۱)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۴)

^۲ "... جد ایلخانی‌های زعفرانلو که در قوچان حکمرانی داشته و دارند «شاهقلی سلطان» بوده پس از آنکه شاه عباس اول هرات و مرو و چهجه و مهنه و باورد و نسا و درون که در خط آخال‌ست از تصرف اوزبک خارج ساخت شاهقلی سلطان را لقب امیر الامرائی داد و در خط آخال گذاشت و چهل هزار خانوار از اکراد «چمشگزک» را، که دو سه سالی در ورامین الگا داشتند، کوچانیده در ناحیه مزبور سکنی داد که جلو اوزبک را داشته باشند." (جهانگشای نادری، چاپ ۱۳۹۱، ص. ۵۴۷)

^۳ "باجوانلوی تیره‌ای از مردم طایفه‌ای به نام «زعفرانلو» که به «کرد قوچان» معروفند ... " - "بیلاق ارتفاعات حوالی قوچان - قشلاق حوالی مراوه‌تپه شمال شرق گنبدکاووس (حواشی رودخانه ترک) " (پورکریم، گردان چوانلوی قوچان، شماره ۸۸، ص. ۲۳)

^۴ دو ایل مهم خراسان یکی «زعفرانلو» با طوایفی همچون کیکانلو، بیچرانلو، سیفکانلو، عمارلو و ... و دیگری ایل «شادلو» با طوایفی همچون دیوانلو، بارزانلو و قراچورلو می‌باشند. عده زیادی از «عمارلو»ها به استان گیلان (جنوب شرقی رودبار) کوچانده شده‌اند. ت. فیروزان (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۷)

البته اعتماد السلطنه در مطلع الشمس چنین می‌آورد: "چمشگزک ایلی از اکراد آخال نشین بوده که پس از ضعف حکومت مرکزی از یورت خود فرار و به یورت گرایلی که قوچان و شیروان و بجنورد و سملقان باشد حمله بردند و بجای آنها در این نواحی سکونت کردند تیره‌های: زعفرانلو، شادلو، کافرانلو، عمارلو، قراچورلو از این ایل است."

^۵ "پس بیستون بیک افشار را، بایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند و جمیع اسباب و غنایم و ذخایر رومیه را که در قلعه مانده بود، و صد هزار تومان بیشتر بود، باو عنایت، و امر والا صادر شد، که جمعی از ایلات افشار و مقدم و ترکمان را کوچانیده، در تبریز سکنی، و شش هزار نفر جوان کاری را در سلک ملازمت منسلک سازد، و حکومت هریک از ولایت انتزاعی را بحکام کاردان تفویض، و مقرر فرمودند که ولایت را متعلق به حضرت شاه طهماسب دانسته، بخدمتگزاری آن آستان بجان و جان کوشند، و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان هزار خانوار میرسید. از آن جمله دوازده هزار افشار، و از جمله افشار دو هزار خانوار قرقلو بود، که شرف ایلیت بان حضرت داشتند، چون میاب و کوبکان، بنهچی که سبق ذکر یافت، یورت قدیم آن حضرت و مسکن طایفه قرقلو بود و جمعی از آن طایفه کوچیده بامر آن حضرت در ارض اقدس سکنی اختیار نموده بودند، عوض ایشان از قرقلوی جدید در میاب، و تتمه افشاریه را در کلات مأوی دادند. چهل و پنجهزار خانوار دیگر ترکمانیه و اکراد و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند، که بدستور آنها را تدارک دیده، در باقی ممالک خراسان متوطن و مسکن و مکان بیلاق و قشلاق بجهت هریک معین ساختند." (جهانگشای نادری، چاپ ۱۳۹۱، ص. ۱۳۴)

مذهب:

- مردمان کُرد در مناطق شمالی نوار غربی کشور از شمالی‌ترین بخش تا حدود قصر شیرین در استان‌های آذربایجان غربی و کردستان اکثراً اهل تسنن و پیروی مذهب شافعی می‌باشند.
- به روحانیون اهل سنت در کردستان اصطلاحاً «ماموستا» اطلاق می‌گردد. واژه ماموستا به مفهوم عام معلم، استاد و شیخ می‌باشد.
- در بین کُردهای مناطق مرکزی نوار غربی در استان کرمانشاه، مذاهب سنی و شیعه رواج دارد. فرقه‌های تصوفی همانند قادریه و نقشبندیه نیز پیروانی در این مناطق دارند.
- در شهرهایی همانند صحنه، کرند غرب، اسلام‌آباد غرب و ... پیروان مسلک یارسان^۱ (اهل حق) حضور دارند.
- کردهای بخش‌های جنوبی در استان ایلام شیعه مذهب می‌باشند.
- همچنین کردهای ساکن در خراسان شمالی و خراسان رضوی نیز شیعه مذهب می‌باشند. (مذهب شیعه در دوران صفوی یکی از عوامل وحدت طوایف کردی می‌باشد که جهت مرزداری به شمال غرب اعزام شدند).

زبان:

- شرف خان بن شمس‌الدین بدلیسی در شرفنامه، اکراد را به چهار دسته تقسیم کرده است. وی همچنین لرها را نیز از کردها میدانند.
- "اکراد چهار قسم است و زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است اول کرمانج دویم لر سیم کلهر چهارم گوران" (شرفنامه، ۱۳۷۷، ص. ۱۳)
- اما زبان کردی زیر مجموعه‌ای از زبان‌های ایرانی شاخه غربی بوده و خود دارای گویش‌های مختلفی می‌باشد. برخی از زبان‌شناسان کردی را امتداد بی‌واسطه زبان مادی می‌دانند.
- تقسیم‌بندی‌های ارائه شده دربارهٔ گویش‌های زبان کردی بسیار متنوع و متفاوت است. تقسیمات گویش‌های زبان کردی بر اساس جغرافیای حضور هر یک از آنها بصورت زیر می‌باشد:

- ✓ «کُرمانی» شمالی‌ترین گویش کردی می‌باشد که در استان‌های آذربایجان غربی، بخش‌هایی از کردستان، شمال خراسان و همچنین در کردستان ترکیه، بخش‌های شمالی کردستان عراق، کردستان سوریه و ارمنستان مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- ✓ گویش «سورانی» بیشتر در مناطق مرکزی کردستان و همچنین بخش‌های جنوبی کردستان عراق^۲ مورد استفاده قرار می‌گیرد و خود به لهجه‌های مختلفی همانند مَکری یا مَکریانی^۳، اردلانی^۴، جافی^۱ و ... تقسیم می‌گردد.

^۱ یارسان یا اهل حق به پیروی از مقنن این مسلک، «سلطان اسحاق برزنجی» سبیل‌های خود را کوتاه نمی‌کنند.

^۲ «مسلک یارسان شدیداً متأثر از آئین زرتشت است و در آن عقاید مانوی و مزدکی و کلیمی و مسیحی هم مشاهده می‌شود و آنان به تناسخ اعتقاد دارند. ... آنان حلول روح و تناسخ را دونالدون گویند که به معنی جامه به جامه است.» (تاریخ کرد و کردستان، چاپ اول ۱۳۷۸، ص. ۱۶۸)

^۳ «کتاب مقدس یارسان، «سرانجام» یا «کلام خزانه» نام دارد که دارای شش جزء است.»

^۴ مناطقی همانند اربیل، سلیمانیه، کرکوک و ...

^۵ شهرهایی همانند سردشت، بوکان، مهاباد، پیرانشهر و همچنین بخش‌هایی از میان‌دوآب، نرده، اشنویه و ...

^۶ سنندج و ...

✓ در مناطق کردنشین جنوبی همانند استان‌های کرمانشاه، بخش‌هایی از ایلام و همدان گویش‌های مختلفی همانند کرمانشاهی، کلهری، ایلامی و ... رواج دارد.

گروهی از زبان‌شناسان، گویش "لکی" را نیز در زمره گویش‌های کردی جنوبی می‌شمرند ولی برخی دیگر آن را به گویش لری نزدیک می‌دانند.

در مورد گویش‌های (زبان‌های) "زازاکی-گورانی" (هورامی یا اورامی یکی از گویش‌ها زبان گورانی) نیز بین زبان‌شناسان اختلاف نظر زیادی وجود دارد و بسیاری این زبان‌ها را در زمره گویش‌های زبان کردی نمی‌دانند.

فرهنگ:

کردها همواره مرزدارانی سرسخت برای ایران بوده‌اند و در برابر حمله بیگانگان پایداری‌ها نموده‌اند. طبیعت خشن و کوهستانی منطقه، اما مردمانی مهربان و مهمان‌نواز را در خود پرورش داده است. گرچه مهمان‌نوازی از شاخصه‌های تمامی اقوام ایرانی، بخصوص ایلات عشایر می‌باشد اما مهمان‌نوازی کردها با سبک سیاق خاص خود می‌باشد، بگونه‌ای که تا چهل روز از پرسیدن هرگونه سوالی در خصوص علت آمدن و ... خودداری می‌کنند. (زیرا ممکن است مهمان حس کند که میزبان از آمدن وی ناراحت یا خسته شده است). بسیاری از کردها امروزه یکجا نشین شده‌اند، اما هنوز در بخش‌هایی از استان‌های نوار غربی و همچنین در خراسان می‌توان گروه‌های کوچ‌نشین را مشاهده نمود.

کردها معتقدند که پیروزی کاوه آهنگر بر ضحاک این دشمن بزرگ ایرانیان در نوروز^۲ اتفاق افتاده است^۳ و بهمین دلیل است که جشن باستانی نوروز همانند سایر اقوام ایرانی، در نزد کردها از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و با آداب و مراسم ویژه‌ای برگزار می‌شود. نوروز در نزد کردها بمانند سایر مناطق ایران با خانه تکانی، کاشت سبزه (با گندم، نخود، عدس، کنجد و...)، شادمانی، دید و بازدید و ... همراه است. کردها علاوه بر چهارشنبه‌سوری، در شب نوروز نیز هیزم فراهم آورده و در مناطق مرتفع (و گاه پشت بام‌ها) آتش‌افروزی کرده و تا صبح آن را روشن نگه می‌دارند.

از دیگر رسوم نوروز کردها «میرمیرین» یا «میرنوروزی» است که در نوروز اجرا شده و باعث شادی و سرگرمی مردم می‌شود. (برخی مناطق در چهارشنبه اول سال) در این مراسم فردی عامی از میان مردم به پادشاهی انتخاب می‌شود و بر تخت می‌نشیند و افرادی

^۱ جوانرود، ثلاث باباجانی، پاوه و ...

^۲ متأسفانه برگزاری نوروز که میراث فرهنگی مشترک (میراث معنوی) تمام اقوام ایرانی محسوب می‌شود هنوز در کشور ترکیه برسمیت شناخته نمی‌شود و هر از چندسالی برگزاری آن بدلائل مختلف توسط دولت ترکیه ممنوع اعلام می‌شود. در دوران صدام حسین ملعون نیز برگزاری این آیین در عراق با مشکلات فراوان همراه بود.

^۳ (ایوبیان، بهار ۱۳۴۱) و (کیوان، اسفند ۱۳۴۵) و (تاریخ کرد و کردستان، چاپ اول ۱۳۷۸، ص. ۳۰۰)

^۴ "در زاویه جنوب غربی سقز در کوهستان‌هایی که عظمت ابهام‌آمیز آنها با داستان‌هایی از شجاعت و شهامت مادها و حماسه‌هایی از میهن‌پرستی کردان آمیخته است، کوهی هست بنام «نکروز» که شنیدن نام آن ذهن را بی‌اختیار متوجه کلمه «نوروز» در زبان پهلوی می‌سازد. چه این کلمه در پهلوی *nok-roc* یا *noghroz* است. و با توجه به تشابه فراوان این دو نام می‌توان گفت به احتمال زیاد روزگاری در پای این کوه یا بر بالای آن مراسم جالب آتش‌بازی نوروز انجام می‌گرفته و به مرور زمان و در نتیجه تکرار کلمه نکروز (نوروز) بر این کوه اطلاق شده است." (کیوان، اسفند ۱۳۴۵)

(کهن وزیر، وزیر دست راست، وزیر دست چپ، میرزا، فراشان و ...) درباریان او را تشکیل می‌دهند. میرنوروزی احکام و فرمان‌های عجیب غریبی صادر می‌کند و هر کس قصور کند تنبیه خواهد شد.^۱

"کهن وزیر در دستگاه میرنوروزی کارش گره‌گشایی از دشواری‌های مردم است و وزیر دست راست و دست چپ فرمان‌های میرنوروزی را به مردم می‌رسانند و میرزا فرمان‌ها می‌نویسد و دژخیمان جامه‌های سرخ می‌پوشند و مرد کویال سیمین هم برای رساندن دستورهای میرنوروزی آماده است و دلقک جامه‌ای از پوست گوسفند به تن می‌کند و زنگوله‌هایی به جامه‌اش آویزان می‌سازد و گیوه‌ای به پامی‌کند و نمایش‌های خنده‌آوری در می‌آورد." (تاریخ کرد و کردستان، چاپ اول ۱۳۷۸، ص. ۳۰۴)

میلاد پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص)، عید مولود یا مولودی نام دارد و در بین مردمان کرد با شکوه خاصی برگزار می‌شود. از دیگر اعیاد مهم کردها باید به عید فطر و عید قربان اشاره نمود.

مراسم طلب باران «بوکه باران» (عروسک باران) نام دارد که در ایام خشکسالی یا سال‌هایی که میزان بارندگی آن کم است، برگزار می‌گردد. در این مراسم دختران نوجوان عروسکی با دو تکه چوب ساخته و با لباسی از پارچه‌های رنگی آن را تزئین می‌کنند و در محل می‌چرخانند. اهالی با عبور «بوکه باران» به نیت فراوانی باران و گندم بر آن آب پاشیده و هدایایی به دختران می‌دهند. این مراسم بازمماندهٔ آئین باستانی نیایش آناهیتا ایزدبانوی آب‌های روان می‌باشد.

مراسم پیرشالیار هر ساله در بخش اورامانات و در روستای اورامان تخت در چهل و پنجمین روز از زمستان (نیمه زمستان - دهم تا پانزدهم بهمن ماه) که «بیل‌اندان»^۲ یا بهار کردی است و چهل و پنجمین روز از بهار (نیمه بهار) برگزار می‌گردد.

«پیر شالیار» از پیروان عبدالقادر گیلانی بوده و در باور مردم منطقه، پیری صاحب کرامات بوده است. در افسانه‌های مردم منطقه اورامانات «بهار خاتون» دختر کر و لال شاه بخارا که حکیمان از درمان او عاجز مانده بودند، با شنیدن کرامات پیرشالیار بسوی اورامانات راهی می‌گردد. او قبل از رسیدن و ورود به اورامان، با کرامات «پیر شالیار» شفا می‌یابد و با وعده پدرش، به عقد پیر شالیار در می‌آید. مراسم جشن عروسی پیرشالیار و بهار خاتون هر ساله برگزار می‌گردد. این مراسم با قربانی کردن، نذری و موسیقی عرفانی و دف همراه است.

مراسم با ذبح حیوان در روز عروسی پیرشالیار توسط یکی از اعقاب طایفهٔ یاشا شروع می‌شود و ذبح حیوانات ادامه پیدا می‌کند و گوشت قربانی‌های بین اعضای روستا تقسیم می‌شود. این مراسم در منزل پیرشالیار با ذکر و هل‌پرکی و حرکات سریع و موزون و همچنین صدای دف همراه است.

ازدواج در بین کردها امری بسیار مهم بوده و دارای آیین‌ها و رسوم خاص هر منطقه می‌باشد و دست کم، سه روز و سه شب ادامه پیدا می‌کند. ازدواج درون فامیلی و بصورت سنتی عقد دختر عمو و پسر عمو بسیار رایج می‌باشد. در یک سنت خاص خانواده‌ای با

^۱ (ابوبیان، بهار ۱۳۴۱) و (تاریخ کرد و کردستان، چاپ اول ۱۳۷۸، ص. ۳۰۴)

^۲ بیل‌اندان از جشن‌های کردی است که در منطقه اورامانات با مراسم پیرشالیار همراه می‌باشد.

"جشن بهار کردی یا بیل‌اندان یکی از جشن‌های با شکوه و پرنشاط همگانی بوده، اگرچه در پاره‌ای از نقاط کردستان فراموش و کمرنگ شده است اما هنوز در مناطقی از استان‌های کرمانشاه، کردستان و ایلام و لرستان در پانزدهم بهمن ماه هر سال برپا می‌شود." (سلیمی، پاییز و زمستان ۱۳۸۱)

دادن دختر خود به پسر خانواده‌ای، دختر آن خانواده را به عقد پسرشان در می‌آورند و به طور مشترک یک جشن عروسی برگزار می‌کنند. این نوع ازدواج را «ژن به ژنه» می‌نامند.

رقص در بین اقوام ایرانی و بخصوص کردها جایگاه خاصی داشته و دارد. این رقص‌ها با رقص در ملل دیگر تفاوت‌هایی بنیادین داشته و از ابتذال رایج در غرب کاملاً مبرا می‌باشند. رقص‌های ایرانی ریشه‌هایی حماسی، عرفانی، مذهبی، همکاری و تعاون و ... دارند و در شادی‌ها و غم‌ها، عروسی‌ها و سوگ‌ها حالات درونی افراد را بیان می‌کنند.

رقص کردی نمادی از همبستگی و همیاری بوده و تاریخچه‌ای اسطوره‌ای در پس سالیان دراز در خود به یادگار دارد. دوران هزار ساله تسلط ضحاک بر ایران، دوران تاریکی برای ایرانیان است که با به بند کشیده شدن ضحاک اهریمن صفت، توسط آفریدون و آزادی ایران از دست اهریمن به پایان می‌رسد و رقص کردی نمادی از جنب و جوش و شادی از شکست ظلمت و پیروزی نور می‌باشد.

رقص کردی را «هل پَرین» (هل پَرکی، هه لَپه رَکی) می‌نامند که به معنی جنبش و تکان (حمله کردن) است و خود انواع مختلفی همچون چه‌پی (چوبی)، سی‌پی (سه پایی) و ... دارد.

رقص کردی رقصی نمادین و زیبا است که در ابتدا با ریتمی آرام شروع میشود و در ادامه ضرباهنگ تند و حماسی بخود می‌گیرد که نمایشی از حرکات رزمی و جنگی است. زنان و مردان در حلقه‌هایی دست در دست هم دایره‌وار و با حرکاتی منظم می‌رقصند و در بعضی از رقص‌ها همانند چه‌پی، شخصی در اول صف وظیفه‌ی هماهنگی نفرات را بر عهده دارد.

پوشاک:

لباس مردان کرد کت و شلواری است که «که‌وا پاتول» نامیده می‌شود. «که‌وا» همان کت کردیست که در طرح‌های مختلفی تهیه می‌شود و بر روی «کراس» (پیراهن) پوشیده شده و داخل شلوار قرار می‌گیرد. «پاتول» یا «پانتول» شلواری گشاد با دمپای تنگ است که مناسب مناطق کوهستانی که بیشترین اقلیم سرزمین‌های کرد نشین را شامل می‌شود، می‌باشد. بدور کمر شالی بطول ۳ تا ۱۰ متر می‌بندند که «پشتیون» یا پشتینه می‌نامند. کفش سنتی کردها گیوه می‌باشد که در کردی آن را «گیلاش» می‌نامند و علی‌رغم گسترش استفاده از کفش‌های چرمی، استفاده از آن هنوز در بین کردها رایج است. خوشبختانه استفاده از لباس کردی چه در بین مردان و چه در بین زنان هنوز در بیشتر بخش‌های کردنشین نوار غربی کشور رواج دارد.



دو مدل لباس مردانه کردی - که‌وا پانتول
(از چپ مرداخانی - سورانی)

لرها در نواحی غربی و جنوب غربی کشور و بیشتر در مناطق کوهستانی زاگرس ساکن می‌باشند.

در مورد ریشه لغوی واژه «لُر» نظرات بسیار متفاوت می‌باشد. گروهی همانند مینورسکی، آن را برگرفته از دشتی بنام "لور" در شمال دزفول و اندیمشک و یا نقاط دیگری با نام‌های مشابه همانند «لیر» محلی در نزدیکی جندی شاپور، میدانند. با توجه به امکان تغییر حرف «و» در گویش لری به حرف «ی» (همانند تبدیل خون به خین و یا پول به پیل) سیر تغییر واژه لُر را بدینگونه در نظر گرفته‌اند: لور ← لیر ← لُر.

حمدالله مستوفی^۱ در «زبدۃ التواریخ» سه نظریه در ارتباط با این واژه بیان می‌دارد که در یکی از آنها وجه تسمیه واژه لُر را از واژه «لِر» به معنی کوه‌های پوشیده از جنگل دانسته است.^۲ گروهی نیز ریشه‌ای اسطوره‌ای برای واژه لُر قائل شده و آن را برگرفته از نام «لهراسب» یکی از پادشاهان کیانی می‌دانند.

در خصوص ریشه نژادی لرها نظرات مختلفی وجود دارد، اکثریت محققین لرها را از اقوام ایرانی دانسته و با توجه به گستره حضور لرها و خصوصیات گویش لری، آنها را بازمانده اقوام پارسی می‌دانند.

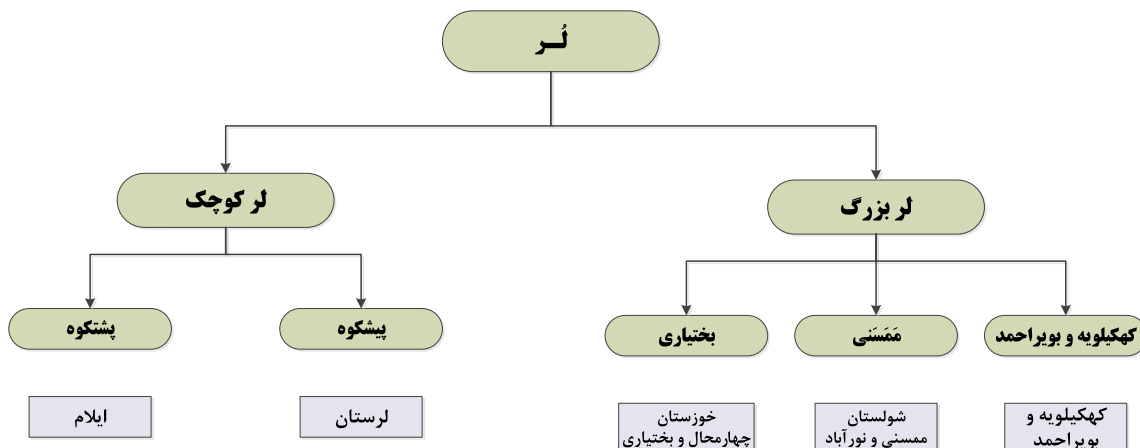
مناطق حضور اقوام لُر، مناطقی بسیار باستانی می‌باشد که در گذشته قلمرو تمدن بزرگ عیلامیان و اقوام کاسی بوده است. بعدها نیز طوایف پارسی به این مناطق وارد شده و در آن ساکن شدند.

حمدالله مستوفی:

"ولایت لرستان دو قسم است: لُر کوچک و لُر بزرگ، به اعتبار دو برادر که در قرب سنه ثلاثمیه هجری حاکم آنجا بوده‌اند: بدر نام

حاکم لُر بزرگ بود و ابومنصور نام حاکم لُر کوچک" (تاریخ گزیده، چاپ ششم ۱۳۹۴، ص. ۵۳۸)^۳

لرها در دو دسته کلی لُر کوچک و لُر بزرگ تقسیم بندی می‌شوند:



^۱ حمدالله مستوفی (حمد بن تاج‌الدین ابی‌بکر بن حمد بن نصر مستوفی قزوینی): مورخ، شاعر و نویسنده قرن هشتم، از نزدیکان خواجه رشیدالدین فضل‌الله در امور دیوانی ایلخانان. آثار:

- ✓ زبده التواریخ یا تاریخ گزیده: تاریخ عمومی، اسلام و ایران
- ✓ نزهت القلوب: در جغرافیا و علم هیئت و عجایب عالم (۷۴۰ه.ق)
- ✓ ظفرنامه: منظومه اشعار حماسی در هفتاد و پنج هزار بیت به وزن شاهنامه (تاریخ ایران از حمله اعراب به ایران تا دوره یورش مغولان)

^۲ تاریخ گزیده، چاپ ششم ۱۳۹۴، ص. ۵۳۷

^۳ شرف‌الدین بن شمس‌الدین بدلیسی (زاده ۹۴۹ ه.ق در کرهرود از توابع قم - درگذشت حدود ۱۰۰۸ تا ۱۰۱۱ ه.ق - پایان کتاب شرفنامه ۱۰۰۵ ه.ق) در شرفنامه نیز به این تقسیم بندی لرها اشاره نموده است. اما وی لرها را از اقوام کرد می‌شمرد. (شرفنامه، ۱۳۷۷، ص. ۲۴)

۱. لُر کوچک ← لرستان و ایلام

لُر کوچک که لُر فیلی نیز نامیده می‌شود،^۱ در استان‌های لرستان، ایلام و بخش‌هایی از همدان، مرکزی و قزوین ساکن می‌باشند و کبیرکوه (کَورکوه) در استان ایلام آنها را به دو بخش «پیشکوه» و «پشتکوه» تقسیم می‌کند.^۲ استان «ایلام» شامل منطقه پشتکوه و استان «لرستان»، منطقه پیشکوه را شامل می‌شوند.

۲. لُر بزرگ ← ایل بزرگ بختیاری، لُرهای ممسنی، لُرهای کهکلیویه و بویراحمد

در این میان، ایل بختیاری بصورت اتحادیه‌ای از ایلات (طایفه‌ها)، بزرگ‌ترین ایل کوچنده ایران می‌باشد. درباره وجه تسمیه بختیاری نیز نظریات متفاوتی وجود دارد. گروهی آن را به نوشته‌های هردوت مربوط دانسته و بر گرفته از «باکتريا» نام قومی در بلخ می‌دانند. گروهی نیز این نام را "بخت یار" دانسته‌اند. بختیاری‌ها خود را از نسل کی‌آرش برادر کی‌کاووس پادشاه اسطوره‌ای ایران می‌دانند و طایفه کیارسی در حقیقت کیان ارثی می‌باشد.

ایل بختیاری به دو بلوک (شاخه) هفت لنگ و چهار لنگ تقسیم می‌شود. لنگ به معنی پاست (از بیخ ران تا سرانگشتان) ولی در اینجا یک اصطلاح از مقررات مالیاتی است که از دوران صفویه باقی مانده است. (تاریخ سیاسی، اجتماعی بختیاری، ۱۳۷۲، ص. ۸۲)

هفت لنگ دارای ۴ باب (طایفه) و چهار لنگ دارای ۵ طایفه می‌باشد.

هفت لنگ:	چهار لنگ:
بابادی باب	مَمصالح (محمود صالح)
دورکی باب	کیارسی (کیان ارثی)
دینارانی باب	موگوئی
بهداروند باب	مَمیوند (ممی وند)
	زَلقی

^۱ فیلی - بعضی نویسندگان ادعا می‌کنند که این کلمه به همه لُرهای لرستان (لُر کوچک) اطلاق می‌شود ولی کرزن (ج ۲ - ص ۲۷۵) میگوید «این نام محدود شده است به پشت کوه و فیلی‌های اصلی قسمت عمده جمعیت آن ناحیه را تشکیل می‌دهند» در خوزستان والی پشتکوه را فیلی و یا بنام فامیل ابوغدازه که از طرف همسایگان عرب وی بفامیل او داده شده بود می‌شناختند. هنوز خرم‌آباد را رسماً خرم‌آباد فیلی می‌خوانند و این اسم از آثار روزگاری است که جد وی حسین‌خان رئیس قبیله فیلی را شاه‌عباس بجای شاهرودی‌خان نشانید و بجای اتابک لقب والی به وی داد و باو قدرت نامحدود در خطه لرستان عطا کرد. پس از نقصان قدرت جانشینان و اولاد وی که اکنون بناحیه پشت کوه محدود شده است نام فیلی نیز محدود گردید. (مردم شناسی ایران، ۱۳۴۳، ص. ۲۱۳)

^۲ (تذکره جغرافیای تاریخی ایران، چاپ دوم ۱۳۵۸، ص. ۱۹۶)

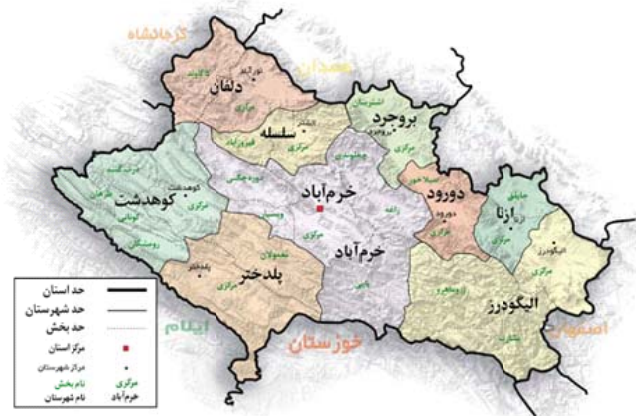
پراکندگی:

لرها ساکنین اصلی زاگرس محسوب می‌شوند مناطقی که امروزه لرها ساکن می‌باشند مناطقی بسیار باستانی می‌باشند که در گذشته قلمرو تمدن بزرگ عیلامیان و اقوام کاسی بوده است و بعدها نیز پارس‌ها در گستره آن ساکن بوده‌اند.

استان‌های لرستان، ایلام، خوزستان، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد بیشترین ساکنین لر را دارند. لرها همچنین در بخش‌هایی از استان‌های اصفهان، فارس و زنجان نیز حضور دارند.



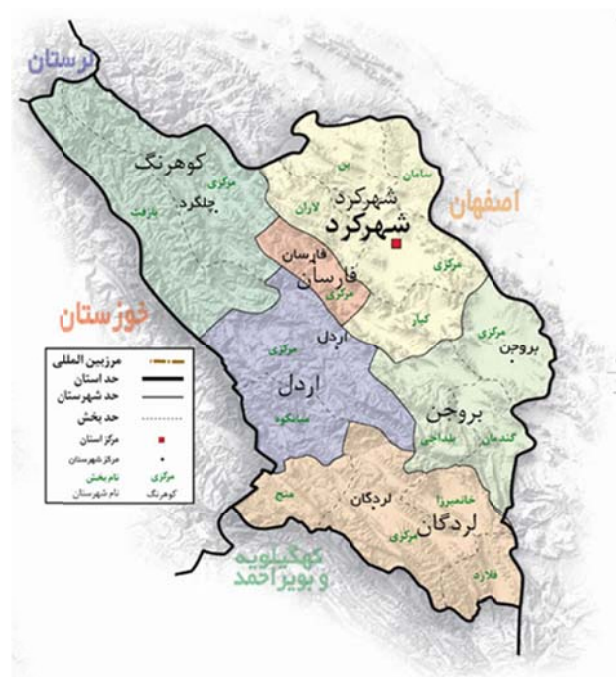
استان ایلام



استان لرستان



استان خوزستان



استان چهارمحال و بختیاری



استان کهگیلویه و بویراحمد

- ✓ **کُر کوچک (ایل‌های بهاروند، بیرانوند، بالاگریوه^۱، پایی، دِلغان^۲، ...)^۴** ← استان‌های لرستان و ایلام
- ✓ **ایل‌های بویراحمدی ()** ← (، بهمنی، استان کهگیلویه و بویراحمد
- طیّبی، چرام، باوی (بابوئی^۵) و دشمن‌زیاری**
- ✓ **لرهای مَمَسَنی (طوایف دشمن‌زیاری، جاوید، رستم، بکش)** ← شولستان (ممسنی، نورآباد و رستم) در استان فارس
- ✓ **ایل سرخی ()** ← **کوهمَره (بمعنی کونشین) در استان فارس**
- ✓ **ایل بزرگ بختیاری** ← **چهارمحال و بختیاری و خوزستان، بخش‌هایی از اصفهان و لرستان**

^۱ "سرزمین بالاگریوه که عمدتاً همان بخش مَلاوی در جنوب غربی شهرستان خرم‌آباد است، میان کوه هشتادپهلوی در شمال، راه خرم‌آباد - دزفول در مغرب، رودخانه دز در مشرق و جنوب، قرار دارد." ت. فیروزان (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۱)

^۲ "بالاقریه - این نام که ساکنین کوه‌های بلند معنی می‌دهد به قبایل زیر که بین رودخانه‌های کسغان [کشکان] و دز زندگی می‌کردند اطلاق می‌شود: بیرانوند، چگینی، دیرکوند، جودکی، پایی، سگوند..." (مردم‌شناسی ایران، ۱۳۴۳، ص. ۲۱۱)

^۳ طوایف منطقه دِلغان که به همین نام نیز شناخته می‌شوند. جزو طوایف لک محسوب می‌شوند.

^۴ آقای ایرج افشار سیستانی عشایر سلسله را نیز جزو اقوام کُر برشمرده‌اند. (افشار سیستانی، مقالات ایران‌شناسی، ۱۳۶۹، ص. ۳۵۱) اما اکثر مردم‌شناسان؛ ایل "سلسله" شامل طوایف حسونند، کولیوند (قلی‌وند) و یوسفوند را که در شهرستان‌های سلسله (به مرکزیت الشتر) و دلغان (به مرکزیت نورآباد) حضور دارند، از اقوام کُر ندانسته، بلکه آنها را جزو ایلات «لک» محسوب می‌کنند. به نظر نگارنده با توجه به خصوصیات زبانی این گروه و غلبه گویش و واژه‌گان لکی، باید طوایفی همانند حسونند را از طوایف لک محسوب نمود.

^۵ برخی بابوئی را از اعراب باوی اهواز می‌دانند اما همگی به لهجه کُر می‌گویند. ت. فیروزان (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۰)

• بیلاقات ایل بختیاری:

هفت لنگ: چهار محال بختیاری - دامنه‌های زردکوه تا اردل به مرکزیت چلگرد

چهار لنگ: غرب اصفهان و شرق لرستان (شهرستان‌های فریدن، فریدون‌شهر، چادگان، بوئین و میاندشت تا شهرستان‌های درود، ازنا و الیگوردز) - از سمیرم تا لردگان

• قشلاقات ایل بختیاری:

شمال خوزستان:

هفت لنگ: اندیکا، لالی، گتوند، هفتگل، مسجد سلیمان، ایذه

چهار لنگ: محدوده شهرستان‌های اندیمشک، دزفول و گتوند (جلگه سردشت محمودصالح) و شهرستان‌های ایذه، باغملک، رامهرمز، شوشتر

مذهب:

گُرها مسلمان و شیعه مذهب می‌باشند.

زبان:

لری، گویشی از زبان‌های ایرانی شاخه غربی و از ریشه پارسی میانه می‌باشد که خود به لهجه‌های مختلفی همانند لری بختیاری (استان چهار محال و بختیاری، قسمت مرکز و شمال خوزستان، شرق لرستان و قسمتهای غربی و جنوبی استان اصفهان)، لری بویراحمدی (استان کهگیلویه و بویراحمد، گناوه، دیلم و دشتستان تا رامهرمز)، لری ممسنی (نورآباد ممسنی، سپیدان، کازرون و قسمت‌هایی از مرودشت)، لری فیلی (خرم‌آباد، دورود، پلدختر، دره شهر، آبدانان، دهلران، قسمتهایی از قزوین و ...)، لری ثلاثی (بروجرد، ملایر، نهاوند، توپسرکان، شازند و بخش‌هایی از کنگاور در کرمانشاه) و ... تقسیم می‌شود.

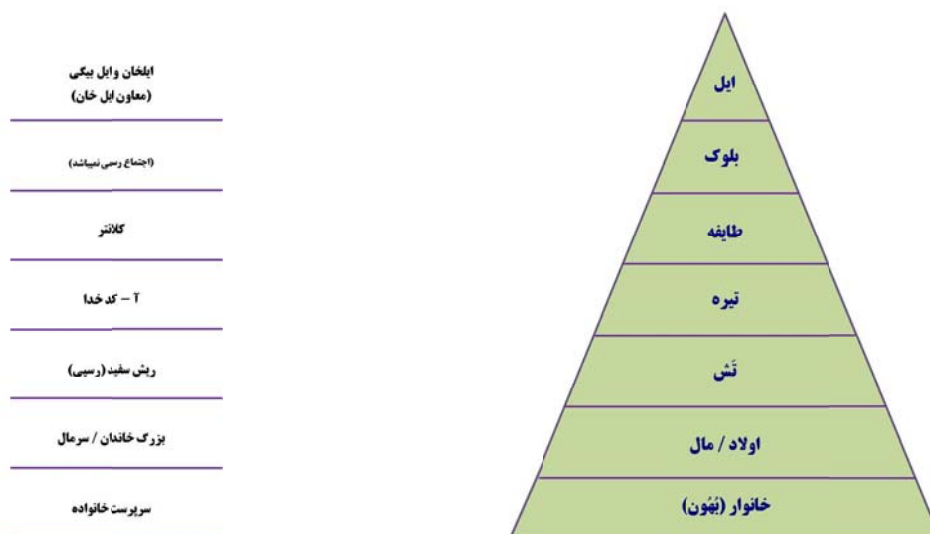


جمع آوری هیزم

فرهنگ:

لرهای کوچک، سیاه چادر را «دوآر» می‌نامند اما سیاه چادر در نزد لرهای بزرگ «بُهون» نامیده می‌شود که بمعنی خانه خوب (به + حوَنه) می‌باشد. بختیاری‌ها همچنین از «اشکفت»‌ها و «لیر» جهت سکونت در بیلاق و قشلاق استفاده می‌کنند. «اشکفت»، شکاف‌های طبیعی در دل کوه هستند که بواسطه تغییرات انسانی برای سکونت مناسب شده‌اند. «لیر» خانه‌های سنگی هستند که از لاشه سنگ و معمولاً بصورت خشکه‌چین و بدون ملات ساخته می‌شوند و سقفی تیرپوش دارند. مجموع چند سیاه چادر یک اردوی کوچ‌نشینی را تشکیل می‌دهند که کوچکترین واحدی اجتماعی - اقتصادی بوده و یک واحد گله‌داری محسوب می‌شود و آن را «مال» می‌نامند. افراد مال اغلب دارای خویشاوندی نزدیک بوده، چراگاه‌های مشترک داشته و دامپایشان برای چرا در یک گله جمع می‌کنند و با یکدیگر و در غالب یک گروه کوچ می‌کنند. سرپرستی هر مال را «سرمال» برعهده دارد. مجموع چند مال گروه بزرگتری بنام «تش» را تشکیل می‌دهند و که دودمانی پدر تبار محسوب می‌شود و در راس آن «رِسپی» یا همان ریش سفید قرار دارد و مسؤولیت کوچ و امور مربوط به گله و چرا و همچنین ارتباط با رده‌های بالاتر ایل همانند کدخداها را برعهده دارد.

ساختار اجتماعی - سیاسی ایل بختیاری



بختیاری‌ها برای رسیدن به بیلاقات خود در استان چهارمحال و بختیاری، باید از ارتفاعات زردکوه بختیاری عبور نمایند. از اصلی‌ترین ایلرهای بختیاری در منطقه می‌توان به ایلرهای دزپارت، تاراز، تنگه فاله و هزار چمه اشاره نمود. دزپارت قدیمی‌ترین و جنوبی‌ترین ایلراه بختیاری محسوب می‌شود که مسیری باستانی بوده و در دوران هخامنشی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته است. ایلراه دزپارت مناطق بیلاقی بختیاری در اطراف شهرستان‌های ناغان، اردل و بروجن در استان چهارمحال و بختیاری را از طریق گندم‌کار، سرخون و پل شلیل به مناطق قشلاقی این ایل در شهرستان‌های دهدز و ایذه در استان خوزستان متصل می‌سازد.^۱

^۱ این مسیر به «راه لینچ» نیز مشهور است. در ۳ مارس ۱۸۹۸ (۱۳۰۳!!!) شرکت برادران لینچ طی قراردادی مستقل از دولت ایران با خوانین بختیاری (اسفندیارخان سرداراسعد، محمدحسین‌خان سپهدار و علیقلی‌خان بختیاری) امتیاز بهره‌برداری از این راه را بدست آوردند. طی این قرارداد مقرر گردید تا راه ارتباطی مذکور بازسازی شده و اصلاحاتی در آن

کوچ‌نشینان لر در مسیر کوچ و در مناطق مشخصی، توقف‌هایی کوتاه مدت برای استراحت و تجدید قوا دارند. لرهای کوچک اتراق-گاه‌ها و یا آلونک‌های بین راهی در مسیر کوچ که بعنوان توقفگاه‌های موقت استفاده می‌شوند را «مالگه» می‌نامند. عشایر بختیاری به آن «مالگه» یا «جاوارگه» و لرهای کهگیلویه و بویراحمدی‌ها «وار» یا «وارگه» می‌گویند.

امنیت، دسترسی به آب و همچنین مرتع کافی برای دام‌ها از مهمترین فاکتورهای انتخاب اتراق‌گاه‌های بین‌راهی می‌باشد.



حمل بره توسط چوپان

«نان تیری» نوعی از نان در بین لرها می‌باشد که شباهت زیادی با نان لواش دارد. این نان بسیار نازک، بدون تنور و روی «تاو» پخته می‌شود. تاو صفحه‌ای فلزی و مدور است که بر روی آتش اجاق قرار می‌گیرد. خمیر نان را ابتدا روی توسی^۱ و بوسیله تیر، پهن و نازک می‌کنند و سپس آن را بر روی تاو که بر اثر حرارت اجاق داغ شده است، پهن می‌کنند. بر روی این خمیر بسیار نازک، خمیر نازک دیگری پهن کرده و سپس هر دو را باهم بر می‌گردانند و سپس لایه‌ای دیگر از خمیر نازک شده بر روی آنها اضافه کرده و مجدداً هر سه را پشت و رو می‌کنند و این عمل چندین بار تکرار می‌شود و هر بار حدود ۱۰ قرص نان بدین صورت پخته می‌شود. وظیفه پختن نان برعهده زنان بوده و معمولاً هر دو سه روز یکبار نان مصرفی خانوار خود را تهیه می‌کنند. در بسیاری از اوقات زنان هر چند خانوار به یکدیگر در پختن نان کمک می‌کنند.

^۱ «رود کارون را در زمان‌های قدیم «لیروده» Liruda و سپس «اولائی» Oulai نامیده‌اند و یونانیان قدیم به آن «اولائوس» Eulaeos می‌گفتند که پیداست از همان کلمه اولائی گرفته‌اند. این رود از زری کوه بختیاری سرچشمه می‌گیرد و آبدیز و بالارود لرستان می‌آیند» (تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، چاپ اول ۱۳۸۴، ص. ۸۲)
^۲ «آب دیزبه کارون میریزد که رود عمده خوزستان است.» (تذکره جغرافیای تاریخی ایران، چاپ دوم ۱۳۵۸، ص. ۲۰۱)

کارون از سرچشمه‌های رودخانه کوه‌رنگ در دامنه‌های زردکوه بختیاری و از بهم پیوستن چندین رود همانند رودخانه‌های ارمند، بازفت و خرسان (که در پاشلیل به کارون متصل می‌شود) تشکیل می‌شود. رودخانه کارون تا سد شهید عباسپور جهتی شمالغربی دارد. این رودخانه پس از سد شهید عباسپور تا گتوند در جهت غرب به مسیر خود ادامه داده و از گتوند وارد جلگه خوزستان می‌شود. کارون بعد از گتوند تغییر جهت داده و در جهت جنوب در خوزستان ادامه مسیر می‌دهد و در ۳۰ کیلومتری شمال شوشتر به دوبخش غربی «شطیط» یا «چهاردانگه» و شرقی «گرگر» یا «دودانگه» تقسیم شده و شوشتر را در بر می‌گیرد. با عبور از شوشتر و در بند قیر این دو بخش دوباره بهم متصل میشوند. رودخانه دز (دژ، قلعه و حصار) که با سرچشمه گرفتن از کوه‌های جنوب لرستان، از شمال دزفول وارد دشت خوزستان می‌شود، در «بند قیر» یا «وندیکان» در جنوب شوشتر (محل تلاقی رودخانه‌های شطیط و گرگر)، به کارون می‌پیوندد. کارون با عبور از وسط اهواز آن را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌نماید. در شمال آبادان بهمنشر (بهمن اردشیر) از کارون جدا شده و جزیره آبادان را در بر می‌گیرد. کارون در ادامه مسیر خود در خرمشهر به دجله و فرات متصل شده که از اروندرود یا شط‌العرب (مرز سیاسی فعلی ایران و عراق) نامیده می‌شود و سپس به خلیج فارس می‌ریزد.

بر روی کارون چندین سد ساخته شده است که از آنجمله می‌توان به کارون ۱ (شهیدعباسپور)، کارون ۳، کارون ۴، مسجد سلیمان اشاره نمود.

^۱ توسی (tosi) صفحه‌ای چوبی و غالباً مدور که خمیر را بوسیله تیر بر روی آن پهن و نازک می‌کنند.



پختن نان تیری بر روی تاو

همزیستی و بهره‌گیری از طبیعت تنها راه زنده ماندن در طبیعت بکر و وحشی زاگرس می‌باشد. عدم دسترسی به آرد گندم در هنگام کوچ و همچنین هزینه های آن، موجب بهره‌گیری مردم بختیاری از بلوط، این ساکن همیشگی زاگرس برای تهیه قوت غالب یعنی «نان» شده است. آنها بلوط‌ها را چیده و کلاهک آن را جدا کرده و پوست می‌گیرند. مغز بلوط را در آفتاب یا با آتش خشک، سپس خرد کرده و خمیر می‌کنند. خمیر بلوط را در آب روان قرارداده تا تلخی آن گرفته شود. سپس به خمیر بلوط به نسبت یک به چهار یا یک به پنج خمیر گندم اضافه کرده و می‌پزند. این نان بسیار مقوی بلوط را نان «کَلگ» یا «کَلگه» می‌نامند.^۱

با ورود به منطقه بختیاری در هر گورستان کهنی با «بردشیر» یا همان شیرهای سنگی روبرو می‌شویم که بر روی قبر مردان جنگ-آور، دلاوران و بزرگان ایل قرار گرفته است. این شیرها که معمولاً دارای علائمی همانند خنجر و تفنگ نیز می‌باشند، نشانه شجاعت، دلاوری و ویژگی‌هایی چون مهارت در شکار و تیراندازی، جنگ‌آوری و مهارت در سوارکاری فرد متوفی می‌باشد و احتمالاً یادگاری بسیار کهن از رواج آیین باستانی مهر و سپس زرتشتی در منطقه می‌باشند.



بردشیر - شیر سنگی
(لالی - خوزستان)

^۱ "شا بلیطم بگره بزم بزایه، کَلگ دوم یک بگره بوومخدایه" یعنی "شاه بلوطم بار دهد، بزم بزاید، کَلگ و دوغم فراهم باشد، خدا با من است." (قنبری غدیوی)



بردشیر - شیر سنگی
(بازفت - چهارمحال و بختیاری)

در گذشته رئیس ایل در نزد لر کوچک «توشمال» نام داشته که از نظر لغوی ریشه‌ای مغولی دارد.^۱ در برخی منابع کریمخان زند نیز با لقب توشمال معرفی شده است. (کریم توشمال)^۲

اما بختیاری‌ها (لر بزرگ) نوازندگان ایل را «توشمال» می‌نامند. واژگانی همچون «میشکال»^۳ در نزد هفت‌لنگ و «خطیر»^۴ در میان چهارلنگ‌ها نیز به همین معنی می‌باشند. این نوازندگان مانند سایر افراد ایل از راه دامداری امرار معاش نمی‌کنند بلکه از طریق نوازندگی و انجام برخی کارهای متفرقه دیگر همانند سلمانی و ... گذران زندگی می‌کنند. بهمین علت هم در زمره افراد نیمه طرد شده، جامعه ایلیاتی محسوب می‌شوند. البته اینان در تمامی اعیاد، جشن‌ها، عروسی‌ها و حتی عزای مردگان و یا در حین کوچ و عبور از مناطق سخت، حضوری پر رنگ دارند. علاوه بر نواختن موسیقی، وظیفه ساختن اشعار، لطیفه‌ها، ضرب المثل‌ها و مثل‌ها نیز بر عهده این گروه می‌باشد.

اقوام لر سوگ مردگان را پُرس (پُرسه) می‌نامند که با نواختن ساز و دُهل در مقام «یاری و سحری» یا «چَمَری-چَمَریونه» توسط توشمال‌ها همراه است و به آن ساز چپی یا توشمال چپی می‌گویند. مراسم سوگواری سه شبانه روز ادامه پیدا می‌کند. هزینه‌های مراسم عزاداری توسط نزدیکان و با توجه به وسع افراد بصورت کمک نقدی و یا دام به خانواده متوفی تأمین می‌شود که به آن سرباره گفته می‌شود.

در سوگ جوانان و مردان، غم و کُتل می‌بندند و زنان با شیون و کیک کشیدن کارها، رفتارها، اخلاق و زندگی متوفی را بیان کرده و با شدت زیادی سوگواری می‌کنند.

^۱ در بین برخی ایلات کرد همانند ایل «ملکشاهی» در ایلام نیز واژه توشمال برای خان و رهبری ایل استفاده می‌شود.

^۲ "صاحب این مقام (توشمال)، ناشر یا بازرس مطبخ شاه بود و کلیه امور آشپزخانه را تحت نظر داشت. سمت وی از لحاظ تشریفاتی که به آن تعلق می‌گرفت مهم بود. هنگامی که شاه در مصاحبت بانوان حرم بسر می‌برد توشمال باشی ظروف محتوی خوراک را تا در حرم بدرقه می‌کرد و در مجالس رسمی وی خوراک‌ها می‌چشید و این وظیفه را در موقع دخول به تالار انجام می‌داد. در تمام مدت صرف غذا وی ایستاده میماند و پس از آن حق داشت که کارد خویش را در هریک از ظروفی که سلطان از آن تناول کرده است داخل کند و آنرا بهر جا که میخواهد بفرستد. اختصاص و امتیاز این امر بسبب عقیدتی بود که مردم به الوهیت و قوه فوق طبیعی سلاطین صفوی داشتند." (سازمان اداری حکومت صفویه، بهمن ۱۳۳۴، ص. ۱۲۸)

"لغت توشمال مغولی است یعنی «شخص مورد اعتماد». «مأموری که غذا را می‌چشد» از معتمدین خاص بود.... کریمخان زند توسط مخالفین و دشمنان به طعنه «کریم توشمال» خوانده شده است. [توشمال در فارسی مترادف کولی و قرشمال و لولی است.] (سازمان اداری حکومت صفویه، بهمن ۱۳۳۴، ص. ۱۲۸)

^۳ Mishkal

^۴ Khatir

«کُتل» عبارتست از آرایش اسب با پارچه و نوارهای مشکی و وارونه بستن زین اسب که نشانه فوت شخص می‌باشد. همچنین استفاده از انواع سلاح همانند شمیر و تفنگ به نشانه دلاوری و جنگ‌آوری متوفی

در میان لر کوچک، یکی از رسوم عزاداری مالیدن گل بر سر و شانه عزاداران می‌باشد، که «خَرَه» نام دارد. در ایام محرم و عزاداری حضرت سیدالشهدا (ع)، خره بر روی تمام بدن گرفته می‌شود.

گاگریو یا گوگریو، شعر و سروده عزا و دعوت به مویه کردن است که توسط زنان در مراسم عزاداری بختیاری‌ها و بصورت فی‌البداهه خوانده می‌شود. وصف خوبی، مهر، میهمان نوازی، سوارکاری، تیراندازی، شجاعت و رشادت شخص در گذشته از مضامین این اشعار می‌باشد.

از مهمترین اعیاد لرها نوروز است. نوروز باستانی در نزد مردمان لر از اهمیت بالایی برخوردار است و با آداب خاصی برگزار می‌شود. آنان ضمن خانه تکانی پیش از عید، در یک شب مانده به عید، به گورستان‌ها رفته و برای درگذشتگان طلب آمرزش و خیرات می‌کنند که آن را «شب الفه» می‌نامند.

«کل الیکوسه» از رسوم کهن و در حال فراموشیست که در سال‌های خشک و در طلب باران برگزار می‌گردد.

ازدواج در بین لرها درون گروهی بوده است و ازدواج دخترعمو و پسر عمو رواج زیادی دارد. از انواع ازدواج‌ها می‌توان به «نافبر» اشاره نمود. خانواده‌های که نوزاد پسر دارند، در بدو تولد دختری در فامیل و آشنایان، اصطلاحاً نوزاد دختر را برای پسر خودشان نافبر میکنند تا در آینده به ازدواج آن پسر درآید. از دیگر انواع رایج ازدواج «گو به گو» می‌باشد که در آن دو پسر از دو خانواده با خواهر یکدیگر ازدواج می‌کنند. این روش ضمن کاهش هزینه‌های شروع زندگی جدید، باعث تحکیم بیشتر روابط خانوادگی دو خانواده نیز می‌شود. «خون‌بس» نیز نوعی ازدواج می‌باشد. در مواقعی که قتلی اتفاق می‌افتد برای جلوگیری از خون‌ریزی بیشتر و کشته شدن افراد بیشتری از هر دو طایفه در خون‌خواهی، توسط ریش‌سفیدان هر دو طرف مخاصمه بین دو گروه صلح برقرار می‌گردد و دیه‌ای برای مقتول در نظر گرفته می‌شود و بعنوان بخشی از دیه مقتول، دختری از خانواده قاتل به عقد ازدواج پسری از خانواده مقتول در می‌آید.

از انواع رقص در میان لرها باید چوبی، رقص چوب و دستمال، رقص دو پا، رقص سه پا، رقص سنگین (سنگین سما) اشاره نمود.

«چوبی» رقصی دسته جمعی می‌باشد که در آن مردان و زنان در حالی که دست در دست یکدیگر دارند و یک حلقه را تشکیل داده و حول یک دایره فرضی به رقص و پایکوبی می‌پردازند. نفر اول که جلوتر از بقیه دستمالی در دست دارد و آن را در هوا می‌چرخاند به اصطلاح محلی ((سر چوبی)) گفته می‌شود که نفرات حاضر در حلقه را هماهنگ و هدایت می‌نماید.

چوب بازی نیز نوعی بازی رزمیست مورد علاقه مردان بخصوص جوانان بختیاری‌ها می‌باشد و با موسیقی رزمی سازهایی چون کرنا و دهل همراه است. در این بازی دونفره که نمایشی از حمله و دفاع می‌باشد، یکی با چوبی کوچک (ترکه چوب) در برابر دیگری با چوب بزرگ قرار می‌گیرد و با چرخش، رقص و تکان دادن چوب سعی میکند تا ترکه را به پای نفر مقابل بزند و فرد مقابل با قرار دادن چوب بزرگ (چماق) در برابر خویش سعی می‌کند از اصابت ترکه جلوگیری نماید.

پوشاک:

لرهای بختیاری شوار سیاه و گشادی را می‌پوشند که پاچه‌های آن گشاد و تا روی زمین بلند است و آن را تنبان مینامند. تنبان دارای لیفه پهن با چند ردیف کش می‌باشد که بر روی آن در گذشته قطار فشنگ و امروزه تنها کمر بند چرمی می‌بندند. «تنبان دبیت»^۱ از معروفیت خاصی در بین بختیاری‌ها برخوردار است.

در بخش‌های شمالی مناطق لرنشین و در بین لر کوچک که بیشتر مناطق کوهستانی زاگرس را شامل می‌شود، شلوار سیاه رنگ که به شلوار کردی شباهت داشته و دمپایی تنگ دارد و بخش کمر دارای لیفه پهن می‌باشد، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اما مشخصه اصلی پوشش لرهای بختیاری «چوقا» یا «چوخا» می‌باشد. چوقا بالا پوشی پشمی است که بلندی تا بالای زانو می‌رسد. چوقا بدون آستین بوده و جلوی آن باز است و از پشم گوسفند برنگ شیری با راه‌های عمودی سیاه بافته می‌شود. چوقا لباس رسمی مردان بختیاری محسوب می‌شود. معروفترین چوقا در بین بختیاری‌ها، «چوقا لویسی»^۲ نام دارد.

کلاه نمدی سیاه رنگ بختیاری را، «کلاه خسروی» می‌نامند که در بین لرها عمومیت دارد. در گذشته کلاه نمدی سفید رنگ مخصوص خوانین و کلانتران می‌بود و جایگاه افراد نشان می‌داد. کفش بختیاری‌ها همانند بسیاری از دیگر نقاط کشور، گیوه سفید رنگی می‌باشد که هر دولنگه آن شبیه هم بوده و چپ و راست ندارد. گیوه ملکی معروفیت زیادی در بین بختیاری‌ها دارد. هر چند امروزه کفش‌های مردانه لاستیکی و چرمی جای گیوه‌های زیبا و محکم را گرفته‌اند اما تنبان دبیت، چوخا و کلاه خسروی هنوز استفاده وسیعی در بین بختیاری‌ها دارند.



لباس مردان بختیاری



^۱ دبیت نوعی پارچه

^۲ لویسی (LEVISI) نام روستایی در شمال غربی دزفول



لباس مردان بختیاری

(تنبان دبیّت - چوقا - کلاه خسروی)

زنان بختیاری به موهای خود «لچک» می‌بندند. لچک کلاهی است که پشت سر تا روی گوش را می‌گیرد و توسط دو بند در زیر گلو بسته می‌شود. لبه‌های لچک با سکه‌های قدیمی، مروارید، سنگ و پولک تزئین می‌شود و بر روی آن «می‌نا» می‌بندند. می‌نا روسری نازک و توری بشکل مستطیل می‌باشد که روی لچک بسته می‌شود، بنحوی که بخش تزئینی لچک بیرون قرار گیرد. می‌نا دور سر چرخیده و روی شانه‌ها را می‌پوشاند. «جومه» یا «جوه» (جُما) تن‌پوش زنان بختیاری، پیراهنی با دو چاک در اطراف کمر می‌باشد که تا روی زانو می‌رسد و بر روی دامنی بلند و پرچین بنام «شوال قری» (شلوار قری) قرار می‌گیرد. لباس زنان بختیاری به لباس زنان زرتشتی در دوران ساسانی شباهت زیادی دارد.

لرها در گذر تاریخ:

همانگونه که در قبل بیان شده، منطق لرنشین قدمتی بسیار کهن دارند و قلمروی علیامیان، کاسیان و سپس پارس‌ها منطبق بر مناطق لرنشین می‌باشد.

واژه لر اولین بار در نوشته‌های مورخین و جغرافی‌نگاران قرن چهارم و بصورت "الریه"، "بلاد اللور" و ... دیده می‌شود. (النتبیه و الاشراف - صوره الارض - تقویم البلدان) حمدالله مستوفی در "زبدۃ التواریخ" در قرن هشتم، اطلاعات بیشتری در ارتباط با لرها بیان کرده است. (قوم لر، چاپ چهارم ۱۳۹۱، ص. ۱۶) تاریخ گزیده، چاپ ششم ۱۳۹۴، ص. ۵۳۷)

اتابکان لر (۵۸۰ - ۱۰۰۶ ه.ق) در اواخر دوران خلافت عباسی بر بخش‌هایی از لرستان فرمانروایی داشتند.

حمدالله مستوفی:

"تومان لر بزرگ" ولایتی معتبر است و درو چند شهرها شولستان فارس و کردار قهپا المستان از حساب آنجاست حقوق دیوانی که به اتابک می‌رود می‌گوید صد تومان میباشد اما آنچه اتابک به دیوان مغول می‌دهد نه تومان و یکهزار دینارست" (نزه القلوب، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۷۷)

"تومان لر کوچک" ولایتی معتبر است حقوق دیوانی آنجا که اتابک می‌رفته گویند صد تومان بوده است اما آنچه به دیوان مغول می‌دهند نه تومان و یکهزار دینار به دفتر در آمده است"

(نزه القلوب، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۷۸)

در دوران صفویه (۱۱۳۵-۹۰۷ قمری / ۱۷۲۲-۱۵۰۱ میلادی) چهار ولایت (و سیزده بیگلربیگی^۱) در دستگاه دیوانی و تقسیم‌بندی صفویه دیده می‌شود که دارای والیان قدرتمندی^۲ می‌باشند:

۱) عربستان (خوزستان)^۳

۲) لرستان فیلی^۴

۳) گرجستانات (گرجستان کارتیل و کاخ و تفلیس)

۴) اردلان (کردستان)^۵

^۱ (سازمان اداری حکومت صفویه، بهمن ۱۳۳۴، ص. ۱۸۶)

^۲ "میان امراء سرحدی ("سرحد داران") بالاترین مقام از آن والی بود که در سراسر مملکت شمار آنان از چهار تجاوز نمیکرد و همگی از خاندانهای قدیم و دارای حکومت موروثی بودند که در عین تابعیت دولت صفوی باز نوعی استقلال داشتند. عایدات مالیاتی آنان در بودجه محاسبه نمی‌آمد و بجز پیشکشی و تقدیمی که بصورت تحف و هدایا تسلیم سلطان میشد کمک لشگری نیز می‌کردند." (سازمان اداری حکومت صفویه، بهمن ۱۳۳۴، ص. ۷۶)

"اداره امورایلات و ولایات نیز با فرمانداری بود که به ترتیب منصب آنان را والی، بیگلربیگی، خان و سلطان می‌نامیدند. ایالات مهم مرزی مانند گرجستان، لرستان، کردستان و خوزستان هر کدام یک والی و بقیه ایالات بیگلربیگی داشتند." (تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم)، چاپ بیستم ۱۳۹۳، ص. ۶۵)

^۳ "والیان عربستان، سادات مشعشی بودند که در حویزه اقامت داشتند." (سازمان اداری حکومت صفویه، بهمن ۱۳۳۴، ص. ۷۶)

^۴ "والیان لرستان علیا یا لرستان شمالی میان سالهای ۵۸۰ الی ۱۰۰۶ ه.ق (۱۱۸۴ الی ۱۵۹۷ م) حکمرانی می‌کردند گرچه در سال اخیر شاهوردی خان بدست شاه عباس کشته شد، اما وضع خاندان وی همچنان در قلمرو کوچکنتر والیان پشتکوه (در جانب غربی کرخه) ادامه یافت." (سازمان اداری حکومت صفویه، بهمن ۱۳۳۴، ص. ۷۶)

^۵ "والیان کردستان از خاندان اردلان و در سنه (سسنج) مقیم بودند شروع حکومت این خاندان بزمان تیموریان می‌رسد. (سازمان اداری حکومت صفویه، بهمن ۱۳۳۴، ص. ۷۷)

منطقه لر کوچک در زمان صفویه، لرستان نامیده میشد. تا دوران شاه عباس «اتابکان لر» بر لرستان قبلی حاکم بوده و این منطقه والی مستقل داشته و از اهمیت ویژه‌ای نیز برخوردار بود، اما در زمان شاه عباس سلسله اتابکان برچیده شد.

تقسیم بندی لر کوچک به دو بخش «پیشکوه» و «پشتکوه» مشخصاً در دوره قاجار و در راستای کاهش قدرت و نفوذ والیان لرستان صورت پذیرفت و بدینوسیله والیان لرستان بر پشتکوه و حکام قاجار که اغلب از شاهزادگان قجری بودند، بر پیشکوه تسلط داشتند.^۱ در زمان رضا شاه و در طی سالهای ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۲ خ قیام‌های زیادی در کل مناطق لرستان بوقوع پیوست که نهایتاً همگی به شکست انجامید و نیروهای دولتی هر دو منطقه پیشکوه و پشتکوه را تصرف کردند. از سال ۱۳۵۰ خ عملاً منطقه پشتکوه «ایلام» و منطقه پیشکوه «لرستان» نام گرفتند.

بختیاری‌ها نیز از آغاز سلسله صفوی، تاریخ به نسبت روشنی دارند و از حاکم بختیاری نام برده شده است. حضور آنها در نزدیکی اصفهان پایتخت صفویه موجب توجه پادشاهان صفوی به قدرت نظامی ایل بختیاری شد.^۲ در دوران نادری نیز بختیاری حضوری پررنگ در حوادث تاریخی آن دوران دارند.^۳

علیرغم همراهی اولیه علیمراد خان^۴ (۱۱۶۴-۱۱۶۸ ه.ق / ۱۷۵۴-۱۷۵۴ میلادی) (علیمردان خان!!!) ایلخانی بختیاری با نادرشاه افشار، قیام بختیاری‌ها در این دوران^۵ در چندین نوبت سرکوب شد و با کشته شدن علیمراد خان^۱، حدود دو الی سه هزار خانوار

^۱ ... احتشام‌الدوله در این سال فرخ فال بزم تأدیب و تنبیه سرکشان با فوج سیلاخور و توپخانه به پشتکوه آمد. ایلدرم میرزا را با فوج و عباس‌قلیخان حاکم پشتکوه را با دو یست نفر سوار به تعاقب جماعت الوار مأمور داشت. مشارالیهما به طریق استعجال ایشان را دنبال نمودند. چون تلافی فریقین روی داد علیمردان‌خان دلفان و موسی‌خان ممنوعه از جماعت الوار مقتول، بقیه به هزیمت شدند. چون احتشام‌الدوله از این مقدمه مستحضر گردید جواد خان سرهنگ بافوج جدید سیلاخور و سواره بختیاری و جماعتی از طوایف هفت لنگ و چهار لنگ و بسحاق بختیاری با حسینقلی‌خان و جعفرقلی‌خان به اتفاق محمدرحیمخان قاجار مأمور فرمود. (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۱۰)

^۲ ... روزی رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و جنگجویان جنود قزلباش نیز تیز عنانی کرده بمیان آن گروه درآمده جنک در پیوستند جهانگیر خان بختیاری که از امراء لر بزرگست و با دو یست کس از الوار مردم خود در این سفر در رکاب اقدس و بموافقت خلف بیگ مأمور بود دلیرانه با اندکی مردمی بجنود رومیه که اضعاف مضاعف او بودند حمله کردند نزدیک بان شده بود که گرفتار گردد بر طبق نام قبیله بختیاری یاری کرده بزور بازوی مردانگی و معاونت جوانان دلیر سپاه منصور دفع نکابت خصمان نموده سلامت بیرون آمد... (تاریخ عالم آرای عباسی (ج ۲)، ص. ۹۰۸)

^۳ ... و در عرض مدت پانزده یوم کاید مذکور (کاید علی صالح) به قدر هفت هزار کس از جماعت بختیاری را در آن حدود ملازم رکابی گرفته، و جمیع سرکردگان و رؤسا را بحضور اقدس طلبید. و کایدعلی را [که] از جمله معتبرترین آن طایفه بود ... به رتبه وکالت آن جماعت سرفراز گردانیده، بر سر ایل مذکور تعیین فرمود. (عالم آرای نادری (ج ۱)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۲۴۵)

^۴ "مقال این احوال مال حال علیمراد بختیاری (در جهانگشا علیمردی) است که جوانی بود فرزانه و مردی بود مردانه. و در هنگامی که طلوع کوبک صاحبقرانی پرتو افکن بلاد چهارمحال و بختیاری شد، علیمراد مذکور وارد درگاه جهان پناه آمده، و به خدمات شاهراه دین و دولت قیام نمود. خاقان صاحبقران مومی الیه را در سلک اون‌باشیان یساوول حضور برقرار گردانید، و ... "چون مدتی در خدمت شاه عالم پناه خدمات شایسته به تقدیم رسانید، در هنگامی که عبدالله پاشاجغال‌اوغلی سردار روم لشکر به آذربایجان کشیده در حدود ایروان شکست یافته بود، علیمراد در آن هنگامه قتال کوشش و جدال زیاد کرده، خود را به خزانه عبدالله پاشا رسانیده، موازی یک استر زر سرخ بارداشته، بدست آن افتاده بود." (عالم آرای نادری (ج ۲)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۴۷۱)

^۵ "پس از مرگ نادرشاه و انقراض سلسله افشاریه بهنگامیکه علیمردان خان (۱۱۶۴-۱۱۶۸ ه.ق / ۱۷۵۴-۱۷۵۴ میلادی) تحت نام وکیل در اندک زمانی کسب قدرت کرد اهمیت آنان معلوم گشت." (سازمان اداری حکومت صفویه، بهمن ۱۳۳۴، ص. ۷۸)

^۶ "پس از مرگ نادرشاه علیمردان خان بلقب «قبیم» و نایب السلطنه کریمخان زند بلقب «وکیل» ملقب گشتند." (سازمان اداری حکومت صفویه، بهمن ۱۳۳۴، ص. ۸۲)

"اگر شما با من متفق شوید از رکاب والا فرار کرده، به کوه بختیاری رفته، در اندک فرصتی جمعیت فراهم آورده، دارالسلطنه اصفهان را به تصرف آورده، با نادر دوران مجادله و محاربه کرده، تخت آن را به تخته تابوت مبدل خواهم ساخت." (عالم آرای نادری (ج ۲)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۴۷۲)

"و به ورود آن حدود در اندک زمانی قریب بیست هزار نفر از متجنده بختیاری بر سر آن برگشته روزگار جمع آمده، ایلات و احشامات [را] که در آن حدود بود به ضرب شمشیر مطیع و منقاد ساخته، چون باد غرور و نخوت و وفور جمعیت در آن اثر کرد، هوای پادشاهی در سر آن افتاده، جمیع سران ریش سفیدان طایفه چارلنگ و هفت‌لنگ را بر سر خود جمع ساخته، طایفه الوار را نیز از نواحی خرم آباد به خود متفق ساخت.

روزی در امیر خطیر سلطنت با ایشان مشورت نمود که: اگر من اراده پادشاهی نمایم، و سکه و خطبه را به نام خود نمایم، جمیع سرداران و سرکردگان عراق و فارس و قلمرو وهمدان چون اخلاص کیش اجاق صفوی می‌باشند، بر سر من جمع می‌گردند. و من می‌گویم بعد از منهدم ساختن دولت نادرشاهی، قدم در مملکت خراسان گذاشته، شاه طهماسب را که در آن ولایت حبس است، از بند نجات داده، پادشاهی را در قبضه اختیار آن گذارم. و پادشاهی اسمی است بزرگ، و مردم بزودی بر سر من جمع خواهند شد. هرگاه لطف خدا شامل حال من شد، شاه طهماسب به عراق و خراسان اکتفا نماید، من به همدان و فارس و کرمان قناعت نمایم." (عالم آرای نادری (ج ۲)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۴۷۲)

بختیاری به خراسان تبعید شدند.^۲ اما قدرت نظامی، رشادت و مهارت بختیاری‌ها در جنگ‌های کوهستانی، مورد توجه نادرشاه افشار واقع شد و گروهی از بختیاری‌ها به قشون وی پیوسته و در لشکرکشی‌های متعدد نادر، بخصوص فتح هند در سپاه نادر حضور داشتند.

در فتح قلعه قندهار که پس از چندین حمله توام با شکست نادر به انجام رسید، بختیاری‌ها نقش به‌سزائی بازی کردند^۴ و^۵ بگونه‌ای که شهرت و آوازه دلاوری آنها فراگیر شد و موجب خشم نادر گردید. (بروایتی دیگر خشم نادر بدلیل حمله بختیاری‌ها و فتح قلعه بی اذن و اجازه نادر بوده است.)

شده فتح آن قلعه را بخت یار	به لطف خداوند پروردگار
نسیم آمد و بخت یاری نمود	کلید در فتح را آن گشود
ز لطف شهنشاہ عالی مکان	شده بختیاری همه شادمان

(عالم آرای نادری (ج ۲)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۵۴۹)

دو بیتی زیر پس از این واقعه و بجهت آرام کردن نادر سروده شده است:

تو مپندار بختیاری کرد حق مدد کرد و بخت یاری کرد --- شاه ایران و نادر دوران خاک بر فرق قندهاری کرد

با آنکه پس از کشته شدن نادرشاه، بختیاری‌ها به سرزمین خود برگشتند اما خاطره سختی‌های جنگ و فتح قلعه قندهار با گذشت قرن‌ها هنوز در اذهان این مردمان زنده است و هرگاه کسی برای سفر و یا انجام کاری تمهیدات و تدارکات فراوان ببیند، می‌گویند:

"مگر به سفر قندهار میروی؟"

^۱ "چون نظر اشرف بر آن ناپاک بی‌ادراک (علیمراد) افتاد، حکم فرمودند گوش و بینی و دست و پایی آن را قطع کرده، دیده جهان‌بین آن را از حدقه برآوردند. و سینه و سایر اعضای آن را بریده، بعد از این زجر و سیاست به مادرش گفت: فرزندت را به توبخشیدم! و علیمراد با آن حالت آهی زده، آبی می‌خواست. و در میان خاک و خون غوطه میزد، و به شانه و زانو تردد می‌کرد، و می‌گفت: دریغا که جمعی از جوانان و نامداران به جهت پاس حرمت من قتل و اسیر نادر شیرگیر خواهند شد. و از روزگار شکایت بسیار کرده، طرف عصر جان به جان آفرین تسلیم نمود." (عالم آرای نادری (ج ۲)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۴۷۵)

^۲ "القصة، چون خاقان صاحبقران بالکلیه خاطر اشرف را از دفع فتنه علیمراد فراغ ساخت، مقرر فرمود که دوهزار خانوار از جماعت هفت لنگ و چهارلنگ [را] به سرکردگی ابوالفتح-خان و قاسم‌خان و کاید علی صالح، و جمعی دیگر از روسا و کدخدایان ایشان را کوچ داده، روانه ممالک خراسان زمین نموده، که برده در سرحد ولایت جام سکنی دادند." (عالم آرای نادری (ج ۲)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۴۷۷)

^۳ "و نیز بعرض رسید، که جمعی از طوایف بختیاری، که مأمور خراسان بودند. از عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری اظهار سرکشی و استکبار کرده‌اند، از موقف اعلی باباخان چایشلو بیگلربیگی لرستان فیلی، بتنبیه آن طایفه خیره سر مأمور گشته، در محل موسوم به «زز» در قلّه کوهی، که سقناق آن جماعت بود، پیاده از اطراف کوه یورش برده، بعد از کوشش و کشش بسیار، آن طایفه را مغلوب، و جمعی از ایشان برودخانه آن ناحیه غریق، و فوجی هم ببارقه شمشیر صاعقه بار دلبران دچار حریق گشته، تنه با عیال و اطفال دستگیر شدند و باشاره آن حضرت با الوار سکنه خلیل آباد کوچیده، روانه خراسان، و در ولایت جام پهلونشین ایلت رفقا گردیدند." (جهانگشای نادری، چاپ ۱۳۹۱، ص. ۲۴۵)

^۴ "اول کسی که نردبان را بدان برج نصب نمود و قدم مردانگی بدان نهاد ملا آدینه مستوفی بختیاری بود، که چون شیر خشم آلود، به یک دست تیغ برهنه، و به یک دست دیگر سپر فراخ دامن بر سر کشیده، چون شاهین گرسنه خود را بر بالای بروج گرفت..." (عالم آرای نادری (ج ۲)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۵۴۷)

^۵ "چون طایفه بختیاری در اول مرتبه داوطلب گشته کاری نساخته بودند، باز ایشان را باین امر مأمور و سه چهار هزار نفر از دلبران خونخوار و سربازان عرصه گیر و دار را انتخاب کرده، در شب دوم ذی الحجة خود همراه رفته، در اطراف قلعه در بیغوله‌های سنگ و زوایای کوه و خفایای جبال در کمین گذاشتند، و خود نیز آن شب را در برج چهل زینه در پناه کوه در جاییکه از نظر قلعیان مستور بود بانتظار طلوعه سلطان روز، که غیرت روز نوروز و رشک شب وصل مهوشان دلفروز بود، اختفاء گزیدند، تا هنگام ظهر آن روز، بدون اینکه قلعیان ادراک این معنی نمایند، در همان بیغوله توقف فرمودند در اول ظهر، که اعدای عصر دولت بیزوال را دم واپسین بود، نماز ظهر را ادا و استعانت از ایزد بی‌همتا کرده، نخست از جانب برج دده سورن انداخته شورش یورش درافکندند. چون سبیه آن سمت بطایفه بختیاری متعلق بود آن گروه را بخت یاری کرده، قدم بر فراز سلم مقصود گذاشته، برج را تصرف کردند. از آنجا بجانب برج مشهور به چاربرج هجوم آور گشته تا مستحفظان آنجا بخود پرداختند بیرق استیلاء در آن مکان افراختند. افاغنه سه مرتبه بهیأت مجموعی بجانب چاربرج متهاجم گشته، لازمه خیرگی بتقدیم رسانیدند، اما چون فوج فوج از جزایر چیان و تفنگچیان آتشم خنجرگذار مریخ صلابت برسم کمک بدلبران قلعه‌گیر میرسیدند، آن طایفه بناچار از چیره‌دستی جنود قاهره سرکوب بلیغی یافته روی برتافتند." (جهانگشای نادری، چاپ ۱۳۹۱، ص. ۳۰۰)

"بفاصله پانزده روز از تصرف بروج مذکور، روز دوشنبه سیم شهر حال در اول ظهر، که اعداء عصر دولت بیزوال را دم واپسین بود، دلبران اژدر در و بهادران غضنفر را از اطراف کوه و قلعه مأمور بیورش نموده، چون توپهای قلعه‌کوب رخنه در بنیان برج مشهور به دده انداخته، محافظت آن سمت بجماعت بختیاری تعلق داشت، آن طایفه را بخت یاری و عون مددکاری و از سایر غازیان پیشدستی کرده برج دده را از تصرف قلعیان بیرون و بعون عنایت قادر ذو المنن و بیامردی تلاش و مردانگی هجوم‌آور گشته، دروازه‌های قلعه را مفتوح و کل قلعه قندهار را بتصرف درآوردند." (جهانگشای نادری، چاپ ۱۳۹۱، ص. ۳۰۴)

دوران قاجار، دوران پرفراز و نشیبی در تاریخ ایل بختیاری می‌باشد. بختیاری‌ها در این دوران از متحدان حکومت قاجار بوده و ایلخان بختیاری توسط پادشاه تعیین می‌گردید و پیوسته یک فوج سوار بختیاری در زمره سواران ملتزم رکاب پادشاه قاجار در تهران و در کشیک خانه سلطنتی حضور داشتند. با تمام این اوصاف، ترس از قدرت ایلخانان بختیاری هیچگاه از خاطر پادشاهان قاجار زدوده نشد و همواره در پی راهی برای کاهش قدرت و کنترل این ایلخانان بودند.

ناصرالدین شاه قاجار، بعثت ترس از قدرت و نفوذ حسینقلیخان، ایلخان مقتدر بختیاری، از طایفه زراسوند دورکی باب هفت لنگ، دستور قتل وی را به مسعودمیرزا ضل‌السلطان فرزند ارشدش و حاکم اصفهان داد و ظل‌السلطان، ایلخانی را به اصفهان فراخواند. حسینقلیخان ایلخانی که به اتفاق ضل‌السلطان در مراسم بازدید از سربازان شرکت کرده در پایان مراسم اظهار می‌دارد که: "یکصد سوار بختیاری، برابر یک هزار از چنین نیرویی هستند! ..."

این گفته، موجب خشم ظل‌السلطان شده و پس از پایان مراسم، حسینقلیخان ایلخانی و دو پسرش اسفندیارخان (سردار اسعد اول) و علیقلیخان (سردار اسعد بختیاری و فاتح تهران) را برای گفتگو به دارالحکومه برده و آنان را زندانی نمود. حسینقلیخان ایلخانی توسط قهوه قجری مسموم و پس از ۲ روز درگذشت (به روایتی دیگر وی را خفه کردند) و سپس برادرش امامقلیخان حاج ایلخانی بعنوان جانشین وی به ایلخانی بختیاری منسوب گردید.

این انتساب خود نقطه اختلافی در بین ایل بختیاری در بین دو خانواده «ایلخانی» و «حاجی ایلخانی» محسوب می‌شود.

در اواسط دوران قاجار، با کشف نفت و حفر اولین چاه نفت ایران در مسجد سلیمان، تاریخ بختیاری وارد مرحله جدیدی شد. حضور انگلیسی‌ها در منطقه موجب درگیری‌های زیادی گردید. تطمیع و تهدید سران و خان‌ها از یک سو و فرستادن نیروی‌های نظامی و جاسوس‌های متعدد از سوی دیگر از جمله سیاست‌های استعمار پیر انگلستان در جهت حفاظت و بهره‌برداری از منابع نفتی و خطوط لوله در این دوران بود. در این بین «سرهنگ جی‌جاک» جاسوس انگلیسی دارای معرفیتی بیشتر نسبت به سایرین می‌باشد. وی که به زبان فارسی، گویش بختیاری و همچنین فرهنگ منطقه مسلط بوده و مدت زیادی را در بین بختیاری‌ها زندگی کرده و شهرتی بدست آورده بود. او با سوءاستفاده از اعتقادات مذهبی بختیاری‌ها، منافع انگلستان در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن را در منطقه تأمین و محافظت مینمود و در جریان ملی شدن صنعت نفت نیز سعی در تحریک بختیاری‌ها بر علیه آن داشت.

تو که مهر علی من دلته نفت ملی سی چینه ؟

اما بدون شک مهمترین واقعه در تاریخ ایل بختیاری، حضور آنها در جنبش مشروطه، جنگ با قزاق‌های طرفدار محمدعلی شاه مستبد و فتح تهران است.

این آخرین باریست در تاریخ ایران که یک ایل در سرنوشت سیاسی کشور تأثیر گذار بوده است. پس از این دوره عملاً قدرت ایلات با مجموعه اقدامات دوران بعد رو به افول گذاشت و زمانه حکومت‌های ایلیاتی بسر آمد.

با به توپ بستن مجلس توسط لیاخوف روسی و بدستور محمدعلی شاه قاجار، استبداد صغیر آغاز شد و جنبش مشروطه خواهی در ایران وارد مرحله جدیدی گردید. تهران، تبریز، رشت، اصفهان و بسیاری نقاط دیگر شاهد خیزش مردم در برابر استبداد بودند.

«علیقلی خان بختیاری» معروف به حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری^۱، از خوانین فرهنگ دوست بختیاری که در این دوران در اروپا بسر می‌برد، جهت یاری به مشروطه خواهان به ایران بازگشت.

پیش از ورود وی، سواران بختیاری به فرماندهی برادرش صمصام السلطنه بختیاری^۲ کنترل اصفهان را بدست گرفته بودند. سردار اسعد فرماندهی نیروهای بختیاری را برعهده گرفته و شخصاً در راس سواران بختیاری در فتح تهران و در کنار سایر مجاهدین نقش بسیار مهمی در احیای مشروطیت ایفا کرد. (

اگر تهران را شروع کننده جنبش مشروطه و تبریز را قوام‌دهنده و ادامه دهنده راه جنبش مشروطه بدانیم، بی‌شک باید بختیاری را احیاء کننده جنبش مشروطه پس از سرکوب آن توسط محمدعلی شاه، مخصوص در درگیری‌های نظامی دانست.^۳

قدرت نظامی سواران مسلح بختیاری، پیوندهای ایلیاتی قوی و تعصبات قومیتی بین این نفرات و همچنین وجود سلسله مراتب ایلیاتی، آنان را به نیروی شبه نظامی قدرتمندی تبدیل ساخته بود. در کنار این موارد، اطاعت و پیروی محض از فرماندهی سردار اسعد و تعصب نسبت به وی^۴، موجب شده بود تا بختیاری‌ها در برابر نیروی ساختارمند، مدرن، آموزش دیده و مجهز قزاق، نیرویی نظامی کارآمدی محسوب گردند. بنا به همین دلایل بختیاری‌ها موفق به شکست قزاق‌ها و نیروهای مدافع محمدعلی شاه، فتح تهران، سرنگونی استبداد و احیای مشروطه گردیدند.

پس فتح تهران، بختیاری‌ها بعنوان نیروی نظامی منسجم پشتیبان مشروطه، نقش بسیار مهمی را در وقایع بعدی برعهده داشتند. از آنجمله باید به مقابله با نیروهای طرفدار محمدعلی شاه مخلوع در بازگشت مجدد وی از روسیه به ایران، بقصد بازپس‌گیری سلطنت و سرکوبی شورش برخی از ایلات طرفدار محمدعلی شاه مخلوع اشاره نمود.

^۱ حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری (۱۲۳۶ - ۱۲۹۶ خورشیدی) فرزند حسینقلی خان ایلخانی و برادر نجفقلی خان صمصام السلطنه، از خوانین بنام بختیاری و فرمانده سواران بختیاری در فتح تهران. وی پس از احیای مشروطه مناصب مختلفی همانند وزارت داخله (۱۲۸۸ خ) و وزارت جنگ (۱۲۸۹ خ) را برعهده داشت. از آثار او می‌توان به کتاب "تاریخ بختیاری" و ترجمه آثاری همانند "دختر فرعون و پاریس" از الکساندر دوما و ... اشاره نمود.

^۲ نجفقلی خان بختیاری (۱۲۲۹-۱۳۰۹ خورشیدی) فرزند حسینقلی خان ایلخانی. وی از مظفردالدین شاه لقب صمصام السلطنه گرفته و به ایلخانی بختیاری منصوب گشت. (در درگیری و جنگی که با عمویش امامقلی خان حاجی ایلخانی در منطقه چقاخور روی داد). وی از مخالفان محمدعلی شاه بود و فرماندهی سواران بختیاری در تصرف اصفهان را برعهده داشت. وی همچنین در دوران پس از فتح تهران رئیس‌الوزاری ایران بود. (۱۲۸۹-۱۲۹۱ خ)

^۳ در فتح تهران دو نیروی نظامی اصلی شرکت داشتند، یکی سواران بختیاری و دیگری مجاهدین رشت که مجاهدین ارامنه به فرماندهی پیرمخان ارمنی نیز در زمره آنها محسوب می‌شوند.

^۴ سیدحسین تقی‌زاده نماینده تبریز و از مشروطه خواهان خاطره‌ای از وثوق الدوله که در حضور سردار اسعد بیان شده است، در این رابطه نقل می‌نماید که عیناً در اینجا می‌آورم: " ... بختیاری‌ها را که در طرف دروازه یوسف‌آباد بودند قوای محمدعلی شاه از بیرون به توپ بستند و گیجشان کردند. زیرا اینها با دست خالی و عبا و تنگی که داشتند جنگ می‌کردند. گفت یک دسته از اینان آمدند همانجا که ما نشسته بودیم ایستادند. به سردار اسعد تعظیم کرده به بختیاری گفتند: «مورو توپ می‌زنند.» او هم چیزی نداشت بگوید. عرصه را دولتی‌ها بر اینها تنگ کرده بودند. یک دسته فرستادند که تکلیفشان معین بشود. سردار گفت: «تو ترسو؟» یعنی می‌ترسی؟ گفتند نه نمیترسیم. گفت پس بروید بزنید آنها را بکشید، توپ‌هایشان را بگیرید بیاورید. تعظیم کرده برگشتند رفتند. زدند و توپ را گرفتند آوردند." (زندگی طوفانی (خاطرات)، چاپ اول ۱۳۷۹، ص. ۱۵۲)

با تسخیر تهران توسط نیروهای بختیاری، خوانین بختیاری قدرت فراوانی یافته و بسیاری از پست‌های مهم حکومتی و نظامی را در اختیار گرفتند و عملاً زوال قاجاریه سرعت بیشتری بخود گرفت.



حاج علیقلی خان سردار اسعد

مجلس مشروطه به پاس خدمات و زحمات فراوان سردار اسعد در سرنگونی استبداد و برقراری مشروطیت مبلغ پانصد تومان حقوق ماهیانه برای وی در نظر گرفت. اما سردار اسعد در نامه‌ای این مبلغ را برای گسترش معارف و تاسیس مدارس و تعلیم و تربیت کودکان اختصاص داد:

"...چون امروزه مملکت زیاد از هر چیز محتاج به معارف است و دولت باید در ترویج معارف زیاد از هر چیز سعی فرماید،

استدعا میکنم که این شش هزار تومان (حقوق سالیانه) مرحمتی دارا شورا از طرف دولت به مصارف معارف رسانند..."



کاخ سردار اسعد

(جونقان - چهارمحال و بختیاری)

منزل محل سکونت وی در جونقان در چهارمحال بختیاری بعنوان موزه برای عموم قابل بازدید می‌باشد.

با فتح تهران و فرار محمد علی‌شاه به سفارت روسیه، شاهد قدرت گرفتن سران این ایل و حضور بختیاری‌ها در مناصب مختلف کشوری و لشگری هستیم که منجر به کاهش قدرت نظامی و سیاسی قاجاریه و زوال این سلسله گردید. از جمله این افراد باید به صمصام‌السلطنه بختیاری، سردار اسعد، ضرغام‌السلطنه، سردار بهادر و دیگران اشاره نمود.

علی‌رغم حضور بعضی سران بختیاری همانند سردار بهادر در حکومت وقت، سیاست‌های کنترل ایلات دوران پهلوی اول در ایل بختیاری نیز اعمال شد و واکنش‌ها و قیام‌های متعددی را دنبال داشت که نهایتاً با سرکوب دولت مرکزی به پایان رسید. سیاست‌های اعمالی در این دوران که در دوران پهلوی دوم بصورت‌های دیگر دنبال شد، نهایتاً منجر به از بین رفتن رهبری متمرکز و قدرتمند در ایل بختیاری گردید و مقام ایلخانی بطور کامل از بین رفت و همانگونه که در قبل ذکر شد طبقاتی مانند خان‌ها و کلانتران قدرت سیاسی خود را از دست داده و امروزه تنها عناوینی تشریفاتی محسوب میشوند.

عرب‌ها از اقوام سامی نژادی هستند که سکونت‌ی طولانی در ایران دارند و در دوره‌های تاریخی متفاوتی وارد ایران شده‌اند. احمد کسروی حضور اعراب در ایران را از دوران اشکانی می‌داند. اولین نشانه‌های تاریخی حضور اعراب در ایران به اوایل دوران ساسانیان و حمایت طوایفی از بنی تمیم از اردشیر ساسانی در جنگ با اردوان پنجم اشکانی برمی‌گردد. در زمان هرمزد دوم اعراب، مناطق جنوبی ایران را اشغال کرده و هرمزد دوم در جنگ با آنان کشته شد. شاپور دوم (شاپور ذوالاکتاف) پس از سرکوبی شورش اعراب که در زمان پدرش (هرمزد دوم) و سپس مجدداً در دوران خودش رخ داده بود، طوایفی همانند بنی تمیم را به داخل ایران کوچانید و سکونت داد.

همچنین «لخمی»ها یکی از دولت‌های شمالی عربستان و از اعراب قحطانی^۱ محسوب می‌شوند که در دوران ساسانی تابع ایران بودند. پایتخت لخمی‌ها «حیره»^۲ بود. این ناحیه برزخی میان کشور عراق و بادیه عربستان و محل تلاقی دو زندگانی شهری و بدوی عربی و سد حائلی میان ایران و اعراب بادیه‌نشین محسوب می‌شد. دولت حیره برای پادشاهان ساسانی بمنزله پادگانی در مقابل رومی‌ها نیز بود و پادشاهان ایران در جنگ با رومیان همواره از آنها کمک می‌گرفتند.

مطابق روایتی یزدگرد یکم، تربیت پسر خود بهرام (بهرام‌گور) را از کودکی به «نعمان اول»^۳ یکی از فرمانروایان حیره سپرد.^۴ "نعمان صاحب کاخ خورنق بود. گویند سبب ساختن کاخ خورنق آن بود که یزدگرد بزهکار فرزند خود بهرام‌گور را نزد نعمان فرستاد تا پرورشش دهد و او را فرمان داد تا جهت سکونت بهرام‌گور کاخ خورنق را بسازد. گویند سازنده آن مردی بود بنام سیمار که چون از بنای آن فراغت یافت نعمان او را از فراز آن به زیر انداخت و بکشت."^۵ (تاریخ ابن خلدون (جلد اول)، ۱۳۸۳، ص. ۳۰۳)

این خاندان و «منذر بن نعمان» یکی از حامیان بهرام پنجم (بهرام‌گور) برای کسب تاج و تخت پادشاهی و کشمکش‌های او در مقابل خسرو (دیگر شاهزاده مورد حمایت نجبا) محسوب می‌شوند.^۵

"چون یزدگرد بمرد ایرانیان گرد آمدند و مردی از فرزندان اردشیر را بر خود پادشاهی دادند و از بهرام بدان سبب که در میان اعراب پرورش یافته بود و از آداب ایرانیان بیگانه بود، یاد نکردند. منذر سپاهی به اختیار بهرام داد تا به طلب پادشاهی خویش برخیزد. نعمان پسر منذر نیز با آن سپاه بیامد و پایتخت را در محاصره گرفت و خود نیز با لشگری از اعراب همراه با بهرام روان شد. ایرانیان او را به پادشاهی پذیرفتند و سر بر خط فرمانش نهادند منذر از سوی بهرام گناهانشان را ببخشید و همه را عفو کرد و کار ملک بر بهرام قرار گرفت."^۶ (تاریخ ابن خلدون (جلد اول)، ۱۳۸۳، ص. ۳۰۳)

^۱ اعراب به دو دسته «عدناتی» یا شمالی و «قحطانی» یا جنوبی تقسیم می‌شوند. قحطانی‌های جنوب از نسل «یعرب بن قحطان» و مهد تمدن‌های قدیم شبه جزیره محسوب می‌شوند. آب و هوای مساعد و شاهراه تجارت و مجاورت دریا از سه جهت، پیدایش تمدن‌های کهنی در آن منطقه را موجب شده بود. یمن بخشی از این تمدن جنوب محسوب می‌شود. لخمی‌ها از اعراب قحطانی یا جنوبی محسوب می‌شوند که در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد به سوی شمال عربستان کوچیدند. عدناتی‌های شمالی اکثراً صحرائین و بیابانگرد بودند که خود را از نسل «اسماعیل پسر ابراهیم» میدانند.

^۲ "جمهور اهل اخبار اعراب را به دو دسته تقسیم می‌کنند: اعراب «عاریه» یعنی اصلی و اعراب «مستعربه» یعنی عرب شده. عاریه طوایف «قحطانی» هستند و طوایفی به نام «اعراب بائده» که در قدیم بوده و بعد منقرض شده‌اند. اعراب مستعربه عبارتند از قبائل «عدناتی»." (تاریخ اسلام، ۱۳۹۱، ص. ۱۵)

^۳ حیره در جنوب شهر کوفه فعلی - به زبان سریانی به معنی قلعه و حصار است.

^۴ نعمان اول صاحب قصر معروف «خورنق» و افسانه «سینمار» - "روایت بر آنست که نعمان این قصر را برای اقامت شاهزاده ایرانی ساخت و بهرام در آن یزرگ شد و تربیت یافت"

^۵ (تاریخ اسلام، ۱۳۹۱، ص. ۳۴)

^۶ (تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، چاپ پانزدهم ۱۳۹۲، ص. ۴۵۶)

از دیگر نامداران این خاندان «مَنْذِر» معروف به «ابن مَاءِ السَّمَاء» است که در سده ششم میلادی پادشاه شد و به هواداری ایران با رومی‌ها و «عَسَّان»^۱ی‌های تحت‌الحمایه آنها جنگید و در جنگ با عَسَّان‌ها کشته شد. در بسیاری از جنگ‌های بین ایران و روم در دوران ساسانی خاندان عرب لَخمی تحت‌الحمایه ایران بوده و همواره بخشی از ارتش ایران محسوب می‌شدند.

دوران خسرو پرویز که "شروع زوال ساسانیان" محسوب می‌شود، با کشتن نعمان بن منذر (نعمان سوم) و از میان برداشتن دولت حیره همراه بود.^۲ از بین بردن دولت حیره عملاً سد میان ایران و اعراب بادیه‌نشین را از میان برداشت و موجب برخوردهایی بین ساسانیان و اعراب بادیه‌نشین گردید. جنگ «ذی‌قار»^۳ اولین برخورد نظامی بین ایران و اعراب در زمان خسرو پرویز بود که نشانه‌های ضعف ساسانیان را آشکار کرد و خبر آن در تمام عربستان منتشر شد. از این زمان به بعد، بدلیل ضعف ساسانیان گروه‌های مختلف عرب وارد ایران شدند.

در پایان دوران ساسانی، با ورود اسلام به ایران^۴ و پس از جنگ نهاوند، بجهت جلوگیری از حمله مجدد یزدگرد سوم و بدستور خلیفه دوم «عمر بن خطاب» (رضی الله عنه)، گروه‌های جدید عرب به مناطق مختلفی همانند فارس، کرمان، اصفهان، ری و ... وارد شده و در برخی مناطق ساکن شدند.

ورود اعراب به داخل ایران در ادوار مختلف پس از اسلام نیز ادامه داشت.

از آنجمله میتوان به حکومت مشعشعیان (حکومت ۸۴۵ تا ۹۱۴ ه.ق)^۵ از شیعیان خوزستان به مرکزیت هویزه (مناطق همانند شوشتر، دزفول تا هویزه، بصره و ...) اشاره نمود.^۶ استقلال این خاندان در ابتدا در دوران صفویه توسط شاه اسماعیل صفوی از میان برداشته شد،^۱ اما سپس بعنوان والیان دست‌نشانده صفویان (ولایت عربستان^۲) در خوزستان حضور داشتند.^۳

^۱ دولتی عرب در شمال غربی شبه جزیره عربستان در ناحیه‌ای بنام خوران و بَلقاء و هم پیمان رومیان
^۲ بر سر دلایل کشتن نعمان سوم توسط خسرو پرویز، نظرات متعددی وجود دارد. برخی دلیل آن را عدم حمایت نعمان از خسرو پرویز که منجر به شکست خسرو از بهرام چوبین گردید، میدانند. برخی دیگر دلایل مذهبی را دخیل می‌دانند. نعمان پیرو آیین نسطوری بود که مخالف کیش همسر خسرو بود و دسیسه شیرین را دلیل این واقعه می‌دانند. گروهی نیز چشم داشت خسرو به ثروت افسانه‌ای نعمان و خاندان حیره را دلیل کشتن وی دانند.
^۳ جنگ ذی‌قار جنگ خسرو پرویز با طایفه بنی‌شیبان و به طلب بدست آوردن اموال نعمان سوم بود که هنگام آمدن خود به ایران نزد طایفه بنی‌شیبان پنهان کرده بود. (تاریخ اسلام، ۱۳۹۱، ص. ۳۵)

^۴ حمله اعراب به ایران از زمان عمر بن خطاب (رضی الله عنه) شروع شد و شامل یک سلسله جنگ‌ها بین ایرانیان و اعراب می‌باشد که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱) جنگ زنجیر (ذات السلاسل) ۶۲۳ م - در حفر (در نزدیکی کویت) (هرمز - ایرانیان)
- ۲) جنگ جسر (پل) ۶۳۴ م - (بهمن جادویه - ابو عبید مسعود ثقفی) - پیروزی خالد بن ولید - شکست ایرانیان و کشته شدن هرمز مرزبان ایران
- ۳) جنگ قادسیه ۶۳۶ م (۵۴ ه.ق) - (در حیره، جنوب نجف الاشرف) (رستم فرخ زاد - سعدابی وقاص) - شکست ایرانیان، کشته شدن رستم فرخ زاد و از دست رفتن درفش کاویانی و تصرف حیره و حرمت اعراب بسمت تیسفون
- ۴) جنگ تیسفون ۶۳۷ م - (مدائن در جنوب بغداد) (خره زاد فرخ زاد - سعدابی وقاص) - شکست ایرانیان تاراج فرش بهارستان (بهار خسرو)، کنجینه تیسفون و تاج خسرو پرویز
- ۵) جنگ جلولاء ۶۳۷ م (۱۶ ه.ق) - (شمال غربی بغداد) (خره زاد فرخ زاد و مهراں رازی - هاشم بن عتبّه از طرف سعدابی وقاص) - شکست ایرانیان
- ۶) جنگ شوشتر ۶۳۸ م - (هرمز - ابوموسی اشعری) - شکست ایرانیان
- ۷) نهاوند (فتح الفتوح) ۶۴۲ م (۲۱ ه.ق) - (پیروزان - نعمان بن مقرن) - شکست ایرانیان و سقوط شاهنشاهی ساسانی (کشته شدن یزدگرد سوم ۶۵۱ میلادی)

^۵ (تاریخ پانصد ساله خوزستان، ۱۳۱۲، ص. ۴۶)

^۶ "بعد از انتظام مهام عراق عرب و تعیین رواتب و رواج و رونق آستانهای متبرکه علم بتسخیر خوزستان افراخته روانه آن صوب شدند در حدود لرستان حسین بیک لله و بیرام بیک قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر نصرت نشان بر سر ملک رستم حاکم لرستان فرستادند و موکب همایون بجانب حویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع که در آن ولایت میباشند در آنوقت ببادیه ضلالت افتاده بالوهیت شاه ولایت پناه قائل بودند و از غرایب حالات آنکه بین الجمهور چنین مشهور است که آن قوم را در هنگام عباداتی که معهود ایشان است کیفیت طاری میشود که کارد و شمشیر در ایشان اثر نمیکند نوک شمشیر را بر شکم خود نهاده بعبارت علی اللهی و غیره باطل متذکر میگرددند شمشیر چون کمان خم میگردد و آسیبی بدین ایشان نمیرساند حاکم آن طایفه همیشه یکی از سادات بوده در اینوقت سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود و احکام شریعت در میان آن طایفه مفقود گشته از بادیه ضلالت و گمراهی قدم فراتر نهاده در آن حین بالوهیت فیاض معترف بودند چون ربابت جلال بلحدود حویزه رسیده بقول مؤلف حبیب السیر

مشعشعیان تا سال ۱۱۵۰م والیان خوزستان بودند. از این دوره به بعد بیگلربیگی هویزه حاکم‌نشین خوزستان، توسط نادرشاه تعیین و عملاً والیان مشعشعی قدرت خود را از دست دادند. قیام مشعشعیان در دوره نادرشاه‌افشار موجب تبعید گروهی از ایشان به خراسان و برافتادن حکومت آنان گردید.^۴

امروزه عرب‌ها نیز همانند سایر اقوام، بخشی جدایی‌ناپذیر از پیکره قومیتی ایران می‌باشند و ایستادگی و فداکاری‌های آنان در جریان حمله صدام حسین به ایران و در طول ۸ ساله دفاع مقدس ستودنیست.

عرب‌های ایران جز بخشی کوچکی، اکثراً یکجا نشین می‌باشند اما در مناطقی همانند خوزستان و فارس هنوز دارای ساختارهای اجتماعی قبیله بوده و قلمروهای مشخصی دارند.

در حوزه خوزستان معاش بخشی از گروه‌های عرب زبان بر دامداری استوار است و در استان فارس نیز گروه‌هایی از عشایر عرب خمسه هنوز دامداری بروش کوچ‌نشینی را ادامه می‌دهند.

پراکندگی قوم عرب در ایران:

گروه‌های بزرگ عرب در استان‌های خوزستان، بوشهر، هرمزگان، فارس، کهگیلویه و بویراحمد، خراسان و تهران حضور دارند. بخش کثیری از اعراب امروزه یکجانشین می‌باشند و تنها گروه‌های کوچکی در فارس از ایل عرب خمسه هنوز کوچ را انجام می‌دهند. عشایر عرب بخصوص در خوزستان علی‌رغم آنکه اکثراً یکجانشین می‌باشند، اما ساختارهای اجتماعی قبیله‌ای خود را حفظ کرده و به قوانین اجتماعات عشیره‌ای خود پایبند هستند.

۱) عرب‌های خوزستان

گروه‌های عرب ساکن در خوزستان به قبایل مختلفی تقسیم می‌شوند همانند «بنی‌کعب»^۵ که در اطراف شادگان، خرمشهر و جزیره مینو تا اهواز و شوشتر ساکن هستند و اکثراً شیعه مذهب می‌باشند. «بنی‌طرف»^۶ در دشت آزادگان (دشت میشان) حوالی هویزه، «آل‌کنیر»، «آل‌خمیس»، «بنی‌تمیم»، «آل‌حمید»، کعب و ... از دیگر قبیله‌های ساکن در خوزستان می‌باشند.

سلطان فیاض با طبقه مشعشع در برابر موکب اقبال صف سپاه آراسته آماده رزم و پیکار شدند و در ظاهر حویزه حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون مشعشع حکم لعل زمانی گرفت فیاض بدسکال با بسیاری از اهل ضلال بتیغ تیز غازیان ظفر مال براه عدم استعجال نمودند. (تاریخ عالم آرای عباسی (ج ۱)، ص. ۳۵)

^۱ "در سال ۹۱۴ شاه اسماعیل لشکر به عراق عرب برده بغداد را بگرفت سپس چون سخنانی از بدکیشی مشعشعیان و اینکه آنان سید فیاض را به خدائی می‌ستایند شنیده بود آهنگ هویزه کرد که آنان را براندازد سید فیاض آگاهی یافته به آراستن سپاه کوشید و دو لشکر در بیرون هویزه بهم رسیده جنگ بسیار سختی کردند. میرخواند می‌گوید: مشعشعیان دلبری بی‌اندازه کرده از هنگام در آمدن آفتاب تا زمان فرورفته آن که آتش جنگ و ستیزه شعله‌ور بود پای فشردند. ولی هنگام فرود آفتاب سپاهیان شاه همگی به یکباره با تیغ‌های آخته بر آنان تاختند و در آن حمله ناگهانی بود که فیاض و بسیاری از امرای مشعشع از پا در آمدند و پس از اندکی تازبان را پیکار پای دلبر و ایستادگی از جای در رفته پراکنده و پربشان گردیدند. پس از این فیروزی شاه به هویزه در آمده باز مانده مشعشعیان را کشتار کرد و یکی از امرای قزلباش را در آنجا حکومت گذارد خود با سپاه بسوی دزفول شتافت." (تاریخ پانصد ساله خوزستان، ۱۳۱۲، ص. ۴۴)

^۲ در دوران صفوی، مناطق عرب‌نشین خوزستان به مرکزیت هویزه را «عربستان» و مناطق شمالی به مرکزیت شوشتر را «خوزستان» می‌نامیدند.

^۳ "فلاح برادر علی و ابوب بوده. دانسته نیست که چگونه او از کشتار آزاد شده. سیدعلی می‌گوید او به جزایر گریخته بود. باری پس از رفتن شاه اسماعیل به فارس او به هویزه آمده بدانجا دست یافت. ولی چون از سرگذشت برادران خود عبرت گرفته بود پیشکش نزد شاه فرستاده خواستار گردیده که شاه حکومت هویزه و آن نواحی را به او واگذارد شاه خواهش او را پذیرفته هویزه و بخش غربی خوزستان را که بیشتر نشیمن مردم عرب شده بود به او واگذاشت." (تاریخ پانصد ساله خوزستان، ۱۳۱۲، ص. ۴۷)

^۴ "باری گویا در سال ۱۱۵۰ یا در آن نزدیکی‌ها بود که نادر هویزه را که در آن زمان از شهرهای بزرگ خوزستان بلکه بزرگترین شهر آنجا بود حاکم‌نشین سراسر خوزستان گردانید و دست مشعشعیان را از آنجا کوتاه کرده بیگلربیگی از کسان خود در آنجا برگماشت و نواحی شوشتر و دزفول و رامهرمز را که از زمان شاه اسماعیل و از آغاز پیدایش والی‌گری عربستان بخش جداگانه و قول بیگی نشین کهگیلویه گردیده بود این زمان قول بیگی نشین هویزه گردانید." (تاریخ پانصد ساله خوزستان، ۱۳۱۲، ص. ۱۲۳)

^۵ بنی کعب شامل عشیره‌های عساکره، آلبوغیبش، خنایره، حزیبه، مقدم و رجه

^۶ بنی‌طرف به دو عشیره «بیت‌سعید» و «بیت‌صیاح» تقسیم می‌شود. «بیت‌سعید» شامل خاندان‌های شهران، سبهان و زایر علی و «بیت‌صیاح» شامل خاندان‌های منیشد و مه‌اوی

گروهی از اعراب ساکن خوزستان همانند طوایف بنی حنظله، قبیله تغلب (بنی تغلب)، قبیله عبدالقیس و بنی تمیم در دوران شاپور دوم ساسانی به ایران کوچیده‌اند.

قبایل عرب زبان خوزستان با توجه منطقه حضور، در دو گروه تقسیم بندی می‌شوند:

۱.۱. عرب کمری

واژه کمری یا کمره‌ای برگرفته از کوه و کمر، به عرب‌های ساکن در شمال خوزستان که همجوار با بختیاری‌ها در مناطق مرتفع خوزستان ساکن هستند، اطلاق می‌شود. این گروه بعثت حضور در کنار بختیاری‌ها اشتراکات زبانی و فرهنگی زیادی با بختیاری‌ها پیدا کرده‌اند.

۱.۲. عرب دشتی (بری)

سایر قبیله‌های خوزستان که در بخش‌های دشتی خوزستان نوار جنوبی ساکن هستند، عرب دشتی نامیده می‌شوند.

۲. عرب‌های خمسه فارس

عرب خمسه یکی از طوایف پنج‌گانه اتحادیه ایللی خمسه در استان فارس می‌باشد که بخشی با ورود اسلام به ایران و برخی در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس از عربستان، یمن و عمان به ایران کوچانیده شده‌اند و در استان فارس از حوالی لارستان در جنوب تا اطراف اقلید در شمال حضور دارند و بخش‌هایی از آن یکجا نشین شده‌اند.

"بباید دانست که ایل عرب فارسی، جماعتی از اعراب بادیة نجد و عمان و یمامه عربستانند که در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، بلکه از صدر دولت علیه اسلام دامت شوکتها، برای تسخیر مملکت فارس و نظم نواحی آن با عیال و مواشی آمده، به عادت خود در چادرهای سیاه زمستانه و تابستانه در دشت و کوهستان آمد و شد کنند قشلاق آنها نواحی بلوک سبعه و رودان و احمدی است و ییلاق آنها سردسیرات مانند بلوک بوانات و قونقروی و سرچاهان باشد و مسافت میانه ییلاق و قشلاق آنها نزدیک به ۱۰۰ فرسخ است و زبان این گروه برای زیادتی تحریف و تصحیف کلمات، از عربی بیرون رفته و به فارسی و ترکی و لری نرسیده و جز لهجه عربی برای آنها باقی نمانده است." (فارسنامه ناصری، چاپ پنجم ۱۳۹۲، ص. ۱۵۷۸)

عرب خمسه به دو طایفه اصلی تقسیم می‌شوند:

۲.۱. عرب شیبانی

عرب‌های شیبانی در اواخر دوران ساسانی دستبردهای متعددی به شهرهای مرزی ایران داشتند. آنها خود را از نسل «المثنی ابن حارثه شیبان» می‌دانند. وی که متوجه ضعف حکومت ساسانیان شده بود از جمله پیش قراولان حمله به ایران در اواخر دوران ساسانی می‌باشد. وی سپس اسلام آورد و از محرکین حمله به ایران شد. این قبیله ابتدا در خراسان ساکن شده و در وقایع پس از ضعف عباسیان به حمایت از طاهر ذوالیمینین پرداختند و با اتحاد قبیله خزاعی، به تشکیل حکومت طاهریان در خراسان کمک نمودند. آنها در دوره‌های بعد به فارس کوچ نموده‌اند.

عرب شیبانی‌ها دارای قدرت و نفوذ بیشتری بوده‌اند و رؤسای ایل عرب همواره از عرب‌های شیبانی بوده است.^۱

۲.۲. عرب جبارة

عرب جبارة (عرب کوچی) که در اوایل حکومت صفویه به ایران وارد شده و در مناطق مرکزی ساکن شده‌اند، خود را از نوادگان جابر بن عبدالله انصاری از صحابه حضرت پیامبر (ص) می‌دانند.

۳) عرب‌های خراسان

ورود اعراب به خراسان نه در یک نوبت و بصورت یکجا، بلکه در چندین نوبت و فواصل زمانی مختلف و از گروه‌های قبیله‌ای متفاوت، صورت گرفته است.

با حمله اعراب به ایران، پس از فتح مناطق مرکزی همانند اصفهان و کرمان، فتح خراسان روی داد. اکثر مورخین فتح خراسان را از وقایع دوران خلیفه دوم «عمر بن خطاب» (رضی الله عنه) در سال ۲۲ ه.ق و از مسیر طبسین دانسته‌اند و برخی دیگر آن را در سال ۲۹ ه.ق و در زمان خلیفه سوم عثمان بن عفان می‌دانند. این روایت دوم، احتمالاً مربوط به فتح کامل و یا دفع شورش مردم خراسان که در زمان خلیفه سوم رخ داده بود، می‌باشد.

«بلاذری» تاریخ‌نگار سده دوم و سوم هجری قمری درباره فتح خراسان چنین می‌نویسد:

"گویند ابوموسی اشعری، «عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی» را روانه جنگ کرد، عبدالله به کرمان رفت و از آن جا به طبسین شد... طبسین دو بارو ست که یکی را طبس گویند و دیگری را کرین. آن جا گرمسیر است و دارای نخلستان‌ها و آن دو دژ دروازه‌های خراسانند.

عبدالله غنیمتی از آنجا به دست آورد. سپس گروهی از مردم نزد عمر بن خطاب شدند و در مقابل شصت هزار درهم یا به قولی هفتاد و پنج هزار صلح کردند، عمر ایشان را صلحنامه بداد...

چون عثمان بن عفان به خلافت رسید در سال بیست و هشت یا به قولی در سال بیست و نه، «عبدالله بن عامر بن کریز» را که بیست و پنج ساله بود ولایت بصره داد، عبدالله از بلاد فارس، آنچه را که گذشت فتح کرد. سپس زیاد بن ابی سفیان را بر بصره گمارد و خود به جنگ خراسان شد و احنف بن قیس یا به قولی عبدالله بن خازم بن اسماء بن صلت بن حبیب سلمی را به فرماندهی طلایه سپاه روانه کرد. پیمان صلح طبسین را که [ابن بدیل بسته بود] مجاز داشت. آن گاه ابن عامر خواست که نزدیکترین شهرها را به طبسین، به او بنمایانند. گفتند آن سرزمین کوهستان است."

^۱ "حکومت ایل عرب از زمان قدیم در خانواده خوانین عرب شیبانی است و جد اعلای آنها میراسماعیل خان عرب شیبانی در دولت صفویه احترامی تمام داشت و پسرش میرمهدی خان به جای پدر به حکومت ایل عرب و باصری برقرار گردید و در اواخر دولت صفویه و اوایل نادرشاهی احترامی تمام داشت ...". (فارسنامه ناصری، چاپ پنجم ۱۳۹۲، ص. ۱۵۷۹)

«یاقوت حموی» در کتاب مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ در رابطه با فتح خراسان می‌گوید:

"عرب، طبسین را باب خراسان نامیده‌اند، چون هنگامی که قصد خراسان کردند در ایام خلافت عثمان، اول فتوح ایشان

طبسین بود و «عبدالله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی» آن را در سال ۲۹ ه.ق فتح کرد، آن‌گاه داخل خراسان شدند..."

اکثر محققین مسیر ورود اعراب به خراسان را از مسیر خبیص (شهداد - شرق کرمان)، طبسین و قُهستان به سمت شمال دانسته‌اند که نهایتاً به فتح سایر شهرهای خراسان بزرگ همانند هرات، نیشابور، مرو و ... انجامید.

بدین‌سان در اوایل ورود اسلام به ایران و در جریان جنگ‌های فتح خراسان و پس از آن، گروهایی از عرب‌ها به ایران کوچ نموده‌اند.

«بلاذری» در «فتوح البلدان» مهاجرت اولین گروه‌های بزرگ از اعراب مسلمانان به خراسان را در سال ۵۱ ه.ق می‌داند. در سال ۵۲ ه.ق «زیاد بن ابی سفیان»، «ربیع بن زیاد حارثی» را به امارت خراسان منصوب کرد و وی به‌همراه پنجاه هزار سپاهی و خانواده‌هایشان روانه خراسان شدند.

تغییر خلفا و تغییر والیان کوفه فرصتی جهت قیام‌های محلی ایجاد نموده و در هر مورد گروهی از اعراب برای سرکوب این قیام‌ها به ایران اعزام می‌شدند. مهاجرت قبایل مختلف عرب در دوران اموی و عباسی نیز ادامه پیدا کرده و غالباً در مناطق مرکزی و جنوبی خراسان تا سیستان (نهبندان) مستقر شده‌اند.

از جمله این طوایف باید به طایفه خُزیمه در منطقه قُهستان^۱ و قاینات اشاره نمود که در زمان منصور عباسی به سرکردگی «حازم- بن خزیمه» به خراسان وارد شده و سالها مهمترین و قدرتمندترین طایفه منطقه خراسان بوده‌اند.

از دیگر قبایله‌های عرب خراسان می‌توان به میتوان به خزاعی، زنگویی (اطراف طبس و قاینات و خور)، میش‌مست (تُرشیز^۲- کاشمر)، شیبانی (بیرجند و طبس)، نخعی (خوسف و خور)، لالوئی، رضانی، خنجری، عامری (بیابانک و سپس یزد)، عنانی، سالاری، بنی‌اسد و فلاحی اشاره نمود، که امروزه بیشتر در جنوب خراسان شاهد حضور آن‌ها هستیم.

در دوران نادر شاه افشار نیز گروهی از اعراب پس از سرکوب "شیخ احمد مدنی" به خراسان کوچانیده شدند که غالباً در اطراف درگز و قوچان سکنی داده شدند. (عرب خدری، عرب اسکندری، سادات حسنی، ...)

"رضاقلی خان هدایت" در کتاب «روضه‌الصفای ناصری» که از تاریخ‌نگاری‌های دوران قاجار محسوب می‌شود، شمال خراسان را "کردخانه" و جنوب خراسان را بطور عام "عرب‌خانه"^۴ می‌نامد که نشان‌دهنده کثرت جمعیت عرب جنوب خراسان می‌باشد.

برخی از عرب‌های خراسان سنی مذهب (حنفی) و برخی نیز شیعه مذهب می‌باشند.

^۱ معرب کلمه کوهستان

^۲ امروزه قُهستان به‌همراه اسدییه، طبس مسینا و ... بخشی از شهرستان «درمیان» در نزدیکی بیرجند می‌باشد.

^۳ تُرشیز به معنی شهر نیرومند (تورشیت اوستایی) یا به معنی شهر دارای چهار بخش (دژ)

^۴ امروزه "عرب‌خانه" یکی از دهستان‌های بخش "درمیان" شهرستان بیرجند می‌باشد.

۴) عرب‌های تهران

از گروه‌های عرب در استان تهران، می‌توان به عرب عامری، عرب سرهنگی، عرب کُتی^۱، عرب میش‌مست^۲ و ... در ایوانکی، گرمسار، پیشوا، مامازن و ورامین اشاره نمود.

مذهب:

عرب‌های ایران همگی مسلمان و اکثراً پیرو مذهب تشیع و بخشی نیز اهل تسنن می‌باشند.

زبان:

عرب‌زبانان ایران به زبان عربی که از ریشه زبان‌های سامی می‌باشد، صحبت می‌کنند.

زبان عربی رایج در خوزستان و استان‌های جنوبی با عربی حجاز تفاوتی‌هایی داشته و بیشتر به زبان عربی رایج در عراق نزدیک می‌باشد و البته با زبان فارسی دیگر ساکنین خوزستان نیز آمیخته شده و دچار دگرگونی‌هایی شده است. بعنوان نمونه می‌توان به ورود حروف "پ - ژ - گ - چ" و واژه‌های فارسی به زبان عربی رایج در خوزستان اشاره نمود. گویش اعراب ساکن در بخش‌های شمالی خوزستان، بدلیل همسایگی با بختیاری‌های ساکن آن منطقه دچار تغییرات بیشتری شده است.

در حوزه فارس، خراسان و تهران نیز همنشینی با فارس‌زبانان منطقه باعث شده تا زبان عرب‌های ساکن این مناطق نیز از حیث زبانی دچار تغییرات گردد و کلمات و واژگان فارسی بسیاری به گویش آنها اضافه شود.

برخی محققین زبان عربی حوزه خراسان را نیز بیشتر به زبان عربی رایج در جنوب عراق^۳ شبیه می‌دانند. البته اختلاف نظر بین این محققین مطمئناً با توجه به تعدد قبایل مختلفی که در دوره‌های تاریخی متفاوتی وارد منطقه خراسان شده‌اند و البته درهم‌آمیختگی آنها در طول سالیان طولانی، قابل توجیه می‌باشد.

فرهنگ:

اعراب خوزستان دارای ساختار اجتماعی قبیله‌ای می‌باشند. در این ساختار سنتی خانواده که کوچکترین واحد اجتماعی می‌باشد، در قاعده هرم قرار داشته که «عائله» نامیده می‌شود. از مجموع چند عائله که دارای نیای مشترکی تا ۵ نسل می‌باشند، گروه بزرگتری شکل می‌گیرد که «فَخِذ» نام دارد. در رده بالاتر از فَخِذ «عشیره» قرار دارد که دارای ساختار پدرتبار می‌باشد و اعضای آن دارای یک نیای مشترک می‌باشند. نهایتاً مجموع عشیره تشکیل یک «قبیله» را می‌دهند.

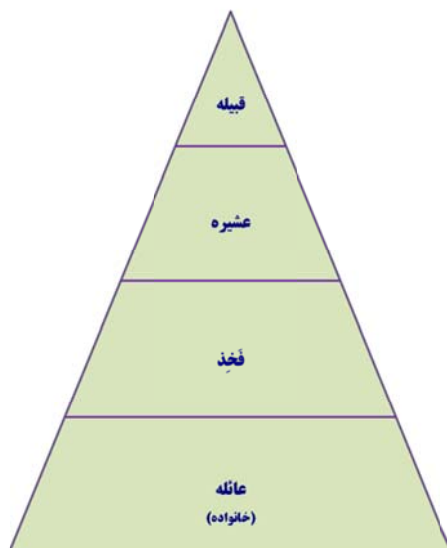
¹ koti

^۲ عرب کُتی از اعراب شیبانی خمسه فارس می‌باشند که در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار به ورامین، ری و گرمسار منتقل شده‌اند. قشلاق آنها ارتفاعات سیاه کوه در جنوب ورامین و بیلاقشان دشت لار می‌باشد. آنها مسلمان و شیعه مذهب می‌باشند. (هاشمی، شماره ۲۵ تابستان ۱۳۹۰، ص. ۳-۹)

^۳ عرب میش‌مست، از اعراب میش‌مست خراسان (سرخس، ابیورد و قاینات) هستند که دوران قاجار به ورامین کوچانیده شده‌اند.

^۴ زبان عربی در کشور عراق به سه لهجه "شمالی یا موصلی"، "مرکزی یا بغدادی" و "جنوبی یا شعی" تقسیم می‌شود.

ساختار اجتماعی - سیاسی عرب‌ها



در راس هر قبیله (هر عشیره) «شیخ» قرار دارد که رئیس قبیله بوده و مورد احترام همه افراد قبیله و سایر قبایل می‌باشد. حرف وی حجت است و هیچکس خلاف سخن و نظر وی کاری انجام نمی‌دهد. حل و فصل مشکلات قبیله و ارتباط با سایر قبایل و رفع مشکلات احتمالی بر عهده شیخ می‌باشد و اذن و حضور وی در تمامی امور همانند خواستگاری، ازدواج، رفع اختلافات و ... ضروریست.

ازدواج در عشیره‌های عرب کاملاً درون گروهی بوده و دختر عمو حق پسر عمو می‌باشد که به آن «نپوه» می‌گویند و ازدواج دختر با غیر از پسر عمو نهی شده است و منکر است. لذا ازدواج دختر عمو تنها با رضایت پسر عمو و تنها در داخل عشیره امکان پذیر است. در صورت رضایت پسر عمو ابتدا خانواده پدری، بعد خانواده مادر و سپس سایر مردان قبیله اجازه ازدواج با دختر را دارند. ازدواج باید در درون عشیره اتفاق بیفتد. عشایر عرب خوزستان تمایل چندانی به دادن دختر به بیرون عشیره ندارند و آن را نکوهیده میدانند.

پسر پیش از خواستگاری (المشیه یا المشایه) باید از عدم وجود معترض یا «ناهی» به عروسی در بین خویشاوندان دختر مطمئن شود و سپس جلسه خواستگاری با حضور بزرگان و ریش‌سفیدان در مٌضیف برگزار می‌گردد که به آن «خطبه»، «گی»^۱ یا «قطع-الحق»^۲ نیز می‌گویند و مهریه یا «صداق» در آن مشخص می‌شود.^۳

"زنان عرب برای نشان دادن رضایت خود برای خواستگاری آمدن خانواده‌ی پسر معمولاً می‌گویند: "مکانکم مفروشه" یعنی جای شما فرش شده است که این امر در فرهنگ عرب نشان دهنده‌ی رضایت برای آمدن به خواستگاری است، قبل از نشست رسمی، خانواده‌ی داماد برای دختر انگشتر و عبایه (چادرعربی) و قواره یا لباس به منظور نشان می‌آورند که به آن "نیشان" می‌گویند. نیشان در واقع نوعی نامزدی محسوب می‌شود که از آن روز به بعد زوجین وارد دوره نامزدی میشوند. ... روز ازدواج را عرب‌ها

^۱ در مناطقی همانند دزفول، شوش، شهر حر، مناطق مرزی صرخه و کعب، سوسنگرد، بستان، هویزه، منطقه‌ی مرزی رفیع، ملاثانی، ویس و ...

^۲ در مناطقی همانند آبادان، شادگان، خرمشهر و ...

^۳ (آیین ازدواج در بین مردم عرب خوزستان- ۱۳۸۸)

«غرس» می‌گویند که همچون واژه ی عروس هر دو عربی هستند و به داماد نیز «عریس» گویند. ... مرسوم است که مادر و زنان و دختران خویشاوند داماد از شوق و خوشحالی به هنگام دیدن داماد و آوردن عروس به منزل داماد که به اصطلاح زفه گفته می‌شود با کِل به استقبال آنان می‌روند کِل در اصطلاح عربی هلهله یا هلهوله (hælhola) است که با گذاشتن دست بر بالای دهان و حرکت زبان، صدایی جیغ مانند مسلسل واری طنین انداز می‌کند. هلهله پیامی بدون کلام است که نشان از شادی دارد. به هنگام ورود عروس و داماد در منزل نیز گوسفندی قربانی می‌شود که عرب‌های نواحی شادگان به آن "فدیه" می‌گویند و به این علت انجام می‌شود که عروس و داماد را از گزند و آسیب مصون دارد، همچنین به منظور دفع چشم زخم نیز می‌باشد، از دیگر عادات این مردم تیراندازی به هنگام زفه است که در بدو ورود عروس و داماد به منزل دیده می‌شود که این رسم بیشتر در روستاها اجرا می‌شود. مرسوم است که در هنگام "زفه" (zæfæ) "عروس با پدر و برادرهای خود خداحافظی می‌کند. یکی از عادات خاص مردم عرب رقص محلی چوبیه است. ... از دیگر رسم‌هایی که در بین سایر اقوام وجود دارد ولیمه یا همان شام عروسی است. یکی از رسم‌ها و سنت‌های اسلامی در مراسم عروسی "ولیمه دادن" است. ولیمه دادن یعنی دعوت عده‌ای از مؤمنین و ارحام و همسایگان و فقرا به میهمانی صرف غذا. این رسم بقدری مورد توجه پیامبر اسلام بود که در مراسم عروسی علی بن ابیطالب (ع) و فاطمه زهرا(س) بر آن تاکید کرد و روایت‌های بسیاری در مورد تهیه آن ولیمه وجود دارد که همگی بر ساده بودن آن صحنه می‌گذارند. ولیمه ی عروسی در بین خانواده‌هایی که توان مالی خوبی دارند پرهزینه تر تهیه می‌شود مثلاً "امفتح" (æmfætæh) "یا مفتح که غذای معروف و مرسوم عربی است را برای میهمانان تهیه می‌کنند." (آیین ازدواج در بین مردم عرب خوزستان، ۱۳۸۸)

در هنگام که قتلی اتفاق بیفتد، فقط یک نفر بعنوان قاتل در نظر گرفته نمی‌شود بلکه هریک از افراد قبیله قاتل ممکن است بجهت انتقام بقتل برسند. لذا شیوخ قبایل برای پایان دادن به اختلاف و دشمنی و جلوگیری از انتقام که منجر به قتل‌های پی در پی خواهد شد، اقدام به «فصل» می‌نمایند. فصل یعنی پایان دادن به عداوت و دشمنی. برای این منظور شیوخ خون‌بهایی مشخص می‌کنند که «فصیله» نامیده می‌شود و بر عهده تمامی افراد قبیله قاتل می‌باشد. این خون‌بهاء بر اساس توافق شیوخ می‌تواند شامل وجه نقد، انواع دام و ازدواج دختر یا دخترانی از عشیره قاتل با عشیره مقتول باشد. این دختر یا دختران که با عنوان فصیله، وجه‌المصالحه قرار می‌گیرند با نظر شیخ به اعضای قبیله داده می‌شوند. این زنان با آنکه از شرایط زندگی عادی برخوردار نمی‌باشند اما بدلیل زاینده‌گی، در بلند مدت می‌توانند موجب مستحکم شدن روابط دو عشیره نیز بشوند.

چنانچه قتل در داخل عشیره اتفاق بیفتد معمولاً دختر بعنوان فصیله داده نمی‌شود و خون‌بهاء برعهده قاتل و خانواده وی بوده و سایر افراد عشیره دخالت زیادی در این امر نمی‌کنند.

ماه رمضان از جایگاه خاصی بین اعراب برخوردار بوده و حلول ماه مبارک را به یکدیگر تبریک می‌گویند. از رسوم ماه مبارک رمضان، افطاری دادن، برگزاری قرائت قرآن و قرقیعان (گرگیعان) می‌باشد. اما عید فطر را می‌توان مهمترین اعیاد عرب‌ها محسوب نمود که دارای رسوم خاصی نیز می‌باشد. خانه تکانی، پوشیدن لباس‌های نو، خواندن نماز به جماعت، همچنین در آوردن لباس سیاه خانواده-

های عزادار از جمله این رسوم می‌باشد. این عید با «بَزله» و پایکوبی، شلیک تیر هوایی در هنگام روئیت هلال ماه همراه است و سپس به دیدار بزرگان عشیره در «مُضیف» می‌روند.

عید قربان نیز در نزد عرب‌ها دارای ارزش زیادی بوده و با قربانی کردن و مهمانی دادن همراه است.

بَزله نوعی رقص و پایکوبی آیینی است که در مناسبت‌های مختلف از جمله اعیاد، جشن‌ها و استقبال از مهمانان مهم و غیره انجام می‌شود.

معیشت عرب‌های خوزستان معیشتی دوگانه بر پایهٔ پرورش دام‌هایی مانند گاو میش و همچنین زارعت استوار است.

مُضیف بمعنای محل ضیافت، مهمانخانه شیوخ قبایل، در نزد عرب‌های خوزستان محسوب می‌شود که بیشتر در بخش‌های مرکزی و جنوبی خوزستان مورد استفاده قرار می‌گیرد و مکانی برای پذیرایی از مهمانان، جلسات حل و فصل اختلافات، مذاکره با دیگر قبایل نیز می‌باشد.

سازه اصلی مُضیف از دسته‌های نی که در کنار هم بسته شده‌اند، شکل می‌گیرد و روی آن را با حصیرهای بافته شده می‌پوشانند. بخش‌های پایینی مُضیف معمولاً مشبک می‌باشد که موجب جریان هوا در داخل مُضیف می‌گردد. این مهمانخانه در نزدیکی محل زندگی شیخ ایجاد می‌گردد و بعنوان محل جشن‌های مذهبی، دیدار با شیخ قبیله، گردهمایی‌ها و مشورت بزرگان قبیله و همچنین پذیرایی از مهمانان قبیله مورد استفاده قرار می‌گیرد. ورودی مُضیف باید رو به قبله و بدون درب باشد تا همواره بروی مهمانان گشوده باشد. ارتفاع این در کوتاه بوده تا افراد وارد شونده به احترام حاضرین در جلسه سر را خم نمایند.

در میانه مُضیف اجاقی قرار دارد که قهوه و یا چای در آن درست می‌شود و تحت آداب خاصی به حاضرین تعارف می‌شود. تعارف قهوه در «فنیان» انجام می‌شود و از بزرگ حاضر در مجلس و یا سادات شروع شده و از سمت راست ادامه پیدا می‌کند. مهمان باید فنیان را با دست راست گرفته و بنوشد و نباید قبل از نوشیدن آن را زمین بگذارد.

امروزه در بسیاری از نقاط خوزستان معماری مُضیف تغییر شکل داده و از مصالحی همانند آجر، سیمان، تیر آهن و غیره در ساخت آن استفاده می‌شود که شباهتی به انواع سنتی آن ندارد. اما مُضیف‌های سنتی با سازه‌هایی از نی در نقاط مختلف جهت استفاده گردشگران در حال احیاء می‌باشند.



مُضیف (شادگان - خوزستان)



مُضیف (شادگان - خوزستان)

پوشاک:

لباس مردان عرب در خوزستان، «دشداشه» یا «ثوب» نامیده میشود که عموماً سفید رنگ و بلند تا مچ پا می‌باشد. اعراب خوزستان همچنین برای محافظت سر و صورت در برابر تابش آفتاب و گرد و خاک از پارچه‌ای بنام «کوفیه» یا «چفیه» استفاده می‌کنند که معمولاً برنگ سفید و یا سیاه و سفید می‌باشد. رنگ سبز در طرح چفیه نشانه سادات بودن شخص می‌باشد. چفیه اگر بر روی سر قرار گیرد توسط حلقه‌ای سیاه رنگ بنام «عِجال» (عقال) بر روی سر نگه داشته می‌شود. زنان عرب از چادری استفاده می‌کنند که «عبایه» نامیده می‌شود. در دو سمت شانه‌های عبایه بریدگی‌هایی برای بیرون آمدن دست از چادر تعبیه شده است.



تالاب شادگان

پوشاک عرب‌های خراسان چندان نشانی از پوشش سنتی عرب‌ها ندارد و کاملاً شبیه پوشاک مردم خراسان می‌باشد.

ایل قشقای بعد از ایل بختیاری، بزرگترین و پر جمعیت‌ترین اتحادیه‌ی ایلی ایران محسوب می‌شود.

در باره وجه تسمیه واژه قشقای دو نظریه اصلی وجود دارد. میرزا حسن فسایی در کتاب «فارسنامه ناصری» آن را مشتق شده از واژه ترکی «قاج قایی» (قاشماک) به معنی فراری^۱ میدانند اما بارتولد^۲ معتقد است که قشقای از کلمه «قشقا» (قشقه) بمعنی اسب پیشانی سفید^۳ گرفته شده است.^۴

از نظر ریشه نژادی نظرات بسیار متفاوت و بعضاً متضادی در این زمینه وجود دارد. طبق یک نظر، قشقای‌ها از ترکان خلیج^۵ بوده که به بخش‌های مرکزی ایران کوچیده‌اند. مطابق همین نظریه خلیج‌ها بازمانده هفتالیان (هون‌های سفید) می‌باشند.^۶ گروهی دیگر آنان را از طوایف مغول یا ترک زردپوست آسیای صغیر می‌دانند که با ورود ترکان غزنوی و سلجوقی (در سده‌های پنجم و ششم هجری) به مرکز ایران کوچانده شده‌اند.^۸ این نظریات با توجه به خصوصیات انسان‌شناسی و همچنین شباهت‌های ظاهری و فرهنگی زیاد با سایر اقوام ایرانی همجوار، دارای مبانی علمی چندان مستحکمی نمی‌باشد. طبق نظریه دیگر که مورد قبول بسیاری از صاحب‌نظران نیز می‌باشد، آنها دارای خصوصیات نژاد سفید می‌باشند و بعلا مختلف همانند حضور ایلات ترک‌زبان در منطقه و نزدیکی با آنها، تنها زبان این گروه دچار تغییر شده است. تغییر زبان، پدیده بسیار رایجی می‌باشد که در نقاط مختلف ایران می‌توان یافت. بعنوان نمونه طایفه "گندزولو" اصلتی ترک و از ایل افشار دارند که در اطراف شوشتر مستقر می‌باشند اما بعلا حضور در اطراف شوشتر، همگی به گویش شوشتری تکلم کرده و ترکی نمی‌دانند. نمونه دیگر گروه‌های ترک در اطراف ملایر و بروجرد می‌باشند، که اصالتاً از ایل شاهسون بغدادی بوده ولی بعلا حضور در مناطق لر نشین امروزه به گویش لری تکلم می‌کنند.

مرحوم مشیرالدوله پیرنیا معتقد است قشقای در اصل واژه کشکائی می‌باشد و آنان را از اقوام ایرانی منطقه قفقاز می‌داند.

"ایل قشقای از ایلات قفقاز است که هنوز هم قریب بیست هزار خانوار در بند قفقاز به نام «کشکایی» موجود و ساکن می‌باشند و حتی در یک قسمت از کوه و کمر دربند قفقاز، به لفظ ترکی حجاری شده است که ترجمه آن چنین است: «در اینجا مینشینند ایلات کشکایی»"

^۱ "چون ایل خلیج از اراضی ممالک روم (آسیای صغیر) به خاک عراق عجم آمدند، گروهی از آنها فرار کرده و در مملکت فارس توقف نمودند و مردمان خلیج این گروه را «قاج قایی» گفتند یعنی گریخته و بعد از تغییرات لفظی «قشقای» شد ... (فارسنامه ناصری، چاپ پنجم ۱۳۹۲، ص. ۱۵۸۰) - بعلا جدائی از خلیج‌ها در گذشته‌های بسیار دور (کوچ نشینان قشقای فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۲۸)

^۲ واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد (Vasily Vladimirovich Bartold)، خاورشناس، ایران‌شناس و نویسنده روس. وی دارای مقالات و کتاب‌های متعدد در تاریخ، باستان‌شناسی، سکه‌شناسی، جغرافیای تاریخی، فرهنگ و زبان، ادیان خاورمیانه به ویژه آسیای مرکزی و ایران می‌باشد.

^۳ سواران قشقای اسب پیشانی سفید را به فال نیک می‌گرفتند و معتقد بودند فتح و پیروزی را به ارمان می‌آورد. (کوچ نشینان قشقای فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۲۹)

^۴ سیروس پرهام: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۴۷)

^۵ قلیج، خلیج و خلیج از نخستین قبایل ترک محسوب می‌شوند که به داخل مرزهای جغرافیایی ایران راه یافته‌اند: "و خلیج قومی از ترکان بودند و در قدیم به این زمین افتادند. میان هندوستان و نواحی سیستان ارامگاه ساختند. مردمانی باشند بر شکل ترکان و زنی و جامه ترکان دارند و همه زبان ترکی گویند" (مسالك و ممالک، ص. ۱۹۶)

"خلیج‌ها از طوایف ۲۴ گانه ترکان اوغوز [آسیای میانه محسوب می‌شوند. سیروس پرهام: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۵۹)

خواجه رشیدالدین فضل‌الله خاج‌ها را از طوایف ۲۴ گانه اوغوز یعنی فرزندان اوغوز نمی‌داند. بلکه از وابستگان به اوغوز:

"برادران اوغوز و بعضی عم زادگان که با او متفق شدند. اویغور، فانقلی، قیچاق، فارلوق، قلیج، آغاچری" (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۴۲)

^۶ «از جمله خوارزمی در مفاتیح العلوم»

^۷ (نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۶۵)

^۸ در همین رابطه: "شادروان عباس اقبال آشتیانی مینویسد: باید تقریباً یقین کرد که ایل قشقای از ترکمانان دشت قیچاق و از آن حدود بوده و بعدها به نواحی بین هند و سیستان آمده و از آنجا به عراق عجم راه یافته و آخر الامر در فارس متوطن شده‌اند." سیروس پرهام: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۴۸)

البته باید در نظر داشت که ایل بزرگ قشقایی از تیره‌های مختلفی تشکیل شده است که لزوماً دارای ریشه نژادی مشترک و خاستگاه یکسانی نبوده و مطمئناً همگی به یکباره و در یک زمان نیز به منطقه فارس وارد نشده‌اند و همچنین پس از استقرار تیره‌های مختلف در فارس، گروه‌های متعدد لر و لک^۱ نیز از مناطق اطراف به قشقایی‌ها پیوسته‌اند.

پس منطقی‌تر آنست قشقایی را ترکیبی که از اقوام ترک و ایرانی با زبان مشترک ترکی دانست که در قالب اتحایه ایلی قشقایی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

ایل قشقایی از پنج طایفه اصلی تشکیل می‌شود:

(۱) کشکولی (که خود به دو طایفه کشکولی بزرگ و کشکولی کوچک تقسیم می‌شود).

(۲) دره شوری

(۳) شش بلوکی

(۴) فارسی‌مدان

(۵) عمله

در بین این طوایف، "فارسی‌مدان"^۲ قدیمی‌ترین طایفه ایل قشقایی می‌باشد که پیش از صفویه و بصورت طایفه‌ای مستقل در فارس حضور داشته‌اند. (نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۷۱) در مقابل "عمله" بمعنی کارگزاران، جدیدترین طایفه این ایل بوده که در دوران ایلخانی صولت‌الدوله قشقایی (سردار عشایر) از بین بنکوه‌های وفادار تشکیل گردیده و بعنوان عوامل اجرایی و اداری ایلخان انجام وظیفه کرده و نقش محافظان وی را نیز داشتند.

طایفه دره‌شوری نام خود را از دره‌شور، بیلاق خود در سرحد در نزدیکی سمیرم گرفته‌اند. این واژه در برخی منابع بصورت "دره-شول" آمده است که به اعتقاد مینورسکی با "شولستان" و قوم شول یا همان لرهای ممسنی مرتبط می‌باشد. (کوچ نشینان قشقایی فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۲۷۹) طایفه دره‌شوری به ویژه تیره دِنَلو بهترین پرورش دهندگان اسب بوده و اسب‌های دره‌شوری از معروفیت زیادی برخوردار هستند.

در زمان انقلاب مشروطه و بر اثر اختلاف بین صولت‌الدوله قشقایی و کلانتران طایفه کشکولی بر سر کنترل جاده بوشهر - شیراز، مالیات‌های طوایف و دیگر مسائل روز، کشکولی کوچک از طایفه کشکولی (که به کشکولی بزرگ مشهور است) جدا شد و عملاً طایفه کشکولی به دو بخش "کشکولی بزرگ" و "کشکولی کوچک" تقسیم گردید. (کوچ نشینان قشقایی فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۲۸۴)

^۱ تیره‌های لر شامل: تیره‌های "گشتاسب لری" و "بیگدلی لری" از طایفه کشکولی بزرگ - تیره‌های "فیلوند" و "لر" از طایفه کشکولی کوچک - تیره‌های "جاویدی" و "دشت بابویی" از طایفه عمله
تیره‌های لک شامل: تیره‌های "جامه بزرگی" و "فیلی" از طایفه عمله - تیره‌های "لک" و "وندا" طایفه دره‌شوری - تیره "کورونی" از طایفه کشکولی بزرگ - تیره "لک" از طایفه کشکولی کوچک
سایر تیره‌های ترک زبان: تیره‌های شش‌گانه "بولوردی" از ایل اینانلو در طایفه کشکولی بزرگ - تیره "نفر" از ایل نفر (خمسه فارس) در طایفه کشکولی کوچک - تیره "قوتلو" از ایل افشار کرمان در طایفه عمله

سیروس پرهام: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۵۷)

^۲ فارسیمدان بمعنی کسی که فارسی نمیداند. (کوچ نشینان قشقایی فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۲۸۰)

قلمروی ایل قشقایی:

ایل قشقایی بزرگترین ایل استان فارس می‌باشد که گستره حضور آنها علاوه بر این استان در بخش‌هایی از استان‌های بوشهر (گناوه، دشتستان، ...)، کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال بختیاری (شهرهایی چون جونقان، بلداجی، بروجن، سامان، ...) و اصفهان (سمیرم، شهرضا، ...) کشیده شده است. در استان فارس علاوه بر ایل قشقایی ایل خمسه فارس نیز حضور دارد که در بسیاری از مناطق در همسایگی قشقایی‌ها می‌باشند.

ایل قشقایی دارای دو منطقه بیلاقی اصلی می‌باشد. نخست غرب شیراز، از دشت ارژن تا اطراف کازرون و دیگری در شمال غربی شیراز از اردکان فارس (سپیدان) تا کهگیلویه و از شمال آباده تا قُمشه (شهرضا) که به «سرحد بزرگ» معروف است. دامنه کوه رشته کوه دنا (معروف به پادنا)، اطراف سمیرم (سمیرم، وردشت، پادنا)، کوه مرّۀ، سرحد اقلید از بیلاقات قشقایی‌های محسوب می‌شود. قشقایی‌ها در بیلاق با عشایر لُر و بختیاری‌ها همسایه هستند.

خط شمالی منطقه قشلاقی ایل قشقایی شامل مناطق کم ارتفاع جلگه‌ای جنوب شرقی فارس (لار، جهرم، فیروز آباد) و خط جنوبی آن از حدود گله‌دار و خورموج تا حدود گناوه و بهبهان در کرانه‌های خلیج فارس ادامه می‌یابد که در این مناطق ایلات ممسنی و بویراحمدی نیز حضور دارند.



استان بوشهر



استان فارس

مذهب:

قشقایی‌ها مسلمان و پیرو مذهب شیعه جعفری می‌باشند.

زبان:

اکثریت قشقایی‌ها به زبان ترکی تکلم می‌کنند ترکی قشقایی از خانواده ترکی آغوز می‌باشد و به ترکی آذربایجان بسیار شبیه است. همسایگی با فارس زبانان و لرها باعث شده تا واژه‌های بسیاری از فارسی و لری به زبان قشقایی وارد شود. زبان فارسی بعنوان زبان دوم، در بین مردم قشقایی استفاده وسیعی دارد.

در میان قشقایی‌ها تیره دارغاها (ساربانان) گویش خاص خود را دارند که «کُرشِی» (کوروشی) نامیده می‌شود که از بقایای زبان پارسی پهلوی می‌باشد. (نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۴۷)

فرهنگ:

حضور قشقایی‌ها در مناطق مرکزی ایران و همسایگی با سایر اقوام ایرانی باعث گردیده تا از نظر مذهبی، ادبی، اساطیر، آداب و رسوم پیوستگی‌های بسیار زیادی با سایر ایرانیان داشته باشند و بهمین دلیل بسیاری از جامعه‌شناسان، آنان را از اقوام آریایی می‌دانند.

خانواده کوچکترین واحد اجتماعی ایل قشقایی می‌باشد که ساختاری پدرتباری دارد.

چادر طوایف قشقایی همانند سایر عشایر مرکز و غرب کشور، سیاه چادر است که "قره چادر" نیز نامیده میشود و از موی بز بافته می‌شود. البته بعلاوه همسایگی با لرها برخی از قشقایی‌ها واژه «بُهون» را نیز برای سیاه چادر استفاده می‌کنند. سیاه چادرهای قشقایی در تابستان شکلی مکعب مستطیل دارند و یکی از اضلاع بلند آن باز است ولی در فصول بارندگی تیرک‌ها به وسط چادر کشیده می‌شود تا سقف شیب دار شده و آب از روی آن به زمین ریخته و از طریق جوی‌های کنده شده در کنار سیاه چادر از آن دور شود و یکی از اضلاع کوچک بعنوان در ورودی در نظر گرفته می‌شود و دو ضلع بزرگ آن بسته می‌شود. محلی که سیاه چادر برپا می‌گردد ثابت بوده و با سنگچینی مشخص می‌گردد که «یورت» نامیده می‌شود. در سه ضلع چادر دیوار کوتاهی از سنگ چیده می‌شود که «یورت‌داشی» نامیده می‌شود و جوال‌های اغذیه همانند آرد، جو، گندم، خرما و ... و همچنین رختخواب، قالی و غیره را روی آن قرار داده و سپس آنها را با گلیم می‌پوشانند.



سیاه چادر قشقایی
(قره چادر)

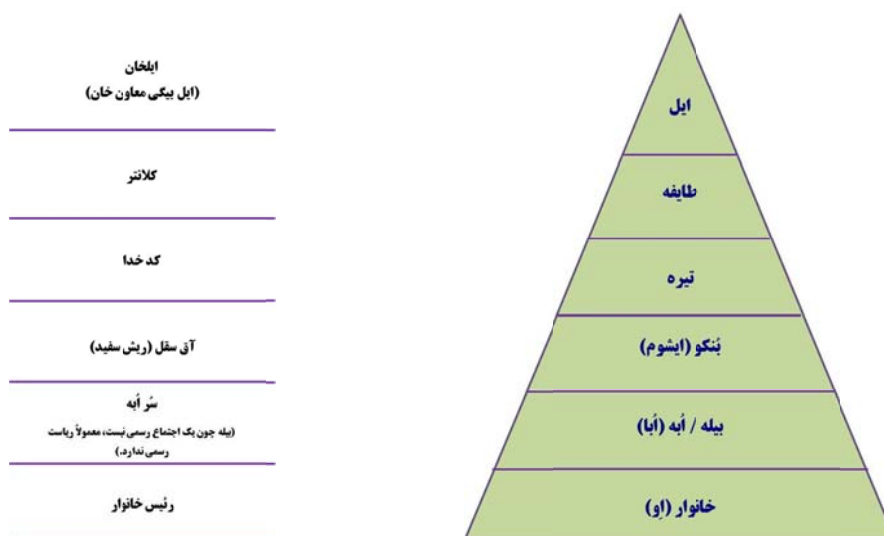
در ساختار اجتماعی ایل قشقایی، از مجموعه چند سیاه چادر اردوی کوچکی تشکیل می‌شود که آن را «بیله» یا «آبه» می‌نامند. مجموع چند خانواده که دارای پیوندهای خویشاوندی پدرتباری هستند را بیله می‌نامند. افراد عضو یک بیله معمولاً در کنار یکدیگر چادرهای خود را برپا میکنند که آبه نامیده می‌شود و گله‌ها را مشترکاً به چرا می‌برند. اما آبه یا آبا بیشتر بار معنایی مکانی دارد تا دودمانی. بدین معنی که خانوارهایی که در کنار یکدیگر سیاه چادرهای خود را برپا میدارند، اعضای یک آبه محسوب می‌شوند اما ممکن است دارای نسبت پدر تبار با یکدیگر نبوده و از بنکوه‌های مختلفی باشند که بدلائل مختلفی همانند چراگاه‌های مشترک، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. در هرم ساختار اجتماعی قشقایی‌ها مجموع چند بیله، «بُنکو» یا «ایشوم» را تشکیل می‌دهد که افراد عضو این دودمان با هم خویشاوند بوده و دارای جد مشترکی می‌باشند و چراگاه‌های مشترکی دارند. در راس هر بُنکو ریش سفیدی قرار دارد که وظیفه سرپرستی بنکو را برعهده دارد و «آق‌سقل» نامیده می‌شود.

تیره در ایل قشقایی از مجموع چند بُنکو تشکیل می‌گردد که واحدی پدرتبار بوده و اعضای آن دارای خویشاوندی می‌باشند. در بسیاری از موارد تیره، بنام بانای آن شناخته می‌شود. مجموع چند تیره گروه بزرگتری بنام طایفه را تشکیل می‌دهد که واحدی اجتماعی - سیاسی می‌باشد. درگذشته در رأس تیره‌ها کدخداها قرار داشتند که در زیر نظر کلانتران^۱ که روسای طایفه‌ها محسوب می‌شدند، فعالیت می‌کردند.

«ایلخان» بالاترین مقام در ایل قشقایی محسوب می‌گردید که در مقام فرمانده و ریاست کل ایل، ضمن رهبری ایل، مسؤلیت تصمیم‌گیری‌های سیاسی و نظامی، تعیین کلانتران طوایف و ... را بطور مورثی برعهده داشت. ایلخانان قشقایی درگذشته از تیره "شاهیلو" بودند و از ایلخانان شهیر قشقایی در دوران معاصر باید از صولت‌الدوله قشقایی یاد نمود.

«ایل‌بیگی» در نقش معاون ایلخان، انجام امور داخلی ایل همانند جمع‌آوری مالیات، کارهای اداری و ... را برعهده داشت.

ساختار اجتماعی - سیاسی ایل قشقایی



^۱ کلانتران اجازه داشتند عناوین «کیخا» و «بیگ» را به نام‌های خود اضافه کنند. (کوچ نشینان قشقایی فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۱۷)

با مجموعه اقدامات صورت گرفته در دوران پهلوی اول و دوم و تغییرات ساختاری در جوامع کوچ‌نشین، بسیاری از قشقای‌ها زندگی کوچ‌نشینی را رها کرده و یکجا شدند. کم‌آبی‌های سالهای اخیر و تغییرات عمده در معیشت مردم نیز این روند را تقویت نموده است. قشقای‌ها این گروه را «خاکی» می‌نامند در برابر گروه‌هایی که هنوز زندگی کوچ‌نشینی دارند و «بادی» نامیده می‌شوند.^۱ گستره حضور قشقای‌ها در منطقه فارس با حضور سایر فارس‌زبانان بخصوص در مناطق روستایی و شهری همراه است. قشقای‌ها سایر افراد غیر ترک‌زبان را بطور عام «تاجیک» یا «تات» می‌نامند. در گذشته که قشقای‌های ترک‌زبان اکثراً کوچ‌نشین بوده‌اند، «تاجیک» و «تات» دلالت بر یکجانشینان و روستایی‌ها بوده است.

قشقای‌ها عید نوروز را جشن گرفته و عید فطر و عید قربان نیز اعیاد مهم آنان می‌باشد. همانند سایر کوچ‌نشینان ایران، باران در زندگی قشقای‌ها نقش مهمی داشته و دارد و سرسبزی و طراوت مراتع به بارش باران بستگی دارد. بهمین علت مراسم طلب باران که «کوسه گلین» نامیده می‌شود، در گذشته و در فصول کم باران برگزار می‌شد ولی امروز به ندرت مشاهده می‌شود.

همانند سایر کوچ‌نشینان، موسیقی در نزد قشقای‌ها نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و بخشی جداناپذیر از زندگی کوچ‌نشینی محسوب می‌-

گردد. در میان قشقای‌ها سه گروه نوازنده وجود دارد: (نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۵۷)

۱. «ساربانان»
۲. «چنگی» ها
۳. «عاشیق» ها

«ساربانان» یا «دارغا»ها چوپانانی هستند که محافظت از شترهای ایلخان را برعهده دارند و به آنان کوروشی (کُرش‌ی) نیز گفته می‌شود و زبان خاص خود را دارند. موسیقی ساربانان با سایر گروه‌های نوازنده قشقای‌ها تفاوت داشته و نی اصلی‌ترین ساز آنها محسوب می‌شود. (نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۳۷)

«چنگی» ها نوازنده‌هایی هستند که در تمامی جشن‌ها همانند عید نوروز، عروسی‌ها، ختنه سوران‌ها و غیره حضور دارند و کرنا، نقاره و سرنا (ساز) می‌نوازند. پیشه این گروه فقط ساخت اشعار و سرودها و اجرای موسیقیست.

در گذشته در میان قشقای‌ها طایفه مشخصی نیز وجود داشته که «عاشیق» نامیده می‌شدند و با سازهایی چون چُگور، کمانچه و سه-تار ترانه‌های قدیمی قشقای‌ها را زمزمه می‌کردند.

از ترانه‌ها و داستان‌های فولکلور قشقای‌ها که مَثَل نامیده می‌شوند باید به «جنگ نامه» و «اصلی و کرم» اشاره کرد.

ازدواج همانند بسیاری از گروه‌های کوچ‌نشین درون گروهی بوده و چند همسری تنها در نزد خوانین و کلانتران دیده می‌شود و در نزد عامه مردم تک همسری رواج دارد. ازدواج مجدد تنها در مواردی همچون فوت همسر اول و یا نازائی زوجه اتفاق می‌افتد. همانند بختیاری‌ها، "ناف‌بر" و "خون‌بس" از جمله شیوه‌های همسرگزینی رایج در بین قشقای‌ها می‌باشد.

ازدواج موقت و طلاق نیز در نزد قشقای‌ها مذموم بوده و رواج ندارد. مهریه در بین قشقای‌ها ناچیز می‌باشد اما شیربها که «باشلق» نامیده می‌شود بر عهده داماد بوده و با توجه به تمکن مالی و وجاهت دختر تعیین و به خانواده عروس پرداخت می‌شود. زن جایگاه مهمی در بین قشقای‌ها داشته و اداره زندگی در دست اوست. (نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۳۷)

^۱ (شناخت فرهنگ اقوام ایران زمین، چاپ سوم ۱۳۹۲، ص. ۳۰۲)

رقص نشانه‌ای از همبستگی، اتحاد و دوستی در بین قشقایی‌ها می‌باشد. دستمال، چهاردستمالی، سربازی، مجسمه و چوب‌بازی از جمله رقص‌های قشقایی می‌باشند که در برخی موارد بسیار به رقص‌های همسایگان گُر آنها شبیه می‌باشد^۱ و همانند لرها و کردها مردان و زنان در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و پیرامون یک دایره با ساز و دهل می‌رقصند.

صنایع دستی قشقایی نیز همانند فرهنگ آنها بسیار غنی و منحصر بفرد می‌باشد. مخصوصاً بافته‌های ایل قشقایی شهرتی جهانی دارند. قالی، گلیم و گبه قشقایی علاوه بر پوشاندن و زینت دادن به سیاه چادر قشقایی‌ها، مشتریان بسیاری در جهان دارد. برخلاف بافته‌های شهری که نقشه‌ای کاملاً مشخص داشته و از نظم و تقارن دقیقی پیروی می‌کنند، بافته‌های عشایری ذهنی بافت می‌باشند یعنی فاقد طرح و نقشه از پیش تعیین شده بوده و هنرمند ذهنیات، حالات روحی، طبیعت و محیط زندگی اطراف خود را در بافته منعکس می‌نماید. بهمین علت بافته‌های عشایری، بافته‌هایی منحصر بفرد بوده و هیچ دو بافته عشایری که حتی از یک طرح کلی نیز پیروی کرده و توسط یک بافنده نیز بافته می‌شوند، یکسان نبوده و تفاوت‌هایی خواهند داشت.

عناصر فرهنگی سنت فرش‌بافی قشقایی به مکتب فرش‌بافی قفقاز نزدیک است. سیروس پرهام: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۶۱) طرح-های «محرّمات»، «ناظم»، «ماهی درهم» و طرح «شیری» فارس از پرطرفدارترین طرح‌های قالیچه‌ها و گبه‌های عشایر فارس بخصوص قشقایی‌ها می‌باشند که شهرتی بین‌المللی دارند. در این بین قالی‌های کشکولی از معروفترین قالی‌های ایل قشقایی بوده و طرح «ناظم» شاخص طرح‌های کشکولی می‌باشند.

پوشاک:

لباس رسمی مردان قشقایی عبای بلندی می‌باشد که «آرخالق» نام دارد و تا روی زانو آمده و روی کمر بوسیله شال بسته می‌شود. در گذشته و پیش از خلع سلاح عشایر بستن قطار فشنگ نیز مرسوم بوده و امروزه در برخی مراسم‌ها هنوز استفاده می‌شود. انواع تشریفاتی‌تر آرخالق دارای طرح‌های زیبایی همانند بته جقه می‌باشد. همانگونه که در قبل ذکر شد در دوران سرکوب عشایر، استفاده از لباس‌های سنتی ممنوع و سیاست تعویض اجباری پوشاک سنتی ایلات در دستور کار دولت قرار داشت. در این دوران قشقایی‌ها نیز همانند سایر کوچ‌نشینان از پوشیدن لباس سنتی منع شده و هر جا که با مأمورین دولتی مواجه می‌شدند، برخورد سختی با آنها میشد. پس از تبعید اجباری رضاشاه توسط انگلیسی‌ها و روی آوردن دوباره عشایر به کوچ، استفاده از لباس‌های سنتی دوباره رواج گرفت اما بعلت ورود منسوجات آماده غربی و قیمت نسبتاً پایین‌تر منسوجات صنعتی نسبت به منسوجات دستی زنان عشایر، لباس‌های سنتی تقریباً جنبه تشریفاتی بخود گرفت و به لباس مهمانی و مراسمات رسمی تبدیل شد. در همین دوران یکی ایلخان تازه از زندان پهلوی رها شده قشقایی، کلاه جدیدی برای قشقایی‌ها طراحی کرد که کلاه دوگوشی نام گرفت و محبوبیت بسیاری در نزد قشقایی‌ها پیدا کرد. شاید امروزه بتوان مهمترین مشخصه پوشاک مردان قشقایی را کلاه دوگوشی آنها دانست که مختص قشقایی‌ها بوده و وجه تمایز آنها در پوشش از سایر ایلات حوزه فارس و جنوب کشور محسوب می‌شود.

^۱ بعلت همجواری قشقایی‌ها با لرها تأثیرات فرهنگی دوطرفه بسیاری را در هر دو گروه می‌توان مشاهده نمود.



پوشاک زنان قشقایی شامل بورک یا کلاچه (کلاهک)، لچک (روسری)، آل باقی (پیشانی بند)، کوینگ (پیراهن)، کولجه (کت) و تنبان (دامن) می‌باشد. کلاچه بشکل نیم دایره‌ای از مخمل یا ساتن تهیه شده و روی سر قرار گرفته و توسط دو بند در زیر چانه بسته می‌شود. بر روی کلاچه، «لچک» قرار می‌گیرد که روسری الوان و توری می‌باشد. آل باقی پیشانی بندیست که بر روی لچک و دور سر بسته می‌شود. پیراهن بلند زنان قشقایی که تا پایین زانو را می‌پوشاند، «کوینگ» نام دارد. این پیراهن از کمر تا پایین از دو طرف چاک داشته و آستین‌های آن بلند است (تا روی مچ) و غالباً دور آستین‌ها را آستر دوزی می‌کنند. تنبان، دامنی بلند و پر چین است که تا روی قوزک پا را می‌پوشاند. در لباس زنان قشقایی از پارچه‌های گلدار و رنگ‌های شاد استفاده می‌شود البته زنان مسن بیشتر به استفاده از پارچه‌های ساده و غیر رنگی تمایل دارند.



قشقای‌ها در گذر تاریخ:

تاریخ قشقای نیز همانند تاریخ ایران دارای فراز و فرودهای بیشماری بوده است و از مجموعه‌ای حوادث و اتفاقات تلخ و شیرین، تشکیل شده است. تصمیمات درست و غلط ایلخانان در دوران‌های مختلف و تأثیرات ایل قشقای بر اتفاقات منطقه‌ای و ملی جای بحث و بررسی بسیار دارد.

از دوران صفویه نام قشقای‌ها در برخی متون تاریخی آمده است. "امیر قاضی شاهیلو"^۱ بنیان‌گذار اتحادیه قشقای در دوران شاه اسماعیل صفوی از هم‌پیمانان حکومت صفویه و از یاران و مریدان وی در گسترش مذهب شیعه در ایران محسوب می‌شود. از ایلخانان برجسته قشقای در دوران صفویه می‌توان از "جان محمد آقا" مشهور به "جانی آقا" از نوادگان امیر قاضی در اوایل قرن ۱۱۸م میلادی نام برد. (کوچ نشینان قشقای فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۳۱) (نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۷۲)

خاندان ایلخانی قشقای که همگی از تیره «شاهیلو» بوده‌اند، خود را از نسل "اوزون حسن آق‌قوینلو" میدانند و معتقدند در درگیری‌های جان‌نشینان اوزون حسن (رستم و بایسنقر فرزندان یعقوب)، و به‌علت تبعید خاندان شیخ حیدر (پدر شاه اسماعیل صفوی) به منطقه فارس، همراه آنان وارد این منطقه شده‌اند. (نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۷۲) (کوچ نشینان قشقای فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۲۷)

در دوران افشاریه، قشقای‌های بخشی از ارتش نادرشاه را تشکیل می‌دادند و در نبردهای فتح هندوستان نیز حضور داشتند. اما بعدها مورد غضب نادر قرار گرفته^۲ و به خراسان (از جمله اطراف دره‌گز، کلات‌نادری و سرخس) تبعید شدند.^۳ پس از کشته شدن نادرشاه و با روی کار آمدن سلسله زندیه آنها در شمار طرفداران کریمخان زند قرار گرفته و با موافقت وی به فارس بازگشتند و در زمره هم‌پیمانان زندیه در آمدند و اسماعیل خان و خوانین قشقای نفوذ زیادی در دربار و شیراز پیدا کردند. قشقای‌ها به‌علت حمایت از زندیه و آخرین پادشاه این سلسله یعنی لطفعلی خان زند، مورد غضب آغامحمدخان قاجار قرار گرفته و بشدت سرکوب و تبعید شدند.

یکی از دلایل درگیری‌های قشقای‌ها با قوام‌الملک شیرازی در دوران‌های بعد را باید در خیانت حاج ابراهیم کلانتر والی شیراز و جد قوام‌الملک به لطفعلی خان زند جستجو کرد. حاج ابراهیم کلانتر با بستن دروازه‌های شیراز و خیانت به لطفعلی خان، موجب عقب‌نشینی وی به کرمان، دستگیری دلاور زند در قلعه بم و نهایتاً کشته شدن وی گردید. قشقای‌ها که هم‌پیمان زندیه محسوب می‌شدند این واقعه را هیچگاه فراموش نکردند.

^۱ مقبره "امیر قاضی شاهیلو" اولین ایلخان قشقای، در روستای درویش از توابع گندمان واقع است.

^۲ "اسماعیل خان" و "حسن خان" پسران جانی آقا بودند که با خشم نادرشاه، اسماعیل خان ایلخان قشقای، از هر دو چشم نابینا و برادرش کشته شد. (کوچ نشینان قشقای فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۳۲)

^۳ "و بقدر سه هزار از خانوار قشقای (قشقای) و فارسی، که منشاء فتنه و فساد گشته به اتفاق تقی خان قدم در جاده شرارت و افساد نهاده بودند، آنها را کوچ داده، به اتفاق مجنون بیگ سرکرده عساکر مروی روانه مروشاهجان نمودند، که در آن حدود سکنی گرفتند." (عالم آرای نادری (ج ۳)، چاپ اول ۱۳۶۴، ص. ۹۵۸)

^۴ "قبیله عبدالملکی (ترک) بین اشرف و فرح‌آباد در گوشه غربی خلیج استرآباد سکونت دارند. بموجب گزارشی در ۱۹۲۰ این قبیله به شعب زیر تقسیم می‌شود: فراوند - کلوند - شیخ‌وند - زین‌وند

اصلا عبدالملکی‌ها یکی از قبائل قشقای بودند که در حدود سال ۱۷۹۰ بوسیله آغامحمدخان در شهریار نزدیک تهران انتقال یافتند و سال بعد به نور و کجور حرکت کردند و در سال ۱۸۵۰ برای مقابله با مهاجمین ترکمن به محل فعلی منتقل گردیدند." (مردم شناسی ایران، ۱۳۴۳، ص. ۲۰۰)

با قدرت گرفتن آغامحمدخان قاجار، قشقایی‌ها مغضوب و بخشی به بختیاری و گروه‌هایی نیز به ورامین و مازندران^۱ کوچانده شدند. جانی‌خان ایلخان و گروهی دیگر نیز به کوهستان زاگرس پناه بردند.^۲

پس از آغامحمدخان قاجار، و بخصوص در دوران فتحعلیشاه بدنبال حمایت عباس‌میرزای نایب‌السلطنه، قشقایی‌ها مجدداً قدرت گرفته و یک‌هزار و یکصد عرصه فارس شدند. قدرت گرفتن قشقایی‌ها در فارس بخصوص بعثت آنکه مسیر استراتژیک بوشهر - شیراز در قلمروهای ایل قشقایی واقع شده بود، مورد توجه فراوان قرار گرفت.

ناصرالدین‌شاه قاجار برای ایجاد موازنه قدرت در فارس و کاهش قدرت قشقایی‌ها تصمیم گرفت با صدور فرمانی یک اتحادیه ایلی جدید به رهبری خاندان قوام‌الملک از بازماندگان حاج‌ابراهیم‌خان کلانتر و از دشمنان دیرینه قشقایی‌ها ایجاد کند. این اتحادیه ایلی جدید «خمسه» نام گرفت. (کوچ نشینان قشقایی فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۶۷)

در همین دوران و با نفوذ انگلستان در ایران درگیری‌های بسیاری بین قشقایی‌های و نیروهای انگلیسی رخ داد. از جمله آنها باید به سیاست جدا نمودن افغانستان از ایران توسط انگلستان در دوران ناصرالدین شاه قاجار (۱۸۵۷م) و مقاومت قشقایی‌ها در برابر نیروهای انگلیسی که بوشهر را اشغال نموده بودند، اشاره نمود. (نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۸۲) صولت‌الدوله قشقایی در دوران مظفری مجدداً قدرت قشقایی‌ها را در پهنه فارس گسترش داد و در دوران محمدعلی شاه و استبداد صغیر به حمایت از مشروطه‌خواهان پرداخت و پس از آن برقراری امنیت مسیر تجاری بوشهر - شیراز را برعهده گرفت. رابطه خوب خاندان قوام با انگلستان و حمایت انگلیس از آنان موجب تیره شدن بیشتر روابط قشقایی‌ها با انگلستان و درگیری‌های متعددی گردید. (نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۱۱۵)

با آغاز جنگ جهانی اول علی‌رغم اعلام بی‌طرفی دولت ایران توسط رئیس‌الوزراء میرزااحسن‌خان مستوفی‌الممالک (آقا)، روس و انگلیس به مرزهای ایران تجاوز کرده و ایران را اشغال نمودند. تجاوز به جنوب ایران و اشغال بوشهر توسط انگلستان با مبارزات دلاوری‌های رئیس علی دلواری و هم‌زمانش همراه بود. با تشکیل نیروی پلیس جنوب با فرماندهی "سرپرسی سایکس" و برسمیت شناخته شدن آن توسط وثوق‌الدوله (۲۱ مارس ۱۹۱۷)، ضدیت قشقایی‌ها با حضور انگلیسی‌ها در ایران افزایش یافت و قشقایی‌ها به حمایت از آلمان پرداختند. مخالفت با حضور انگلیسی‌ها در ایران نهایتاً با حمله انگلیسی‌ها به طایفه درشوری و حمله تلافی جویانه سایر طوایف قشقایی به کاروانسرای خان‌زینان، محل استقرار پلیس جنوب، به جنگ با نیروهای انگلیسی و محاصره شیراز انجامید (نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۱۳۶) که جنگ‌های متعددی را موجب گشت.

^۱ هنری فیلد: "ساکنان شرق مازندران در اصل به ایل قشقایی تعلق دارند و اجداد آنها به دستور آغا محمدخان قاجار مجبور به ترک فارس و کوچ به سوی شمال شده‌اند." طایفه عبدالملکی معتقدند که اجداد آنها را آغامحمدخان قاجار ابتدا به شهریار و یکسال بعد به نور (در شمال) و آنگاه به کجور در مازندران کوچاند. آنها یکبار دیگر در سال ۱۲۶۵ه.ق مجبور به کوچ شدند و اینبار به سرزمین فعلی یعنی بین اشرف (بهشهر) و فرح‌آباد، کوچانده شدند تا در برابر تهاجم ترکمن‌ها از آن ناحیه محافظت نمایند. (کوچ نشینان قشقایی فارس، چاپ اول ۱۳۹۳، ص. ۴۱)

^۲ از اواسط دوران صفویه "اصفهان" و در دوران زندیه "شیراز" پایتخت ایران می‌باشد، اما قاجارها پایتخت را به تهران منتقل کردند که به استرآباد محل استقرار ایل قاجار نزدیکتر بود. یکی از دلایل تغییر پایتخت ایران از "شیراز" به "تهران" نیز حضور ایل قشقایی در پهنه فارس و تهدید همیشگی آنان برای قاجارها می‌باشد.

در دوران پهلوی اول، صولت‌الدوله قشقائی که تا پیش از این هم پیمان رضا شاه محسوب می‌شد و پسرش بعنوان نماینده در مجلس و به نوعی تبعید محترمانه در تهران حضور پیدا کردند. در این دوران صولت‌الدوله و پسرش دستگیر و زندانی شدند و قشقایی‌ها نیز از سیاست کنترل عشایر، خلع سلاح و تخته‌قاپوی اجباری در امان نماندند.

در جریان قیام عشایر جنوب که به قیام ملت شهرت یافت، عشایر منطقه جنوب از جمله قشقائی‌ها، ممسنی‌ها، بویراحمدی‌ها، تنگستانی‌ها، دشتسنانی‌ها و ... متحد شده و به جنگ با دولت پرداختند. پس از مدتی قشقایی‌ها به برخی خواسته‌های خود از جمله تعیین ملک منصورخان به ایلخانی قشقائی، که آخرین تعیین ایلخان از سوی حکومت مرکزی نیز محسوب می‌شود و آزادی صولت-الدوله قشقائی دست یافتند و از جنگ دست کشیدند. (نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۱۵۸)

علی‌رغم جنگ‌های متعدد قشقائی‌ها نهایتاً از نیروهای دولتی شکست خورده، ایلخان و کلانتران با نفوذ ایل به تهران تبعید و ایل مجبور به خلع سلاح، یکجانشینی، تعویض لباس سنتی، برچیدن سیاه چادر و ... گردید. صولت‌الدوله و پسرش ناصرخان که بعنوان نماینده مجلس در تهران حضور داشتند، پس از سلب مصونیت سیاسی، مجدداً دستگیر و زندانی شدند و در مهرماه ۱۳۱۱ خ صولت-الدوله در زندان قصر قجر درگذشت و به روایتی کشته شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضا شاه، ایلخانان تبعیدی به تهران، سریعاً به شیراز برگشته و ایل دوباره به کوچ‌نشینی بازگشت. خرسندی از برکناری رضاشاه با تلخی اشغال ایران توسط بیگانگان همراه بود. اشغال ایران توسط انگلستان در میانه جنگ جهانی دوم موجب جنگ‌های زیادی با نیروی‌های انگلیسی شد. مجدداً مسیر استراتژیک بوشهر - شیراز - اصفهان بعنوان مسیر اصلی ارسال تجهیزات و ادوات به روسیه جهت جلوگیری از شکست آن در برابر آلمان نازی، اهمیت فراوان یافت و عبور این مسیر از سرزمین‌های قشقایی محل منازعه با انگلستان گردید و قشقائی‌ها ضمن مقاومت در برابر آنان به حمایت از آلمان پرداخته و پنهانی روابطی با آنان برقرار ساختند که البته از چشم انگلیسی‌ها پنهان نماند و درگیری‌های بسیاری در پی داشت.

علی‌رغم رابطه خوب خوانین قشقایی (ناصرخان و خسروخان) با آمریکایی‌ها، در جریان ملی شدن صنعت نفت قشقایی‌ها نیز در کنار دکتر مصدق قرار گرفته و از ملی شدن صنعت نفت و کوتاه شدن دست انگلستان از ایران حمایت فراوان نمودند و بهمین علت نیز مورد نفرت انگلستان و عوامل وابسته به دربار قرار گرفتند.

پس از کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ خ، قشقایی‌ها بقصد حمایت از دکتر مصدق اقدام به اردو زدن نموده و ضمن خلع سلاح نمودن پاسگاه‌های منطقه، آماده حمله به شیراز شدند که بععل مختلف توفیقی در این امر نداشتند و بنا به همین دلایل دوباره مورد غضب دربار واقع شدند و سرکردگان قشقایی به خارج از کشور تبعید شدند. (نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۸۸، ص. ۲۲۳)

در تاریخ قشقایی مردان بسیاری آمده و رفته‌اند و هر یک در خور توان، موقعیت و دوره زمانی خود تأثیرات مثبت و بعضاً منفی بر ایل، منطقه و حتی کل کشور داشته‌اند. در این میان اما باید از پدر آموزش و پرورش عشایری ایران نام برد، مردی که تأثیری شگرف نه تنها بر ایل خود بلکه بر ایلات مجاور و جامعه کوچ‌نشین ایران گذاشت.

با آنکه از دوران پهلوی اول آموزش و پرورش عشایری در سیاست‌های دولت مرکزی قرار گرفت و دارالتربیه عشایری با همت مرحوم علی‌اصغر حکمت^۱ در مناطق مختلفی همانند ترکمن‌صحرا، خرم‌آباد، تهران و مناطق دیگر ایجاد شده بود اما بعلت عدم مطالعه کافی در ارتباط با طرح، سطحی بودن اقدامات، عدم آماده سازی بسترهای فرهنگی، اجتماعی و فیزیکی لازم، عدم آشنایی متولیان امور به زندگی و مقتضیات کوچ‌نشینی و ... با عدم مقبولیت عمومی در بین جامعه کوچ‌نشینی مواجه شده و توفیق چندانی نداشت.

با پایان جنگ بین‌الملل دوم، رقابت تسلیحاتی و ایدئولوژیک دو بلوک شرق و غرب، شروع جنگ سرد را رقم زد. هراس جامعه غرب از گسترش بنیادهای فکری کمونیستی در کشورهای توسعه نیافته، طرحی تحت عنوان اصل چهارم ترومن را در ایران به اجرا در آورد که گسترش سوادآموزی در میان ایلات و عشایر، قسمتی از آن طرح را تشکیل میداد.

در فضای ایجاد شده پس از جنگ جهانی دوم، محمد بهمن بیگی که خود از تیره بهمن بیگلو و از طایفه عمله قشقایی بود و طعم تلخ تبعید سران ایلات به تهران و تخته قاپو شدن عشایر را چشیده و تجربه همکاری با اصل چهارم را نیز داشت، با همتی راسخ در راه آموزش عشایر قدم گذاشت و با تحمل مشقات فراوان توانست آموزش پرورش عشایری را در ایل قشقایی و سایر ایلات همجوار راه‌اندازی کند و ضمن برقراری کلاس‌های عشایری، از داخل همین کلاس‌ها به آموزش و تربیت معلم‌های عشایری نیز پردازد. شاید به جرات بتوان گفت تأثیری که محمد بهمن بیگی بر ایل خود و البته بر جامعه ایلات ایران برجا گذاشت از خدمات بسیاری از ایلخانان برتر و ماندگارتر بود. با آنکه پیش از بهمن بیگی و از دوران پهلوی اول آموزش و پرورش در بین عشایر شکل گرفته بود اما به جرأت می‌توان ادعا نمود که عنوان پدر آموزش و پرورش عشایری، عنوانی شایسته برای وی می‌باشد.



از آثار بهمن بیگی می‌توان به "عرف و عادت در عشایر فارس"، "بخارای من، ایل من"، "به اجاقت قسم" و "اگر قره‌قاج نبود" اشاره نمود.

^۱ علی‌اصغر حکمت (۱۲۷۱-۱۳۵۹ خورشیدی) سیاست‌مدار و چندین دوره وزیر در دوران پهلوی اول و دوم (۱-در کابینه دوم ذکاءالملک (معرفی در ۱۳۱۲/۰۶/۲۶) وزیر معارف ۲-در کابینه جم وزیر فرهنگ (دوران تحول فرهنگی این وزارت خانه) ۳- ترمیم کابینه جم وزارت کشور ۴- در کابینه متین دفتری وزیر کشور ۵- کابینه سوم فروغی (۱۳۲۰/۰۶/۰۶) وزیر بازرگانی و پیشه ۶- ترمیم کابینه وزیر بهداشت)، ادیب، شاعر، نویسنده و مترجم معاصر ایرانی، نخستین رئیس دانشگاه تهران و بنیان‌گذار کتابخانه ملی ایران در مقام وزیر فرهنگ و معارف وقت و بنیان‌گذار نشریه فروغ تربیت

حتی امروزه با تغییرات فراوان در آموزش و پرورش عشایری و ساخت مدارس عشایری در بسیاری از نقاط، هنوز در برخی از بیلاقات و قشلاقات عشایری چادرهای سفید همانند گذشته نشانه مدارس عشایری می‌باشند.



چادر مدرسه عشایری
(فراشبند - فارس)

وقتی درباره حوزه فارس و حضور ایل بزرگ قشقایی در این منطقه صحبت می‌شود، باید از ایل خَمَسَه فارس نیز یاد کرد.

این ایل نمونه بارز اتحادیه سیاسی طوایف مختلف در جهت افزایش امنیت برای اعضای ایل و برقراری توازن قوا در مقابل یک ایل قدرتمندتر می‌باشد.

میرزا حسن فسائی در "فارسنامه ناصری" تشکیل اتحادیه ایلی خَمَسه فارس را در سال ۱۲۷۸ ه.ق (۱۲۴۱ خ) و در زمان ناصرالدین شاه قاجار ذکر کرده است.

در دوران ناصری، «قوام‌الملک شیرازی» از نوادگان «حاج ابراهیم خان کلانتر»^۱، بعنوان حکمران فارس در شیراز انتخاب می‌شود. در این دوران افزایش نفوذ و قدرت قشقایی‌ها در حوزه جنوب و فارس و همچنین تأمین امنیت مسیر بوشهر - شیراز، موجب نگرانی حکومت مرکزی شده بود و درگیری‌های بسیاری با حاکمان منصوبه توسط قاجاریه که غالباً از خاندان قوام‌الملک بودند، را در پی داشت. رابطه خوب خاندان قوام با انگلیسی‌ها و در مقابل دشمنی قشقایی‌ها با انگلیسی‌ها خود از عوامل درگیری دائمی قشقایی‌ها با خاندان قوام‌الملک محسوب می‌گردد. قشقائی‌ها همچنین خیانت حاج ابراهیم خان کلانتر (جد خاندان قوام‌الملک) به لطفعلی خان زند را فراموش نکرده و همواره بعنوان دشمنان قدرتمند خاندان قوام‌الملک محسوب می‌شدند.

بنا به این دلایل قوام‌الملک شیرازی با پشتیبانی حکومت قاجاریه و با کمک نفوذ محلی خانوادگی خود، اقدام به تشکیل اتحادیه ایلی جدیدی در حوزه فارس بنام «خَمَسَه فارس» نمود.

لذا ۵ ایل نسبتاً کوچک‌تر و کم‌قدرت‌تر (به نسبت ایل قشقایی) که در منطقه فارس حضور داشتند، در کنار هم قرار گرفته و اتحادیه‌ای را تشکیل دادند که «خَمَسه» نام گرفت. این اتحادیه امنیت را برای این ۵ ایل متحد شده در برابر قشقایی‌ها (خصوصاً در مواردی همانند درگیری‌های بر سر مراتع و چراگاه‌ها) فراهم می‌آورد. این ایل همچنین قدرت جدیدی در حوزه فارس ایجاد کرده که تلاش می‌نمود تا توازن قوا را در حوزه فارس برقرار نماید و بدینوسیله جلوی افزایش نفوذ و قدرت ایل قشقایی در منطقه گرفته شود.

این ۵ ایل (طایفه) عبارتند از: اینانلو، بهارلو، نفر، بصری و عرب

^۱ حاج ابراهیم خان کلانتر یا همان حاجی ابراهیم اعتمادالدوله پسر حاج هاشم شیرازی (کلانتر محلات حیدری نشین شیراز)، کلانتر فارس در دوران کریم‌خان زند که بعدها با بستن دروازه‌های شیراز و جلوگیری از ورود لطفعلی خان زند (آخرین پادشاه زندیه) به پشت حصار شیراز، عملاً شیراز و جنوب ایران را به آغامحمدخان قاجار تسلیم نمود و بدین ترتیب نقش بسیار مهمی در سقوط زندیه و بقدرت رساندن قاجاریه بازی نمود، برخی از نویسندگان از وی با عنوان "تاجبخش" قاجاریه یاد میکنند. خاندان اعتمادالدوله در دوران فتحعلیشاه قدرت فراوان یافتند که همین امر موجب بدگمانی شاه و کشته شدن وی و بسیاری از خویشانش شد. اما دیری نپایید که "علی اکبرخان" یکی از پسران بجای مانده وی قدرت گرفته و به کلانتری فارس منصوب گشت. (برگرفته شده از: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی - مدخل: ابراهیم کلانتر)

"سال بعد کوکب اقبال اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان بزوال رسید، بسعابت اصداد حساد با برادران و اولاد مکفوف البصر و معدوم الاثر آمد، چون آل برمک برهیچیک ایفا نرفت." (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۲)

عموماً پادشاهان قاجاری خود را مدیون این خاندان می‌دانستند.

این پنج ایل که بعنوان طوایف ایل خمسه فارس از آنها یاد می‌شود، فاقد هرگونه پیشینه پدرتباری و یا اسطوره‌ای مشترک می‌باشند و برخلاف سایر ایلات، ایل خمسه فارس دارای ساختار اجتماعی - سیاسی هرمی نمی‌باشد و تنها در گذشته در راس ایل، ایلخان (در دوران قاجار خاندان قوام و بعدها ماموران حکومتی) قرار داشت و سران هر پنج طایفه زیر نظر وی بودند. البته هریک از طایفه‌های پنج‌گانه دارای سلسله مراتب ایلی خود بصورت مجزا می‌باشند.

مذهب:

تمامی طوایف ایل خمسه فارس مسلمان و پیرو مذهب شیعه می‌باشند.

زبان:

بر خلاف اتحادیه‌های ایلی بزرگ همانند بختیاری‌ها و قشقایی‌های که دارای زبان مشترک غالب هستند، این اتحادیه ایلی از ۳ ایل ترک زبان، یک ایل فارس زبان و یک ایل عرب زبان تشکیل شده است.

از مجموع این ۵ طایفه، طوایف «اینانلو»، «بهارلو» و «نفر» ترک زبان هستند. طایفه (ایل) باصری، فارس زبان و طایفه عرب خمسه، عرب زبان می‌باشند.

البته زبان فارسی تأثیر زیادی بر زبان در این ایل داشته و دایره واژگان مشترک زیادی مابین زبان‌های ترکی - فارسی و عرب - فارسی در بین این ایل وجود دارد.

پراکندگی:

اگر منطقه حضور ایل قشقایی یعنی غرب (از جنوب غرب تا شمال غرب) استان فارس را در نظر بگیریم، منطقه حضور ایل خمسه بموازات آن در شرق و جنوب شرقی استان فارس می‌باشد.

بیلاقیات ایل خمسه در شرق و شمال شرق استان مناطقی همچون اقلید، آباءه، مرودشت و ... و مناطق قشلاقی آنها در حدود شهرستان‌های لار، جهرم، استهبان، نیریز، فسا، داراب و ... می‌باشد.

۵ طایفه (ایل) تشکیل دهنده ایل خمسه فارس:

(۱) اینانلو (ترک زبان)^۱

(۲) بهارلو (ترک زبان)^۲

^۱ اصل این ایل از ایلات ترکستان است که در زمان سلاطین مغول به فارس آمده، توقف نموده‌اند و در بیشتر اوقات چندین هزار نفر لشگر سواره و پیاده از ایل اینانلو در رکاب سلاطین خدمت نموده‌اند. قشلاق ایل اینانلو یعنی جای زمستانه آنها بلوک خفر و داراب و فسا و بیلاق آنها رامجرد و مرودشت است. " (فارسنامه ناصری، چاپ پنجم ۱۳۹۲، ص. ۱۵۷۳)

^۲ چون زبان همه تیره‌های آن ترکی است باید اصل آنها، از ایلات ترکستان باشد که در زمان سلاطین سلجوقی و سلاطین مغول به ایران آمده، در فارس توقف نموده‌اند چنانکه تا کنون یک طایفه از ایلات ترکمان دشت خوارزم را «بهارلو» گویند. قشلاق این ایل صحرای ایزدخواست لارستان و جلگه داراب و بیلاق آنها نواحی رامجرد و مرودشت و کمین بود چندین سال است از نواحی داراب حرکت نکرده، در زمستان و تابستان در چادرهای سیاه در کنار رودخانه‌های داراب منزل دارند. " (فارسنامه ناصری، چاپ پنجم ۱۳۹۲، ص. ۱۵۷۷)

طوایف اینانلو (اینالو) و بهارلو ترک‌زبان بوده و تاریخ دقیقی از حضور آنها در منطقه فارس در دسترس نمی‌باشد ولی به احتمال زیاد بخشی از ایل شاهسون بوده‌اند که در دوران صفویه به استان فارس کوچیده‌اند. امروزه تقریباً تمامی گروه‌های اینالو و بهارلو در فارس و در جنوب دریاچه بختگان (نیریز، استهبان، داراب) یکجا نشین شده‌اند.

۳) نفر (ترک زبان)

۴) باصری (فارس زبان)

نظرات در مورد ایل باصری بسیار متفاوت می‌باشد. برخی همانند "هنری فیلد" و "ولادمیر مینورسکی" آنها را ترک، گروهی از جمله "جیمز موریه" و خانم "آن لمپتون" آنها را عرب و بسیاری دیگر همانند "میرزا حسن فسایی"، "فردریک بارث" و "پیروبرلینگ" آنها را فارس می‌دانند. بر همین اساس گروه آخر ایل باصری یا پاساری اهل پاسارگاد را از بازماندگان یکی از ده قبیله اصلی پارس‌ها به نام پاسارگادائی^۱ و از بقایای نژاد پارسی می‌دانند.

باصری‌ها ایلی پارسی‌زبان^۲ و از مجموعه اتحاد ایلی خمسه فارس می‌باشد که به دو شاخه اصلی «علی میرزایی» و «ویسی» تقسیم می‌شود.

اکثر طوایف ایل باصری یکجا نشین شده‌اند و تنها بخشی نه چندان بزرگ از ایل باصری کوچ‌نشین هستند. قلمروی گرمسیری (قشلاق) ایل باصری منطقه لارستان در جنوب استان فارس و قلمروی سردسیر (بیلاق) آنان شمال استان فارس و اطراف اقلید می‌باشد^۳. باصری‌ها به خاطر قالی‌ها و گلیم‌های خود شهرت زیادی دارند.

«فردریک بارث» که تحقیق بسیار جامعی در مورد ایل باصری انجام داده است، در کتاب "ایل باصری" می‌گوید:

"باصری‌ها ایلی پارسی زبان هستند و بخشی از آن‌ها در روزگار کهن از خراسان به فارس مهاجرت کرده‌اند. باصری‌های اولیه به دو دسته بومی فارس (از نسل علی میرزا شاخه علی‌میرزایی) و مهاجران خراسان (از نسل ویس شاخه ویسی) تقسیم می‌شوند."

¹ pasargadai

^۲ البته تمامی طوایف ایل باصری فارس زبان نیستند و ۲ طایفه عرب زبان (علی شاه قلی و حنایی) و گروهی نیز ترک زبان (شکاری، آل‌قلی، سروستانی، ایلخاص، ...) می‌باشند.
^۳ "قشلاق آنها بلوک سروستان و کربال و کوار و بیلاق آنها بلوک ارسنجان و کمین است. از زمان دولت صفویه حکومت و ضابطی این ایل، ضمیمه حکومت ایل عرب بود و چون نوبت ضابطی به میرمهدی خان عرب شیبانی رسید، او را دو نفر پسر بود حکومت ایل عرب را به میرسلیم خان که پسر بزرگ او بود واگذاشت و ضابطی ایل باصری را به میرشفیع خان پسر دیگر خود سپرد و بعد از وفات او پسرش محمد تقی خان باصری ضابط این ایل گردید و او را چهار نفر پسر بود: احدخان باصری، علی‌خان باصری، محمدخان باصری، محمودخان باصری و ضابطی این ایل به محمود خان قرار گرفت و سالها گذرانید و در سال ۱۲۷۹ وفات یافت و بعد از او ضابطی باصری از خانواده خوانین باصری و عرب بیرون رفت" (فارسانامه ناصری. چاپ پنجم ۱۳۹۲، ص. ۱۵۷۶)

۵) عرب خمسه^۱ (عرب زبان)

عرب خمسه خود از دو گروه عرب شیبانی و عرب جباره تشکیل شده است که عرب زبان می‌باشند و به احتمال بسیار زیاد پس از ورود اسلام به ایران و در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس از عربستان، نجد، عمان و یمن به ایران کوچانده شده‌اند. گروه‌های عرب خمسه در استان فارس از حوالی لارستان در جنوب تا اطراف اقلید در شمال حضور دارند.

المثنی ابن حارثه شیبانی از پیش قراولان فتح ایران است که در وقایع پس از ضعف عباسیان به اتفاق طایفه خزاعی به حمایت از طاهر ذوالیمینین برخاسته و به تشکیل حکومت طاهریان در خراسان کمک نمودند.

عرب جباره (که عرب کوچی نیز نامیده می‌شود) خود را از نوادگان جابر بن عبدالله انصاری از صحابه حضرت پیامبر (ص) می‌دانند که در اوایل حکومت صفویه به ایران وارد شده و در مناطق مرکزی ساکن شده‌اند.

۶) طوایف جدید

همانگونه در بالا عنوان شدن، میرزا حسن فسایی از ۵ ایل در قالب ایل خمسه یاد می‌کند اما در سالهای اخیر از دو طایفه «گردشولی» و «عبدالحسینی» نیز در زمره این ایل نامبرده شده است.^۲



استان فارس

^۱ "بباید دانست که ایل عرب فارسی، جماعتی از اعراب بادیة نجد و عمان و یمامه عربستانند که در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، بلکه از صدر دولت علیه اسلام دامت شوکتها، برای تسخیر مملکت فارس و نظم نواحی آن با عیال و مواشی آمده، به عادت خود در چادرهای سیاه زمستانه و تابستانه در دشت و کوهستان آمد و شد کنند قشلاق آنها نواحی بلوک سبغه و رودان و احمدی است و بیلاق آنها سردسیرات مانند بلوک بوانات و قونقری و سرچاهان باشد و مسافت میانه بیلاق و قشلاق آنها نزدیک به ۱۰۰ فرسخ است و زبان این گروه برای زیادتی تحریف و تحصیف کلمات، از عربی بیرون رفته و به فارسی و ترکی و لری نرسیده و جز لهجه عربی برای آنها باقی نمانده است." (فارسانامه ناصری، چاپ پنجم ۱۳۹۲، ص. ۱۵۷۸)

^۲ (طایفه ایلخاص باصری، چاپ اول ۱۳۹۰، ص. ۵۷)

بلوچ‌ها از اقوام ایرانی هستند که عمدتاً در جنوب شرق و شرق کشور، در استان سیستان و بلوچستان سکونت دارند.



سیستان و بلوچستان با بیش از ۱۸۷ هزار کیلومتر مربع مساحت دومین استان پهناور کشور می‌باشد.

بخش شمالی استان یعنی اطراف زابل، جلگه‌ای ناشی از رسوبات رود هیرمند^۱ (هلمند) است، که سیستان نامیده می‌شود. امروزه بخش‌های عمده‌ای از سرزمین سیستان باستانی در کشور افغانستان واقع شده است.

بخش‌های جنوبی این استان از شمال زاهدان به سمت جنوب، بلوچستان را تشکیل می‌دهد. بخش‌های بزرگی از بلوچستان بعلت ضعف و فساد حکام قاجار در این دوران توسط استعمار پیر انگلستان از ایران جدا شد.

استان سیستان و بلوچستان

بیشتر این بخش‌های جدا شده از ایران (سیستان و بلوچستان)، امروزه در مرزهای سیاسی کشورهای افغانستان (ایالات هلمند و نیمروز) و پاکستان (ایالت بلوچستان) قرار دارند.



ولایت نیمروز
افغانستان



ولایت هلمند
افغانستان



ایالت بلوچستان
پاکستان

^۱ لغت‌نامه دهخدا: هیرمند، [م] (مُرکَب) آتش پرست که ملازم آتش باشد. مُرکَب از هیر به معنی آتش + مند به معنی صاحب و دارای از هیرمند در اوستا بنام رود هَتیتومنت (Haētumant) یاد شده است.

وندیداد-فرگرد اول: "یازدهمین سرزمین و کشور نیکی که من -هورامزدا- آفریدم؛ «هیرمند» را یومندقره‌مند بود." (اوستا (کهن ترین سرودهای ایرانیان)، چاپ دهم ۱۳۸۵، ص. ۶۶۲)
"هیرمند را یومندقره‌مند - که خیزابهای سپید برانگیزد و سرکشی کند - به سوی آن روان شود و بدان فروریزد." (اوستا (کهن ترین سرودهای ایرانیان)، چاپ دهم ۱۳۸۵، ص. ۴۹۷)

ایران دارای بیش از ۱۸۰۰ کیلومتر مرز مشترک با کشورهای افغانستان (حدود ۹۴۵ کیلومتر)^۱ و پاکستان (حدود ۹۰۹ کیلومتر)^۲ می‌باشد که در حدود ۱۲۰۰ کیلومتر از این مرزها در استان سیستان و بلوچستان واقع شده است. «کوه ملک سیاه» نقطه مشترک مرزی بین سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان در شمال زاهدان می‌باشد. منتهی علیه جنوبی این استان دریای مکران یا عمان می‌باشد که تنها بندر اقیانوسی ایران، بندر چابهار در ساحل آن واقع شده است. مرزهای آبی ایران امروز در این استان در حدود ۳۳۰ کیلومتر می‌باشد که مستقیماً به آنها آزاد مرتبط می‌باشند.

سیستان و بلوچستان، استانی باستانی با ریشه‌های اسطوره‌ای و تاریخی می‌باشد و موقعیت خاص جغرافیایی این استان باعث شده تا طبیعتی منحصر بفرد داشته باشد.

همانگونه که مصر هدیه نیل است و همانگونه که تمدن‌های باستانی بین‌النهرین به علت وجود دو رود دجله و فرات و خاک آبرفتی و حاصلخیز آندو بوجود آمدند و همانگونه که تمدن در هند به دو رودخانه سند و گنگ وابسته است، سیستان را نیز باید هدیه هیرمند دانست. جدای از آثار بسیار کهن و باستانی که نشان از تمدن پیشرفته منطقه می‌دهد، در آثار بجا مانده از صدر اسلام نیز از سیستان با عنوان "انبار غله اسلام" یاد شده است که یادآور شکوفایی کشاورزی و اقتصادی این منطقه می‌باشد. اما کم آبی‌های ناشی از احداث سد کجکی بند بر روی رود هیرمند در افغانستان و کم بارانی سال‌های اخیر موجب خشک شدن دریاچه باستانی هامون^۳ (کیانسه^۴) و خشکسالی منطقه بخصوص در بخش‌های شمالی استان شده است.

تندبادهای متعددی همانند باد صد و بیست روزه سیستان، باد گاوکش^۵ (باد هفتم)، باد نامبی^۶ و ... از مهم‌ترین عوامل اقلیم منطقه می‌باشند که بر زندگی مردمان منطقه تأثیری زیادی گذاشته‌اند. باد صد و بیست روزه سیستان از اواسط اردیبهشت شروع و تا اواسط شهریور ادامه می‌یابد و در جهتی شمالی (شمال‌غربی) - جنوبی، نیمه استان خراسان رضوی، خراسان جنوبی و بخش‌های شمالی استان سیستان و بلوچستان را با سرعتی در حدود ۸۰ تا ۱۰۰ کیلومتر بر ساعت، در هم می‌نوردد. مردمان این منطقه از سالیان کهن به مهار این نیروی عظیم همت گماشته‌اند و با آسبادهای خود این نیروی ویرانگر را برای آرد کردن گندم بکار گرفته‌اند. تعدد آسبادهای در این مناطق خود گواهی بر حاصلخیزی منطقه در ادوار گذشته می‌باشد.

^۱ مرز ایران و افغانستان از «دهانه ذوالفقار»، نقطه مرزی مشترک بین سه کشور ایران، افغانستان و ترکمنستان در شمال شروع و تا کوه «ملک سیاه» در جنوب، نقطه مرزی مشترک سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان امتداد دارد.

^۲ مرز ایران و پاکستان از «ملک سیاه»، نقطه مرزی مشترک بین سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان در شمال شروع و تا «خلیج گواتر» در جنوب در کرانه اقیانوس هند امتداد می‌یابد.

^۳ امروزه سه دریاچه هامون در سیستان قرار دارند هامون صابری، هامون پوزک و هامون هیرمند که در هزاره‌های گذشته بصورت دریاچه‌ای واحد بوده‌اند. هامون پس از دریاچه مازندران و دریاچه ارومیه، سومین دریاچه بزرگ ایران است که متأسفانه بعلی همچون رعایت نشدن حق آبه آن توسط افغانستان و خشکسالی‌های اخیر، در حال خشک شدن می‌باشد. هامون جازموریان نیز دریاچه یا تالاب دیگری است که در مرز استان‌های سیستان و بلوچستان و کرمان واقع شده است.

^۴ در متون دینی زرتشتی از دریاچه «کیانسه» یاد شده است که آن را همان هامون می‌دانند.

^۵ «در بُندِ هِشِن آمده است که نطفه زردتشت در دریای کیانسه نگهداری می‌شود و در پایان هزاره زردشت، دختری بنام "نامی‌بد" در آب دریا آب‌تنی خواهد کرد و از نطفه زردشت بارور خواهد شد و "اوشیدر" به دنیا خواهد آمد. در پایان هزاره اوشیدر، دختری دیگر به نام "وه‌بد" همچنان به آب خواهد رفت و از او "اوشیدرماه" زاده خواهد شد و در پایان هزاره اوشیدرماه دختری بنام "اردبد" به همانگونه "سوشیانس" [پیامبر آخرین] را خواهد زاد." (پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ دهم ۱۳۹۳، ص. ۲۰۱)

^۶ "باد گاوکش، بادی است که از جهت شمال شرقی می‌وزد و آورنده باران‌های سنگین نیز هست." (هشت گفتار باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان، چاپ اول ۱۳۷۴، ص. ۴۶)

^۷ "نامبی (شرجی): این باد در جریان تمام سال از جهت جنوب می‌وزد و از آنجا که از سوی دریا می‌آید به تعدیل آب و هوا کمک می‌کند." (هشت گفتار باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان، چاپ اول ۱۳۷۴، ص. ۴۶)



مجموعه آسبادها
(نشتیفان - خراسان)

کتیبه داریوش هخامنشی در بیستون^۱ مهمترین سند باستانی می‌باشد که در آن از «مکا» و همچنین «زرکا» (زرنگ) بعنوان ساتراپی‌های شاهنشاهی ایران در دوران هخامنشی نام برده شده است. منطقه مَکا یا مَکوران^۲ که مکران نیز خوانده می‌شود، بلوچستان را شامل می‌شود که در گذشته گستردگی آن تا رود سند، مرز طبیعی و تاریخی ایران و هند، ادامه داشته است. سیستان^۳ که بصورت‌های سکستان، سجستان و سگزستان نیز آمده است، نام قدیم زرنگ یا زرنج می‌باشد. از این منطقه به اسم «نیمروز»^۴ و^۵ نیز یاد شده است.

^۱ کتیبه یا سنگ‌نبشته بیستون (بغستان بیهیستان بیستون = جایگاه خدایان) در نزدیکی شهر کرمانشاه بر دامنه کوه بیستون، یکی از مهمترین و مشهورترین متون تاریخی دوران هخامنشیان است که در متنی سه زبانه (پارسی باستان، ایلامی و بابلی)، داریوش هخامنشی ضمن معرفی خود و دودمانش، به معرفی ساتراپی‌ها پرداخته و وقایع بعد از مرگ کمبوجیه، شرح پیروزی خود بر بردیای دروغین یا همان گوماته مغ و سرکوب و به بند کشیدن یاعیان را شرح می‌دهد. متن کتیبه بیستون توسط محققانی مختلفی مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت و نهایتاً «سیر هنری راولینسون»، دیپلمات و شرق‌شناسی انگلیسی موفق به خواندن آن شد. این سنگ‌نبشته شامل نگاره نقش برجسته‌ای از داریوش هخامنشی که پای چپش را بر روی سینه گنومات نهاده و دست راست را به نشانه ستایش اهورا مزدا بالا برده است و شورشیان دربند نیز در برابر او به صف ایستاده‌اند، نیز می‌باشد. "بند ۶ - داریوش شاه گوید: این [است] که از آن من شدند به خواست اهورا مزدا من شاه آنها بودم. پارسا (پارس)، اوجا (ایلام)، بایروش (بابل)، آنورا (آشور)، ازیبا (عربستان شمالی)، مودرایا (مصر)، درایا (فینیقی‌ها)، اسپاردا (سارد و لیدی)، یونا (یونان)، مادا (ماد)، آرمینا (ارمنستان)، کاتپادوکا (کاپادوکیه)، پرتوا (پارت‌ها)، زَرَکا (زرنگ سیستان)، هرتوه (هرات)، باختیش (بلخ)، سوگودا (سغد)، گذارا (کندهار)، سکا (سکاها، مردمان میان دریاچه خوارزم و دریای کاسپین)، ثنا گوش (دره رود هیرمند)، هروتیش (رخج)، مَکا (مکران و عمان) روی هم رفته ۲۲ شهربانی."

^۲ makoran

^۳ معرب از: سگ، سک، سکه (قوم سکا) + ستان، پسوند مکان - لغت نامه دهخدا

^۴ در اوستا از نیمروز نام برده شده است (اوستا (کهن ترین سرودهای ایرانیان)، چاپ دهم ۱۳۸۵، ص. ۶۶۷) اما نشان واضحی که این واژه در اوستا دلالت بر منطقه سیستان داشته باشد، وجود ندارد.

^۵ در برخی منابع قدیمی از منطقه سیستان، با نام «نیمروز» یاد شده است که با گاهشماری ایرانی و نجوم پیوند دارد.

در تاریخ سیستان، علت نامیده شدن این منطقه به «نیمروز» را قرارگفتن آن در مرکز جهان و محوریت آن در تقسیم جهان می‌داند.

"حکما عالم جهان را بخشش کردند بر آمدن و فروشدن خورشید به نیمروز، و حد آن چنان باشد که از سوی مشرق از آنجا که خورشید به کوتاه‌ترین روز برآید، و از سوی مغرب از آنجا که خورشید به درازترین روزی فرو شود و این علم به حساب معلوم گردد." (تاریخ سیستان، چاپ سوم ۱۳۹۲، ص. ۶۶)

پس عبارتی دیگر نیمروز در مرکز جهان باستان قرار دارد. جالب آنکه ترجمه این واژه به عربی «نصف‌النهار» خواهد بود که خود به معنای عبور خط (مدار نیم دایره‌ای) فرضی مابین دو قطب شمال و جنوب است که بصورت قراردادی کره زمین را به دو بخش تقسیم می‌نماید. پس می‌توان نتیجه گرفت نصف‌النهار دنیای باستان (حداقل در گاهشماری ایرانی)، نیمروز یا سیستان بوده است.

"سیستان در کتب جغرافی‌نویسان قدیم «نیمروز» نامیده شده است. زیرا زرتشت دریافته بود که نصف‌النهار (نیمروز) از آنجا می‌گذرد و نیمکره شمالی، زمین را از دریاها به دو بخش مساوی جدا می‌سازد. از این رو، دانشمندان ایرانی، این منطقه را پس از زرتشت به نام نیمروز خواندند." (افشار سیستانی، مقالات ایرانشناسی، ۱۳۶۹، ص. ۴۶۲)

^۶ برخی معتقدند که «گنگ‌دژ» در نیمروز قرار داشته است. گنگ‌دژ، شهر اسطوره‌ای است که سیاوش در شرق ایران بنا نهاده بود (البته در مورد یکی بودن گنگ دژ و سیاوش گرد اختلاف نظرات بسیاری وجود دارد). و در دین زرتشت از اهمیت بالایی برخوردار است. پشتون یکی از جاویدانان دین زرتشتی (برادر اسفندیار شاهزاده مقدس ایرانی که بدست رستم کشته شد). در گنگ‌دژ به سر می‌برد و در پایان هزاره زرتشت با صد و پنجاه نفر از مردان پرهیزگار از سوی گنگ‌دژ خروج می‌کند. همچنین در متن‌های پهلوی، کیخسرو پس از سپردن پادشاهی به لهراسب به گنگ دژ می‌رود.

در آبان یشت (کرده چهاردهم و پانزدهم) به گنگ‌دژ اشاره شده است. هنگامی که توس از آن‌ها طلب نیرومندی، تندرستی و کامیابی در نبرد با پسران ویسه (ویسه از سرداران تورانی است که مهم‌ترین پسرش افراسیاب می‌باشد، که جنگ‌های بسیاری با ایرانیان نمود.) می‌نماید.

"در عهد اسلام کلمهٔ زرنج^۱ نام مرکز ولایت سجستان بود و آن را گاه مدینهٔ سجستان نیز می‌نامیدند." (تاریخ ایران (بعد از اسلام)، چاپ شانزدهم ۱۳۹۴، ص. ۵۱۵)

سیستان زادگاه «گرشاسب»^۲ پهلوان اسطوره‌ای و «رستم دستان» آفتاب سپیده دم ایران می‌باشد و بنای آن هم به گرشاسب نسبت داده شده است.^۳ واژهٔ سیستان خود برگرفته شده از نام اقوام آریایی سکاها می‌باشد.

«یعقوب لیث صفار» اولین فرمانروای ایرانی پس از اسلام که اقدام به احیای مجدد زبان فارسی نمود، نیز از این دیار برخاسته است.

اما بلوچستان نیز در ادبیات و تاریخ ایران زمین سابقه‌ای طولانی دارد.

بیش از هزار سال پیش در قرن چهارم، حکیم طوس از قوم بلوچ در شاهنامه نام برده و از آنها بعنوان بخشی از سپاه ایران یاد می‌کند و میدانیم که در زمان وی بیش از ۱۰۰۰ سال از گردآوری خدای نامک ها میگذشته است، که وی اقدام به نظم در آوردن آن نموده است.

گزين کرد از آن نامداران سوار	دليران جنگي ده و دو هزار	سپرور پياده ده و دو هزار	گزين کرد شاه از در کارزار
هم از پهلوی و پارس و کوچ ^۴ و بلوچ	ز گيلان جنگي و دشت سروچ	از ايران هر آنکس که گو زاده بود	دلير و خردمند و آزاده بود

همچنین در کتاب «حُدودالعالم من المشرق الی المغرب» از قرن چهارم هجری نیز به "بلوص" که معرب بلوچ می‌باشد، اشاره شده است.

یاقوت حَمَوِي نیز در «معجم البلدان» به بلوچ اشاره کرده است.

"بلوص [ب] با صاد بی نقطه (بلوچ) نام تیره‌ای مانند کردان هستند در سرزمینی گسترده میان فارس و کرمان که بلوچستان بدیشان شناخته شود. مردمی با شمار فراوان و سخت کوشند و در دامنه کوه‌های قفص زندگی کنند." (مُعْجَم البلدان (ج ۱)، چاپ اول ۱۳۸۰، ص. ۶۳۱)

^۱ "مرا این کامیابی ارزانی دارد که من بر پسران دلیر خاندان ویسه در گذرگاه «خُشْتَرُوسوک» بر فراز «کنگ» بلند و آشون پیروز شوم؛ که من سرزمین‌های تورانی را براندام - و اردویسور آناهیتا وی را کامیابی می‌بخشد." (اوستا (کهن ترین سرودهای ایرانیان)، چاپ دهم ۱۳۸۵، ص. ۳۰۷)

^۲ "پسران ویسه در گذرگاه «خُشْتَرُوسوک» بر فراز «کنگ» بلند و آشون، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند برای آناهیتا قربانی می‌کنند تا بر توس پهلوان جنگاور پیروز شوند - و اردویسور آناهیتا آنها را کامیابی نبخشد." (اوستا (کهن ترین سرودهای ایرانیان)، چاپ دهم ۱۳۸۵، ص. ۳۰۷)

^۳ "لفظ زرنج ظاهراً منسوب بود به کلمهٔ زریه یا زره به معنی دریا و در واقع ولایت سیستان در قدیم بسبب وفور آب و وجود رود هیرمند و رود خاش و رود فراه و هارود و بعضی رودهای دیگر و همچنین بعثت دریاچه‌های متعدد مانند دریای هامون و گودها و باتلاق‌های بزرگ و کوچک متعدد که داشت سرزمین منسوب به زره یا کشور دریایا خوانده می‌شد." (تاریخ ایران (بعد از اسلام)، چاپ شانزدهم ۱۳۹۴، ص. ۵۱۵)

^۴ گرشاسب ابر پهلوان ایرانی و جد اعلای رستم می‌باشد. در اساطیر ایرانی آمده است که گرشاسب در خواب می‌باشد. در آخرالزمان ضحاک خود را از بند آفریدون در کوه دماوند رها کرده و به فتنه و آشوب در زمین می‌پردازد. در این زمان گرشاسب به فرمان اهورمزدا از خواب بیدار شده با ضحاک به جنگ برمیخیزد و سر این دیو را با گرز خویش می‌کوبد. (پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ دهم ۱۳۹۳، ص. ۲۳۸)

^۵ مؤلف تاریخ سیستان، بنا کردن سیستان را به "گرشاسب" نسبت می‌دهد. (تاریخ سیستان، چاپ سوم ۱۳۹۲، ص. ۴۹)

^۶ بسیاری معتقدند، «کوچ‌ها» که در شاهنامه از آنها در کنار «بلوچ» نام برده شده است همان قفص‌ها هستند که در اسناد تاریخی از آنها یاد شده است.

"بلوص [ب] با صاد بی نقطه (بلوچ) نام تیره‌ای مانند کردان هستند در سرزمینی گسترده میان فارس و کرمان که بلوچستان بدیشان شناخته شود. مردمی با شمار فراوان و سخت کوشند و در دامنه کوه‌های قفص زندگی کنند." "قفص‌ها (کوچ‌ها) که نیز مردمی سخت نیرومندند و یاد خواهند شد، از کسی جز این بلوچ‌ها نمی‌هراسند. مردمی چادر نشین و چاربا دارند لیکن امین هستند مانند قفص‌ها راهزنی و آدمکشی نمی‌کنند و به کسی آزار نرسانند." (مُعْجَم البلدان (ج ۱)، چاپ اول ۱۳۸۰، ص. ۶۳۱)

"کرمان را از دو سو دو سرزمین فراگرفته است، «قفص» از سوی دریا و «خبیص» (منظور از خبیص همان شهداد فعلی در شرق کرمان است.) از سوی بیابان." (مُعْجَم البلدان (ج ۲)، چاپ اول ۱۳۸۰، ص. ۲۶۹)

این حوقل: "جبال قفص محدود است از جنوب به دریا ... گویند در این جبال هفته طایفه هستند و هر طایفه را رئیسی است و آنان از نژاد و قبیلهٔ اکراد به شمار می‌آیند."

هرتسفلد^۱ معتقد است بلوچ از واژه مادی «برازا واچیا» به معنی «فریاد بلند» گرفته شده است اما گروهی دیگر اعتقاد بر آن دارند که بلوچ از ترکیب واژه «بل» که همان «پهل» است بمعنی پهلوان و «اوچ» (در اوستا) از «اوز» بمعنی بلند گرفته شده است و بفهوم «پهلوان بُرز و بلند بالا» می‌باشد.

از آثار بسیار مهم باستانی در این استان باید از تمدن شهر سوخته، با قدمتی بیش از ۵۰۰۰ سال یاد کرد. شهر شاهی دهانه غلامان از دوران هخامنشی، آتشکده کرکویه و کوه خواجه یادگار دوران اشکانی و ساسانی می‌باشند.



کوه خواجه

(زابل - سیستان و بلوچستان)

Ali Chorasghi

^۱ ارنست امیل هرتسفلد (Ernst Emil Herzfeld) (۱۸۷۹م - ۱۹۴۸م) باستان‌شناس و ایران‌شناس آلمانی، کاوشگر تخت جمشید و پاسارگاد (مشهد مادرسلیمان) - از اعضای انجمن آثار ملی ایران - لیسانس معماری و دکترای فلسفه

"وی از سال ۱۹۰۳م در خاور نزدیک و خاورمیانه و نیز در طول جنگ‌های اول و دوم جهانی به کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران، بین‌النهرین و سوریه مشغول بود و با هیأت اعزامی به نینوا برای کشفیات باستان‌شناسی و تاریخی اعزام گردید. هرتسفلد در سال ۱۹۲۰م کرسی استادی جغرافیای تاریخی مشرق زمین در دانشگاه برلین را به دست آورد و به طور هم‌زمان به تدریس در رشته زبان‌شناسی شرق اشتغال یافت. وی مدت‌ها در ایران به مطالعه و تحقیق پرداخت و گزارشی جامع درباره تخت جمشید برای دولت ایران تهیه کرد. تألیفات: ایران در شرق باستان، سفر از هیان لرستان، سفر باستان‌شناختی به ناحیه دجله و فرات، کتیبه‌های ایران، در کنار دروازه آسیا، بناها و کتیبه‌های دوران نخستین دودمان ساسانی، بناهای یادبود ایرانی، تاریخ باستان‌شناسی ایران و کتیبه‌های کهن ایرانی

با این که خدمات هرتسفلد در تاریخنگاری ایران قابل اهمیت است اما اهداف کشور خود را نیز در نظر داشتند. حتی با امتیازاتی که از پادشاهان به دست می‌آوردند متأسفانه منجر به خروج آثار ملی ایران می‌شدند؛ به طوری که سندی به صورت مکبروفیلیم در اسناد ملی موجود است دال بر بردن بعضی اشیاء عتیقه ایران به خارج.

از جمله: در تاریخ نهم خرداد ماه ۱۳۱۲ه. ش پروفسور هرتسفلد به آلمان می‌خواست مسافرت کند، صندوقهایی که همراه وی بود می‌بایست بازرسی می‌شد که پس از بازرسی در گمرک خسروی مشاهده شد، تحقیقات مهمی همراه داشت لذا آنها را در گمرک نگهداری کرد. تا اداره مالیه تعیین تکلیف کند در پی آنها شکایت پروفسور از مأمورین گمرکی و وارد نبودن اعتراض وی نسبت به مأمورین در این سند آورده شده است. همچنین سندی با همین مضمون در مورد خروج آثار ایران از گمرک بوشهر توسط هرتسفلد وجود دارد."

برگرفته شده از: سایت‌های انسان‌شناسی و فرهنگ (www.anthropology.ir) و ماهنامه الکترونیکی تاریخ معاصر ایران (www.dowran.ir)

تاریخ آخرین ویرایش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۲
صفحه ۱۱۷ از ۱۵۴
ویرایش: ۴،۳

پراکندگی بلوچ‌ها در ایران:

سکونتگاه اصلی بلوچ‌ها جنوب شرق کشور در استان سیستان و بلوچستان می‌باشد.

همانگونه که عنوان شد، بخش شمالی این استان یعنی اطراف زابل، سیستان نامیده می‌شود و بخش‌های جنوبی استان بلوچستان را تشکیل می‌دهد. سرزمین‌های جنوبی بلوچستان (سرباز بسمت جنوب) را "مکوران" یا "مکران" و بخش‌های شمالی (خاش، زاهدان و ...) را "سرحد" می‌نامند.

اما امتداد حضور بلوچ‌ها در نوار شرقی کشور در استان خراسان جنوبی تا میانه‌های استان خراسان رضوی نیز کشیده شده است. بلوچ‌ها همچنین در جنوب کشور و در بخش‌هایی از استان‌های هرمزگان و کرمان (کهنوج و ...) نیز حضور دارند و گروهی نیز به استان گلستان و ترکمن صحرا کوچ کرده‌اند. (

از طوایف بزرگ سیستانی می‌توان به سرابندی^۱، شهرکی^۲، سرگلزائی، کلانتری، بارکزائی (باران‌زهی)، سارانی و در بلوچستان به طوایف ریگی (از بزرگترین طوایف بلوچ - منطقه حضور از زاهدان و میرجاوه تا خاش و ایرانشهر فیروزان: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۳۲))، شه‌بخش (اسماعیل‌زائی)، شه‌نوازی (یاراحمدزائی)، گمشادزهی (مناطق گشت و جالق) در منطقه سرحد و همچنین براهویی^۳، ناروئی، هاشم‌زائی، لاشاری و ... اشاره نمود. ایل کردی در سیستان و بلوچستان (اطراف تفتان) از بازمانگان کردانی می‌باشند که در دوران صفویه به این منطقه کوچانده شده‌اند و امروزه زبان و فرهنگی بلوچی دارند.

^۱ طایفه سرابندی بخشی از ایل ممسنی است. بزرگان و ریش سفیدان طایفه سرابندی خود را از اعیان و فرزندان «مالک اشتر نخعی» می‌دانند که در دوران خلیفه دوم به سیستان آمده‌اند.

سرابندیان در فارس به دو دسته تقسیم می‌گردند، گروهی تحت رهبری شخصی به نام "محمد حسن" در فارس اقامت می‌کنند که ایل ممسنی فارس را تشکیل می‌دهند و گروهی به کرمان کوچ می‌کنند که خود به دو دسته تقسیم می‌شوند. گروهی تحت فرمان «ابراهیم حارث» بوده‌اند که به ابراهیمی و سپس «براهوئی» شهرت یافتند و بعداً از کرمان به بلوچستان کوچ می‌کنند و گروه دیگر با نام «سرابندی» به سیستان رفته و در آنجا ساکن می‌گردند. (مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، زمستان ۱۳۶۸، ص. ۷۸۷)

این طایفه و طایفه «شهرکی» در گذشته با نام «ممسنی» یا «ممسنی نخعی» شناخته می‌شدند که تیمور آنها را به غرب ایران کوچانید. این طوایف بعدها در زمان شاهرخ میرزا و سپس در دوران صفویه و بعد در زمان نادرشاه افشار به سیستان بازگشتند. طوایف کر ممسنی حوزه فارس خود را از سیستان و از نسل رستم زابلی، پهلوان اسطوره‌ای می‌دانند.

^۲ طایفه شهرکی خود را از نسل «شهرک» مرزبان پارس در زمان یزدگرد ساسانی می‌دانند که به مقابله با اعراب پرداخت و به‌مراه بسیاری از کردان (لران) کشته شد. طایفه شهرکی نیز بخشی از ایل ممسنی است.

^۳ برخی واژه براهوئی را برگرفته از «ابراهیم» و برخی آن را "به روحی" به معنای "بالای کوه" دانسته‌اند. (مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، زمستان ۱۳۶۸، ص. ۷۶۵)

همانگونه که عنوان شد، براهوئی‌ها نیز جزئی از ایل ممسنی محسوب می‌شوند که در اطراف تاسوکی، لوتک، سکوه، اطراف کوه خواجه، ... و همچنین مناطقی از خراسان حضور دارند. بسیاری از محققان براهوئی‌ها را همان قوم کوچ می‌دانند که در شاهنامه فردوسی در کنار نام بلوچ از آنها یاد شده است (کوچ و بلوچ) و یاقوت حموی نیز از آنان به عنوان «قص» نام برده است. ت. فیروزان (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۳۳) (افشار سیستانی، مقالات ایران‌شناسی، ۱۳۶۹، ص. ۳۲۴)

"بلوص [ب] با صاد بی نقطه (بلوچ) نام تیره‌ای مانند کردان هستند در سرزمینی گسترده میان فارس و کرمان که بلوچستان بدیشان شناخته شود. مردمی با شمار فراوان و سخت کوشند و در دامنه کوه‌های قفص زندگی کنند." (مُعْجَم البلدان (ج ۱)، چاپ اول ۱۳۸۰، ص. ۶۳۱)

"قفص‌ها (کوچ‌ها) که نیز مردمی سخت نیرومندند و یاد خواهند شد، از کسی جز این بلوچها نمی‌هراسند. مردمی چادر نشین و چارپا دارند لیکن امین هستند مانند قفص‌ها راهزنی و آدمکشی نمی‌کنند و به کسی آزار نرسانند." (مُعْجَم البلدان (ج ۱)، چاپ اول ۱۳۸۰، ص. ۶۳۱)

"کرمان را از دو سو دو سرزمین فراگرفته است، «قفص» از سوی دریا و «خبیص» (منظور از خبیص همان شهداد فعلی در شرق کرمان است.) از سوی بیابان." (مُعْجَم البلدان (ج ۲)، چاپ اول ۱۳۸۰، ص. ۲۶۹)

این حوقل: "جبال قفص محدود است از جنوب به دریا ... گویند در این جبال هفته طایفه هستند و هر طایفه را رئیس است و آنان از نژاد و قبیله اکراه به شمار می‌آیند."

مذهب:

بلوچ‌ها پیرو دین مبین اسلام هستند.

بلوچ‌های ساکن بخش‌های جنوبی استان سیستان و بلوچستان اکثراً اهل تسنن و پیرو مذهب حنفی می‌باشند. بلوچ‌های سنی مذهب، روحانیون مذهبی خود را "مولوی" می‌نامند و در گذشته مولوی‌ها از طایفه "ملازهی" بودند.

سیستانی‌ها و بیشتر بلوچ‌های ساکن در بخش‌های شمالی استان، شیعه مذهب هستند و در استان‌های خراسان جنوبی و رضوی اختلاط شیعه و سنی در بخش‌های مختلف وجود دارد و زندگی عادی در کنار هم دارند بگونه‌ای که حتی در بین افراد یک خانواده نیز هر دو مذهب شیعه و سنی قابل مشاهده می‌باشد.

بلوچ‌ها در اعتقادات مذهبی راسخ بوده و اقامه نماز اول وقت را واجب میدانند و در صورت امکان نماز را به جماعت می‌خوانند ولو با تعدادی اندک. با توجه به پهناوری استان سیستان و بلوچستان و مسافت نسبتاً زیاد شهرها از یکدیگر، در طول جاده‌ها نمازخانه‌های ساده فراوانی مشاهده می‌گردد که با اذان مسافرین در آنجا توقف کرده و نماز را برپا می‌دارند.

زبان:

زبان بلوچی از خانواده زبان‌های ایرانی، شاخه غربی (دسته شمالغربی) محسوب شده و خود به دو شعبه شمالی و جنوبی تقسیم می‌گردد.

شعبه جنوبی زبان بلوچی را «مکورانی» می‌نامند که در مناطق جنوبی از ایرانشهر و سراوان به سمت جنوب مورد استفاده قرار می‌گیرد. گویش شمالی زبان بلوچی «سرحدی» نامیده می‌شود که در خاش، زاهدان به سمت شمال متداول است. در زبان بلوچی واژه‌هایی مانند پدر، مادر و برادر همانند پهلوی "پت"، "مات" و "برات" تلفظ می‌شوند.

فرهنگ:

گروهی از بلوچ‌ها یکجانشین و گروهی کوچ‌نشین هستند. در بزمان، یکجانشینان را خاکی و کوچ‌روها را بادی می‌نامند. اما بطور کلی در بلوچستان کشاورزان و باغداران (روستاییان) را "شهری" و دامداران صحرا نشین را "بلوچ" می‌نامند. ت. فیروزان: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۱۰)

کوچ‌نشینان بلوچ بیشتر در بخش‌های شمالی بلوچستان (سرحد) حضور داشته و بهمین علت عمده معاش منطقه سرحد بر پایه دامداری می‌باشد. اما مناطق جنوبی، مناطقی نیمه کوهستانی می‌باشند که منابع آبی بهتری (رودخانه‌هایی همانند سرباز و باهوکلان) نسبت به مناطق شمالی داشته و همین امر باعث شده تا باغداری و کشاورزی معیشت غالب منطقه مکران را تأمین نماید. در حاشیه دریای مکران (عمان) نیز صیادی رواج دارد.



درخت موز، باغی در نزدیکی جکیگور



نخلستان‌های جالق
(نزدیکی سراوان)

چاپهار، تنها بندر اقیانوسی ایران در حاشیه دریای عمان بدلیل دسترسی مستقیم به آب‌های آزاد و منطقه آزاد تجاری، موجب رونق اقتصادی منطقه شده است. در صورت تقویت زیرساخت‌های منطقه بخصوص راه‌های ارتباطی و حمل و نقل، می‌تواند به یکی از کریدورهای اصلی تجارت آسیای میانه با جهان نیز تبدیل شود.

طوایف بلوچ کوچی دورانی دارند که تابعی از شرایط اقلیمی، آب و میزان مرتع قلمرو هر طایفه می‌باشد و برخلاف سایر ایلات کشور، برنامه زمانی فصلی و یا مسیر مشخص حرکتی ثابتی ندارند. چاه‌های آب محور تجمع و اقامت گروه‌های کوچ نشین محسوب می‌شوند که در مالکیت گروه‌های نسبی می‌باشند. کوچ‌نشینی بیشتر در مناطق سرحدی یعنی مناطق شمالی بلوچستان رواج دارد.

اتحاد طوایف و ساختار ایلی در منطقه بلوچستان دیده نمی‌شود. در ساختار سنتی این طوایف، خانواده کوچکترین واحد اجتماعی می‌باشد و از مجموع چند خانواده یک شلووار و از مجموع چند شلووار یک تیره و از مجموع چند تیره، طایفه تشکیل می‌شود. (مقدمه ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، زمستان ۱۳۶۸، ص. ۷۴۷)

روسای طوایف را «سردار» می‌نامند. در گذشته عنوان سردار در بخش سرحدی برای روسای طوایف مورد استفاده قرار می‌گرفت و در بخش مکران بعضی از سرداران حاکم هم بودند یعنی در سطحی بالاتر علاوه بر دارا بودن عنوان سرداری طایفه خود، سرداران برخی طوایف دیگر نیز زیر نظر یک سردار که حاکم منطقه هم بوده، قرار داشتند.

همانند سایر کوچ‌نشینان تغییرات اجباری دوران پهلوی اول و دوم موجب برافتادن جایگاه سرداران در بین بلوچ‌ها گردید.



گدام بلوچی (حوالی خاش - سیستان و بلوچستان)

کوچ‌نشینان بلوچ که بیشتر در منطقهٔ سرحد حضور دارند، سیاه چادر را «گدام»^۱ می‌نامند و مجموع چند گدام در کنار یکدیگر یک «هَلگ»^۲ را تشکیل می‌دهد که دارای یک گله می‌باشند. هَلگ واحدی مکانی می‌باشد که افراد عضو آن نسبت خویشاوندی با یکدیگر دارند. در راس هَلگ ریش سفید یا «گماش» قرار دارد.

نوع دیگری از مسکن بلوچ‌ها کلبه‌های هلالی شکل هستند که با اسکلتی از شاخه نخل برپا می‌شوند و روی آن را با حصیری از برگ نخل یا داز می‌پوشانند که «لوگ»^۳ نام دارد.



لوگ

(سیستان و بلوچستان)

همچنین «گردتوپ‌ها» (گرتوپ) سازه‌های گل ساخته‌ای هستند که ضمن آنکه مصالحی بوم‌آورد دارند، عایق بسیار خوبی در برابر گرمای طاقت فرسای منطقه نیز می‌باشند.

سازه گردتوپ‌ها، تیرهای چوبی هستند عموماً از درخت گز، که بصورت مدور درون زمین قرار گرفته‌اند. دور این سازه چوبی را چینه‌های گلی و خشتی به ارتفاعی بیش از یک متر بصورت استوانه‌ای در بر می‌گیرد و سقفی از شاخ و برگ درخت خرما دارند.

1 gedam
2 halg
3 lug



گردتوپ

(سیستان و بلوچستان)

همانند هَلگ، «بُئند» نیز واحد مکانی می‌باشد که از مجموع چند خانه خشت و گلی و کپر تشکیل می‌شود.

"گروه‌های مکانی چون بُئند در فصل خرماخوری توسط طوایف در مناطقی چون ماشکل^۱ اشغال می‌شوند." ت. فیروزان: (ایلات و عشایر، چاپ

اول ۱۳۶۲، ص. ۱۳)

اعیاد مذهبی در نزد بلوچ‌ها دارای احترام فراوان می‌باشد. عید فطر مهمترین عید مردمان بلوچ است. در روز عید همه افراد از کوچک و بزرگ لباس‌های نو پوشیده و نماز عید را به جماعت برپا می‌دارند، فطریه می‌دهند و به عید دیدنی می‌روند. عید قربان نیز همانند عید فطر در بین بلوچ‌ها از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد.

وقتی صحبت از بلوچ می‌شود نمی‌توان از رسوم فرهنگ غنی بلوچ یاد نکرد. وقتی جوانی قصد ازدواج دارد خانواده داماد آن را با بزرگان در میان می‌گذارد و داماد (سالونک) به همراه بزرگتر خود (پدر، دایی، عمو...) برای دعوت سراغ اقوام و آشنایان می‌رود. تمامی خویشان و نزدیکان به یاری برخاسته و همگی در حد استطاعت در تشکیل زندگی جدید به داماد کمک و یاری می‌رسانند. این همراهی و همیاری مادی با داماد در امر ازدواج را «بُجار» می‌نامند. در بین بلوچ‌ها چند همسری رواج داشته و اغلب مردان بیش از یک همسر اختیار می‌کنند و بهمین دلیل خانوارها اغلب پر جمعیت می‌باشند.

از خصوصیات بارز بلوچ‌ها وفاداری بر عهد و پیمان و حمایت از مظلوم می‌باشد. قول مرد بلوچ بالاترین تعهد وی می‌باشد و تا پای جان بر سر عهد و پیمان خود می‌ماند.

در بین بلوچ‌ها پناهنده‌پذیری و حمایت از پناهنده ریشه‌ای بسیار قدیمی دارد و شرف بلوچ محسوب می‌شود. اگر شخصی چه گناهکار، چه مظلوم واقع شده در برابر ظالمی، به علت ترس از جان، به خانواده بلوچ پناه ببرد و طلب پناهندگی و حمایت نماید، آن خانواده با سنجیدن جوانب، قبول پناهندگی نموده و از فرد حمایت می‌نماید و سعی می‌نماید بهر طریق ممکن و با وساطت مسئله را

^۱ ماشکل یا ماشکید رودخانه‌ای در غرب سیستان بلوچستان که از کوه بیرک (مابین خاش، سوران و ایرانشهر) سرچشمه گرفته و از جنوب کوهک به پاکستان می‌رود.

حل و فصل نماید و در این راه از هیچ چیز مضایقه‌ای ندارد. چنانچه نتواند مشکل را حل نماید، به هیچ وجه پناهنده را تحویل ظالم نخواهد داد و تا پای جان از پناهنده‌ی خود دفاع خواهد کرد. پناهنده پذیرای «میارجل»^۱ یا «میارجلی» می‌نامند.

«میارجلی» و «باهوت» به معنای پناهنده شدن به کسی، برای فرار و در امان ماندن از آسیب و «میارجلی» به معنای پناهنده پذیرای است. «میارجلی» تیلگان عزیز ترانت یعنی «پناهنده از دو چشم انسان عزیزتر است».

هنگامی که در میان بلوچ‌ها اختلاف و درگیری پیش می‌آید، بزرگان و ریش سفیدها برای جلوگیری از انتقام و ادامه درگیری‌ها سعی در ایجاد صلح بین طرفین می‌نمایند.

چنانچه بلوچی کشته شده باشد (تیر کنند)، ریش سفیدها نزد خانواده مقتول رفته و «پتَر»^۲ می‌خواهند و درخواست بخشش می‌کنند. بزرگان ضمن عذرخواهی تلاش می‌کنند تا خانواده مقتول را به دریافت خون‌بهاء راضی نموده و بین طرفین صلح برقرار نمایند. در صورتی که خانواده مقتول به بخشش و گذشت راضی شود، بزرگان، قاتل (یا گناهکار) را به خانه مقتول می‌برند و وی در حالی که شمشیر و یا اسلحه‌ای را که مقتول با آن کشته شده است، در دست دارد و در دست دیگر قرآن کریم، با پذیرش اشتباه به خانواده مقتول می‌گوید: «یا با این سلاح مرا بکشید یا به این قرآن بخشید» و سپس آنها وی را بخشیده و اختلاف پایان می‌یابد.

«پتَر» واژه ای بلوچی و به معنای پلاس و زیرانداز حصیری می‌باشد اما به مفهوم «پذیرش اشتباه و گناه» به مجلسی که با حضور بزرگان و ریش سفیدان برای برطرف نمودن اختلافات و صلح بین طرفین یک درگیری ایجاد می‌شود، اطلاق می‌گردد.



کودکان
(سیستان و بلوچستان)

1 mayar

2 Pattar

از صنایع دستی بلوچستان می‌توان به ملیله دوزی، گلیم بافی و قالی‌های طرح بلوچی اشاره نمود. قالی‌های بلوچی اغلب ذهنی بافت بوده و طرح‌های مورد استفاده در فرش‌ها بلوچ اغلب هندسی می‌باشند. از میان این طراح‌ها می‌توان به «آخوندی» یا محرابی اشاره نمود.

اما مهم‌ترین، منحصربفردترین و اصیل‌ترین صنایع دستی بلوچستان، سوزن‌دوزی می‌باشد که تبلور عینی‌ست از رویاهای زنان بلوچ. سوزن‌دوزی بیشتر بر روی سینه، دور حلقه آستین‌ها، در جیب و دورمچ شلوارها در لباس‌های زنان بلوچ نقش می‌بندد. مرحومه "مهتاب نوروزی" از هنرمندان بلوچی بود که آثار سوزن‌دوزی وی شهرتی جهانی پیدا کرد.



مرحومه مهتاب نوروزی



سوزن‌دوزی بلوچ بر روی لباس کودکان

در جنوب سراوان و در روستای کلپورگان ساخت سفال، بدون استفاده از چرخ‌های سفال‌گری هنوز در جریان است.

ساخت سفال بصورت دستی، روشی بسیار قدیمی می‌باشد که با گذشت هزاران سال هنوز با همان روش سنتی توسط زنان بلوچ مورد استفاده قرار می‌گیرد و مردان وظیفه تهیه گل مورد نیاز را برعهده دارند. یکی از روش‌های ساخت سفال بدون استفاده از چرخ سفال‌گری، روش فیتیله‌ای می‌باشد.

سفال‌های کلپورگان همانند نمونه‌های هزاران ساله آن بدون لعاب بوده و بوسیله سنگی خاص بنام «تیتوک» با نقوشی هندسی تزئین می‌گردد. تیتوک نوعی سنگ منگنز (اکسید منگنز، سیلیس، اکسید آهن) برنگ قوه‌ای یا سیاه است که از تپه "آچار" در اطراف شهرستان زابلی (مهرستان) بدست می‌آید. تیتوک را بر روی سنگ گودی ساییده و زنان بلوچ با دوغاب حاصله از ذرات آن و با استفاده از چوب‌های کوچکی از نخل، بر روی سفال نقش می‌زنند.



سفال کلیورگان
(خاش - سیستان و بلوچستان)



سفال کلیورگان
(خاش - سیستان و بلوچستان)



استاد شیر محمد اسپندار
(بمپور - سیستان و بلوچستان)

بلوچ‌ها ساز خود را می‌زنند که «دونلی» نام دارد. دونلی یا دو نی سازی بادی از خانواده نی می‌باشد. این ساز شامل دو نی بهم چسبیده بوده که یکی مذکر و دارای شش سوراخ است و ملودی‌ها را مینوازند و دیگری مونث که صدایی ثابت را می‌نوازند. نوازنده هنگام نواختن هر دو نی را در دهان خود قرار داده و نی مونث را اندکی پایینتر از نی مذکر قرار می‌دهد و همزمان از هر دونی استفاده می‌کند. مرد کهن بلوچستان استاد «شیر محمد اسپندار»، بزرگترین و مشهورترین نوازنده دونلی در ایران، در بمپور^۱ زندگی می‌کند.

^۱ در گذشته بمپور مرکز بلوچستان بوده است.

همچنین قیچک، تنبورگ و دهل یا «دروگل»^۱ از دیگر سازهای رایج مورد استفاده در بلوچستان می‌باشند.

«سرود»^۲ یا سرور نام دیگر قیچک در بلوچستان بوده که شبیه کمانچه می‌باشد و کاسه بسیار بزرگی دارد. به هنگام نواختن کاسه قیچک بطور عمودی بر روی زمین یا روی زانو قرار می‌گیرد و آرشه یا کمانگ بطور افقی با سیم تماس می‌یابد. قیچک‌نواز را «قیچکی» یا «سرودی» می‌گویند. تنبورگ یا سه‌تار، سه سیم دارد و بسیار شبیه سه‌تار است. در گذشته تنبورگ‌نواز را پهلوان می‌نامیدند ولی امروزه به تنبورگ‌چی یا جنگی مشهور است. تنبورگ سه سیم بیشتر ندارد و روی دسته آن برخلاف سه‌تار، پرده‌ها مشخص نیست. با چنین ساختمانی تنبورک فقط برای آکورد گرفتن و همراهی با سازهای دیگر مناسب است. تنبورک را مثل سه‌تار بنحوی می‌گیرند که کاسه آن در بغل قرار گیرد و روی ران تکیه کند. (احمدیان، شماره ۱۸۲ - سال ۱۳۵۶)

"رقص شمشیر" و "رقص چاپ یا دو چاپی" (در مکران) از رقص های بلوچی ست که با کوبیدن متناوب پا بر زمین به دنبال ضرب‌های مشخص ساز و چرخش های نیم دایره‌ای و دایره‌ای متناوب و ریتمیک اجرا میشود و بتدریج بر سرعت آن افزوده میشود.

پوشاک:

لباس مردان بلوچ بسیار ساده بوده و اغلب سفید یا برنگ‌های روشن می‌باشد. شلوار مردان بلوچ «پاجامک» نامیده می‌شود. پاجامک بسیار گشاد و چین‌دار در بالا و در دمپا تنگ می‌شود. پاجامک شباهت بسیاری به شلوار مردان پارتنی (اشکانی) دارد. پیراهن بلوچی یا «جامک»، پیراهنی گشاد، بلند و با یقه ساده است. این پیراهن جلو بسته (سه دکمه) روی شلوار قرار گرفته و تا بالای زانو می‌آید. پیراهن بلوچی در پهلوها دارای چاک از پائین تا نزدیکی کمر می‌باشد. در بخش‌های شمالی بلوچستان به آن قمیص (قمیص-کیس) نیز می‌گویند.



لباس بلوچی

(سیب - سیستان و بلوچستان)

¹ drokkol

² sorud



لباس بلوچی
(بمپور - سیستان و بلوچستان)

«پاک» پارچه ساده و نازک و معمولاً برنگ سفید و به طول ۲ الی ۳ متر می‌باشد که مردان بصورت عمامه و گرد، بعنوان سر بند بدور سر می‌بندند. در مناطق شمالی‌تر در استان خراسان جنوبی دستار مردان «مندیل» نامیده می‌شود. «لانکی» همان پاک است که جوانان آن را روی شانه‌های خود می‌اندازند و یا بصورت نشسته آن را بدور پا و کمر می‌بندند و «کمرزانی» می‌خوانند.^۱



پسر بچه بلوچ
(اطراف لوتک)



دختر بچه بلوچ - لباس سوزن دوزی
(اطراف لوتک)

لباس زنان بلوچ نیز شامل «جامک» و «پاجامک» می‌باشد با این تفاوت که از رنگ‌های متنوع‌تری در آن استفاده می‌شود و سرآستین پیراهن و دور میچ شلوار، دور یقه، روی سینه و جلوی پیراهن با سوزن دوزی تزئین می‌گردد. روسری بزرگی که زنان بلوچ بسر می‌کنند و اغلب حاشیه آن سوزن دوزی شده است را «سریگ» می‌نامند. بخش مهمی از لباس زنان را زیورآلات تشکیل می‌دهد. طلا در نزد زنان بلوچ نه فقط بعنوان تزئین بلکه بعنوان سرمایه آنان در نبود همسران و پشتوانه زندگی محسوب می‌گردد.

^۱ نشستن و بستن کمر و پاها توسط شال را صندلی بلوچی نیز می‌نامند.

جاذبه‌های طبیعی

✓ کوه تفتان

از آثار طبیعی استان سیستان و بلوچستان، کوه «تفتان» در شمال شهر خاش می‌باشد. تفتان یکی از پنج قله اصلی آتشفشانی ایران است که با ارتفاع ۳۹۴۱ متر^۱، همانند دماوند در مرحلهٔ گوگردزائی قرار دارد. در لغت نامه دهخدا مقابل واژه تفتان، عبارت "آنچه از آفتاب یا آتش گرم شده باشد." آمده است که وجه تسمیه آن، خروج گازهای گرم گوگرد و بخار آب است.

در اصطلاح محلی تفتان را «چهل تن» می‌نامند و مردم محلی معتقد هستند که چهل تن از راشدین مذهبی در این کوه ناپدید شده-

اند. بهمین علت قله شمالی این کوه مقدس، کوه زیارت نامیده شده است. (افشار سیستانی، مقالات ایرانشناسی، ۱۳۶۹، ص. ۲۱)

کوه تفتان دارای چهار قله می‌باشد:

- (۱) چهل تن (زیارت) - قله شمالی (مرتفع ترین قله)
- (۲) صَبَح - قله شمال شرقی
- (۳) نر کوه - قله غربی
- (۴) مادر کوه - قله جنوبی (آتشفشانی)



خروج بخارات گوگرد از دهانه آتشفشان
(کوه تفتان - قله مادر کوه)

✓ گِلْفِشان



گِلْفِشان تَنگ
(کنارک-تنگ)

^۱ در منابع مختلف ارقام متفاوتی برای ارتفاع قله تفتان ذکر شده است همانند: ۳۹۰۵، ۴۰۳۶، ۴۰۴۲، ۴۰۵۰ متر از سطح دریاهای آزاد



تمساح پوزه کوتاه - گاندو
(رودخانه سرباز)

✓ دارکوب بلوچی

✓ خرس سیاه بلوچی - مَم



خرس سیاه در رده پستانداران گوشتخوار، جثه‌ای کوچکتر از خرس قهوه‌ای دارد. خرس سیاه حیوانی گوشه گیر و منزوی، کفرو و شبگرد است که علامت V سفید رنگ بر روی سینه دارد. این خرس با طولی در حدود ۱۲۰ تا ۱۸۰ سانتی‌متر و وزنی در حدود ۵۰ تا ۱۷۰ کیلوگرم، حس بویایی بسیار قوی ولی بینایی و شنوای نسبتاً ضعیفی دارد.

قابلیت بسیار خوب جهت بالا رفتن از درخت و تغذیه از نخل‌های خرما خرس سیاه شبگرد است و برخلاف خرس قهوه‌ای خواب زمستانی ندارد. این خرس از مواد گیاهی نظیر میوه و جوانه (داز، بادام وحشی، انجیر و ...) و مهره‌داران کوچک، نوزاد پستانداران و گاهی دام اهلی تغذیه می‌کند.

خرس سیاه از مناطق مرزی بلوچستان ایران با پاکستان تا میناب و جیرفت پراکندگی دارد.

مناطق کوهستانی زاغلی، نیک شهر و رشته کوه بیرک در بلوچستان، کوه‌های بشاگرد و رودان در هرمزگان، مناطق کوهستانی ده-بکری جبال بارز، دلفارد، بحر آسمان و کهنوج واقع در جنوب کرمان از مهمترین مناطق زندگی این حیوان می‌باشد. (راهنمای صحرایی

پستانداران ایران، پائیز ۱۳۸۸، ص. ۲۷۳)

بلوچستان در گذر تاریخ:

از اواخر قرن هفدهم میلادی استعمار پیر انگلیس برای حفظ مستعمرات خویش همواره در حال رقابت با سایر کشورهای استعمارگر همانند فرانسه، روسیه و ... قرار داشت. از جمله این مستعمرات هندوستان بود که انگلیسی‌ها به منظور حفاظت از آن، سیاست ایجاد کمربند واسط بین ایران و هند را در دستور کار خود قرار دادند و بهمین دلیل از زمان فتحعلی‌شاه قاجار بلوچستان مورد توجه انگلستان قرار گرفت و سعی در گسترش نفوذ خود در منطقه داشتند.

آنها به بهانه ارتباط مستقیم تلگرافی با بندر گوا و مستعمره خویش هندوستان (پس از شورش هند) از طریق جاسک، گوادر و کراچی و تأمین امنیت این خط تلگراف در جنوب ایران^۱، اقدام به تأسیس کنسولگری در شهرهای مختلف، اعزام گروه‌های مهندسی و نقشه‌برداری و نیروی نظامی به این شهرها نمودند. مأمور اجرای این پروژه «فردریک گلدسمیت»^۲ انگلیسی بود که به اتفاق گروه مهندسی و نقشه‌برداری از ۱۸۶۱م به بررسی دقیق منطقه و نقشه برداری پرداخت. آنها میدانستند تنها راه تأمین امنیت خطوط تلگراف در منطقه سرداران طوایف بلوچ می‌باشند بهمین علت با دادن اسلحه و مقرری مختصری اقدام به فریفتن خلان کلات و برخی سرداران نموده و همزمان سیاست نفاق و ایجاد اختلاف بین سرداران مختلف را در پیش گرفتند تا ضمن تأمین امنیت خطوط تلگراف، نفوذ خود را نیز در بلوچستان هر چه بیشتر بسط دادند.

"انگلیسی‌ها با ایجاد نفاق بین خوانین و سرداران بلوچ توانستند مانع اتحاد و اتفاق آنها بشوند و در عین حال که آنها را برعلیه یکدیگر تحریک و تجهیز میکردند هریک را نیز بطور جداگانه بمساعدت و هواخواهی دولت انگلیس مستظهر و امیدوار می‌ساختند. ضمناً از عدم توجه و غفلت اولیای امور ایران استفاده نموده با فراغت بال در قطعات متصرفی به تنفیذ و تحکیم قدرت خود پرداخته بلوچستانی بنام «خانان کلات» بوجود آوردند." (سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، ۱۳۳۸، ص. ۵۵)

انگلستان با حمایت از خان کلاته که از عمده مراکز استقرار طایفه براهویی می‌باشد، عملاً منطقه‌ای مستقل تحت حمایت خود در جنوب شرق ایران تشکیل داد. دولت انگلستان سرانجام با تحت فشار گذاشتن ناصرالدین شاه قاجار و طی قراردادی با میانجیگری «سر فردریک گلدسمیت» از مقامات نظامی انگلستان و سرپرست مأمورین سیم‌کشی خطوط تلگرافی (!!!!!!)، بخش عمده از منطقه بلوچستان را جهت ایجاد کمربندی حائل با هندوستان، از ایران جدا نمود (در طی دو مرحله -۱۸۷۱م^۳ و ۱۸۹۶م^۴) و تحت حمایت

^۱ رشته‌های تلگرافی چه بری و چه بحری بدین قرار بود:

- ۱) از کراچی به جاسک (کراچی-گوادر-جاسک) در ساحل مکران دو رشته بطول ۶۸۳٫۵ مایل دریایی (۱٫۲۶۶ کیلومتر)
- ۲) یک رشته تحت البحری از کراچی به جاسک بطول ۵۴۰ مایل دریایی (۱۰۰۰ کیلومتر)
- ۳) جاسک به بندر بوشهر سیم تحت البحری بطول ۵۱۹ مایل دریایی (۹۶۱ کیلومتر)
- ۴) تهران به جلفا ۴۵۶ مایل دریایی (۸۴۴ کیلومتر)
- ۵) بوشهر به جلفا ۱۲۳۰ مایل دریایی (۲٫۲۷۸ کیلومتر)"

(سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، ۱۳۳۸، ص. ۹۷)

^۲ خدمات «گلد اسمیت» در جریان مذاکرات با ایران در جهت جداسازی بلوچستان باعث گردید تا به دریافت لقب "سر" مفتخر گردد!!

^۳ جوابیه دولت ایران به نامه سفیر انگلیس (اول سپتامبر ۱۸۷۱م) در ایران که نقشه جداسازی بلوچستان منضم به آن بوده است:

"... [نامه و نقشه] هر دو از عرض پیشگاه اقدس همایون اعلیحضرت قویبشوک شاهنشاهی دام سلطانه گذشت برحسب امر و اشاره ملوکانه در جواب آن جناب جلالتمآب با احترام تمام زحمت افزا میشود که دولت ایران با حقوق صحیحی که در قطعه بلوچستان برای خودش می‌دانست بمحض ملاحظه میل دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در اتمام و حسن ختام این مسئله و تشخیص یک حد فاصله در این میانه مراسله و نقشه آن جناب را قبول کرد و منتظر نتایج مطلوبه و عظیم الفایده این موافقت بزرگ و همراهی خود از جناب دولت انگلستان است ... " (سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، ۱۳۳۸، ص. ۶۱)

خود قرار داد که «بلوچستان انگلیسی!!!!» نام گرفت و این منطقه بعدها پس از استقلال پاکستان بعنوان بزرگترین ایلات به پاکستان واگذار شد.

البته طرح انگلستان برای جدا نمودن بخش‌های بیشتری از منطقه بلوچستان بود، اما مقاومت بعضی سرداران وطن پرست بلوچ در برابر انگلستان، آنها را از رسیدن به مقصود کامل بازداشت. اتحاد طوایف یاراحمدزائی، اسماعیل‌زهی و گمشادزهی بر علیه نیروهای انگلیسی و مبارزات و جنگ‌های سردار جمعه‌خان اسماعیل‌زهی (شه‌بخش) با قوای متجاوز انگلیسی از این جمله هستند.

لازم بذکر است که در تمامی طول تاریخ (تا پیش از این دوره)، مرز رسمی بین ایران و هندوستان، رودخانه سند بوده است.

انگلستان به جداسازی مناطق مختلف از ایران نیز بسنده نکرده و با برنامه ریزی وسیع به ایران‌زدائی و ستیز با فرهنگ ایرانی در شرق، غرب و شمال ایران پرداخت. آنها مقابله با زبان فارسی که ریشه‌ای هزاران ساله در شبه جزیره هندوستان داشت، را در دستور کار خود قرار داده و با تضعیف زبان فارسی و ترویج زبان انگلیسی، مسیر ارتباط فرهنگی این منطقه با ایران را نیز قطع نمود تا بدینوسیله ضمن اطمینان از عدم ارتباط بین مردم این مناطق با ایران، از وابستگی کامل منطقه به خودش اطمینان حاصل نماید. هرچند که امروزه می‌توان هزاران واژه فارسی را در زبان مردم پاکستان یافت اما برای ارتباط و صحبت، دو ملت باید از زبان انگلیسی بهره بگیرند!!!

اما پیش از این نیز ایران با دخالت انگلستان در امور داخلی کشور و تجزیه بخش‌هایی از کشور توسط آنها مواجه بوده است. از آنجمله باید به تجهیز نظامی و تحریک والیان افغان کابل، توسط انگلیسی‌ها جهت اشغال هرات و همچنین حمله به سیستان و سایر نقاط اشاره نمود.^۲

در سال ۱۸۷۵م (۱۲۷۳ ه.ق)، با فتح هرات^۳ و بیرون راندن افغان‌ها از آن توسط حسام السلطنه، انگلستان به ایران اعلان جنگ داده و با هجوم به جزایر جنوب ایران از طریق نیروی دریایی خود در هندوستان، اقدام به پیاده نمودن سرباز و اشغال بوشهر و خرمشهر

^۱ پس از مذاکرات و مقاومت سخت (!!!!) دولت ایران انگلیسی‌ها رضایت می‌دهند در نقشه گلداسمیت تغییراتی داده شود و «محال کنار بسته» و «کوهک» و «سفندک» که در نقشه گلداسمیت جزو بلوچستان انگلیس منظور شده به موجب قرارداد دیگری که در مورخ ۲۶ مارس ۱۸۹۶ بین محسن خان مشیرالدوله و وزیر مختار انگلیس منعقد می‌شود به ایران مسترد گردد. " (سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، ۱۳۳۸، ص. ۶۲)

^۲ بعد از آنکه شاهزاده محمد یوسف در حکومت هرات همچنانکه مرقوم گردید استقلال بهم رسانید، امیر دوست محمد خان والی کابل که بسبب فوت برادر خود کهندلخان، قندهار را نیز به تصرف درآورده بود، بتحریر و تحریض دولت انگلیس خاطر در تصرف هرات بست. جمعی را به تسخیر فراه و سبزواری فرستاد. " (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۷۶)

"مقارن رسیدن این اخبار به دربار همایون، عربضه سردار علی‌خان سیستانی مشعر بر فرستادن امیر دوست محمدخان یکی از پسران خود را بعزم تسخیر سیستان نیز معروض گردید،" (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۷۷)

^۳ در طول تاریخ هرات همواره بخشی از ایران و یکی از مهمترین شهرهای خراسان بوده است، شاه عباس صفوی در این شهر دنیا آمد و تا پیش از پادشاهی والی این شهر بود. در دوران فترت پس از صفویه طایفه ابدالی، هرات را اشغال نموده و نافرمانی نمودند که نادرشاه افشار با حمله و محاصره قلعه هرات اقدام به آزاد سازی آن نمود. با کشته شدن نادرشاه، افغان‌ها مجدداً هرات را اشغال نمودند. بهمین دلیل در سال ۱۸۳۴م (۱۲۴۹ ه.ق) عباس‌میرزای نایب السلطنه برای بازپس گرفتن هرات بسمت خراسان حرکت نمود. اما با مرگ عباس‌میرزا در راه، این کار ناتمام ماند و پس از آن فتحعلی‌شاه و سپس محمد شاه قاجار حرکت جدی در این زمینه انجام ندادند. در دوران ناصرالدین شاه قاجار، دوست‌محمدخان حاکم کابل، هرات را اشغال نمود و ارتش ایران با فرماندهی حسام السلطنه مأمور بازپس‌گیری هرات گردید و با محاصره و فتح قلعه هرات در ۱۸۵۷م (۱۲۷۳ ه.ق) موفق شد افغان‌ها را از این شهر بیرون نماید.

"شاهزاده محمدیوسف، شاهزاده محسن برادر خود را با سردار احمدخان قلعه گاهی و جمعی از دلبران افغان به امداد غوریان و دستبردی به لشکر ظفر بنیان روانه گردانید. حسام-السلطنه پس از اطلاع، سامان خان ایلخانی را با «صفرعلیخان شاهسون» و جمعی سواره ترشیزی و دوعراده توپ به استقبال افغانه مأمور فرمود. در کنار قلعه زنده جان بهم‌دیگر دوچار گردیده بی محابا چون شیران گردن از سلسله تافته، یا گرازان خشمگین جراحات یافته در هم افتادند. رایت افراز عرصه کارزار و نایره افروز آتش حرب و پیکار گشتند. زمانی نشد که افغانه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شد؛ تمامی مایعرف و دواب و اسباب خود را ریخته به جانب هرات گریختند. روز بیست و سیم رجب کلام‌الله را شفیع خویشتن گردانید و خدمت امیرزاده رسید، قلعه را تسلیم کرد. حسام‌السلطنه سعادت علیخان یاور ترشیزی را با سیصد نفر سرباز به حراست غوریان مأمور فرمود، پس حسام‌السلطنه روز بیست و ششم رجب از غوریان بجانب هرات نهضت فرمود. " (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۷۸)

نمود^۱ و بدین وسیله ناصرالدین شاه قاجار را تحت فشار گذاشت. علی‌رغم مبارزات و جنگ‌های دلاوران بوشهری، دشتستانی و برازجانی^۲، اشغال نظامی ایران و فشارهای سیاسی، نهایتاً به امضای تفاهم‌نامه‌ای در چهارم مارس ۱۸۵۷ میلادی (۷ رجب ۱۲۷۳ ه.ق) در شهر پاریس بین نماینده ایران (میرزا ابوطالب فرخ خان غفاری - فرخ خان امین‌الملک^۳) و سفیر انگلستان (لرد کاولی) انجامید که بموجب آن هرات از ایران جدا گردید. این تفاهم‌نامه اجباری که به معاهده پاریس^۴ مشهور گشت، عملاً موجب تجزیه خراسان و جدا شدن سرزمین‌های شرقی هریرود از ایران گردیده و منجر به تشکیل و رسمیت یافتن کشور افغانستان بعنوان کشوری تحت‌الحمایه انگلستان و کمربندی حائل میان ایران و هندوستان گردید.

بلوچستان ایران تا زمان پهلوی اول بصورت ملوک الطوائفی (نیمه مستقل) و زیر نظر والیان منصوبه در کرمان و یا خراسان، اداره می‌شد و سرداران طوایف بارکزائی، میرلاشاری و مبارکی از قدرتمندترین و متنفذهای محلی محسوب می‌شدند. اما در سال ۱۳۰۷ خورشیدی و در راستای سیاست تمرکزگرایی، ایجاد امنیت و دستیابی به اهداف یکجانشین نمودن (تخته قاپو) و خلع سلاح عشایر در دوران پهلوی اول، دولت مرکزی اقدام به اعزام نیروی نظامی به بلوچستان نمود. این نیروها طی چندین جنگ و با همیاری بعضی از سرداران بلوچ موفق به شکست یاغیان گردیدند. در این دوره برخی از سرداران کشته، بعضی سرداران نواخته و عده‌ای تنبیه و برخی دیگر تبعید شدند.

سردار عیدو خان ریگی رئیس ایل ریگی و سردار جمعه‌خان اسماعیل‌زائی^۵ رئیس ایل شه‌بخش بلوچستان به فارس (شیراز) و سردار محمدرضاخان پردلی رئیس ایل سرابندی سیستان به مشهد و فارس تبعید شدند.

همچنین سردار دوست‌محمدخان بارکزائی رئیس ایل بارکزائی ابتدا به تهران فراخوانده شد و مورد احترام و نوازش دولت قرار گرفت و مجبور به اقامت تحت نظر در تهران گردید. اما تحریک اطرافیان برای فرار و سپس کشتن آجودان دولتی وی توسط آنان، او را در عمل انجام شده قرار داد که نهایتاً منجر به فرار وی از تهران گردید. دوست محمدخان در نزدیکی نیشابور دستگیر و به تهران فرستاده شده و سرانجام محاکمه و اعدام گردید.

در دوران پهلوی دوم علی‌رغم قیام زابل بر علیه خاندان متنفذ علم، با استناداری اسدالله علم بر سیستان و بلوچستان مقدمات نزدیکی بیشتر سرداران بلوچ‌ها به دربار فراهم آمد و با انتصاب وی به مقام وزارت دربار در حکومت سابق این امر تداوم یافت. تغییر

"حسب الامر حسینعلی خان سرتیپ با دو فوج گروس به شهر درآمده، دروازه‌ها را با چندی از بروج قراول گماشته، محمدرضاخان سرتیپ با دوفوج به حراست ارک مأمور گردید. روز سلخ صفر، الله وردی‌خان سرهنگ توپخانه به ضبط قورخانه و چند عراده توپ که در شهر بود، به شهر درآمد. غرة ربیع‌الاول خود امیر زاده با چهار فوج دریا موج با نظمی در کمال انتظام داخل شهر گردیده در ارگ مقام فرمود. پس از ورود، عامه اهالی هرات را احضار و از الطاف سرشار بلند اقتدار امیدوار نمود. ایلخانی و حسینخان یوز باشی به مسجد جامع شتافتند. خطبه‌ای بنام نامی مبارک شاهنشاهی خوانده آمد." (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۸۹)

^۱ (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۱۹۷)

^۲ (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۲۰۰)

^۳ بنا به روایتی، تنها دستور «میرزا آقاخان نوری» صدراعظم ناصرالدین‌شاه و جانشین امیرکبیر، به «فرخ‌خان امین‌الملک» نماینده ایران در مذاکرات این بود: "شما اختیار دارید در هر مساله‌ای که مورد تقاضای انگلیسی‌ها است موافقت کنید مگر در دو مورد: یکی سلطنت ناصرالدین‌شاه و دیگری صدارت من"

^۴ عهدنامه پاریس در هفتم شهر رجب (حقایق الاخبار ناصری، ص. ۲۱۳)

^۵ پس از بخشش نام طایفه به شه بخش تغییر پیدا نمود.

نام بعضی از طوایف به شه‌بخش و شه‌نوازی حاصل این تلاش‌ها می‌باشد. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران همانند سایر نقاط کشور سیستم خانی در بلوچستان نیز بطور کامل برچیده شده و سرداران جایگاه و قدرت خود را از دست دادند.

در دوران پس از انقلاب مجموعه‌ای از عوامل مختلف موجب بهم خوردن توازن قوا در جامعه بلوچ که پیش از این بین مولوی‌ها و سرداران وجود داشت، گردید و عملاً موجب شد تا مولوی‌ها تنها قشر قدرتمند جامعه بلوچ‌ها گردند. همزمان نیز برخی حکومت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای که در پی ایجاد ناامنی در ایران بودند، سیاست‌های قدیمی استعمار پیر انگلستان را دوباره بکار گرفته و با استفاده از فضای ایجاد شده، سعی در ایجاد شکاف در بین مردم منطقه نمودند. طراحی و تبلیغ هویت جعلی عربی برای بلوچ‌ها توسط صدام حسین ملعون از آنجمله بود. با پایان دوران هشت ساله جنگ تحمیلی، سیاست‌های تفرقه‌انگیز دشمنان شکل جدیدی بخود گرفت و با صرف هزینه‌های بسیار هنگفت مالی و تبلیغاتی گسترده، راه‌های دیگری را برای ایجاد اختلاف در پیکره این بخش ایران در پیش گرفتند. مانور تبلیغاتی بر روی زبان بلوچی، ایجاد ناامنی در منطقه با سوء استفاده از نیروی‌های فرامرزی و از همه مهمتر سیاست‌های مذهبی در راستای ایجاد اختلاف بین برادران سنی و شیعه که سالیان سال در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، از آنجمله است.

همچنین هم‌مرز بودن این منطقه با دو کشور پاکستان و افغانستان که از ثبات و امنیت کافی برخوردار نیستند، فرصت مغتنمی برای دشمنان و فرصت طلبان فراهم آورده است.

علی‌رغم تمامی تلاش‌های دشمنان در راستای ایجاد اختلافات، بلوچ همواره جزئی از هویت ایرانی محسوب شده و برادری اهل تسنن و شیعیان و تأکید همگی بر عامل وحدت انگیز اسلام محمدی (ص) خط بطلانی بر تمامی تلاش‌های دشمنان بوده و هست.

اما هنگامی که در ارتباط با این منطقه صحبت می‌شود علاوه بر عوامل خارجی که بر سیاست‌های مذهبی و قوم‌گرایانه تکیه دارند، باید واقعیت‌های حال حاضر منطقه نیز در نظر گرفته شود. خشکی اقلیم و کم‌آبی منطقه بخصوص در بخش سرحدی و تأثیر مستقیم آن بر معیشت مردم، سطح پایین درآمد مردم، عدم توجه کافی دولت‌های مرکزی به این بخش از کشور بخصوص در حکومت‌های گذشته (بعلل مختلف بخصوص مسافت زیاد از مرکز کشور)، عدم توسعه کافی زیرساخت‌های استان همانند راه، حمل و نقل، مراکز بهداشتی و درمانی، پایین بودن ضریب نفوذ آموزش و سطح سواد در بین عامه مردم، عدم وجود صنایع فعال و مولد، کمبود فرصت‌های شغلی و اقتصادی کافی و مناسب که موجب گسترش بیکاری در منطقه شده است و بسیاری از عوامل فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دیگر باید مورد توجه قرار گیرد.

مطمئناً تمامی مسئولین باید تلاش همه جانبه‌ای را در راستای حل مشکلات این منطقه در راس برنامه‌های کاری خود قرار دهند و با برنامه‌ریزی‌های کوتاه مدت و بلند مدت کوشش نمایند تا جبران خسارت وارده به منطقه در دوران گذشته بخصوص دوران قاجار شده و رفاه نسبی همسان با سایر مناطق کشور در این منطقه نیز فراهم گردد.

در مورد معنای واژه ترکمن نظرات مختلفی وجود دارد. ابوریحان بیرونی و کاشغری واژه ترکمن و ترکمان را، ترکیبی از ترک + مانند (ترک مانند) گرفته‌اند که اقوام ایرانی (تاجیک) به آنها اطلاق کرده‌اند. در برخی منابع دیگر ترکمن را از ترکیب واژه تورک یا ترک بمعنی فرمانروا و پسوند مبالغه من (فرمانروای بزرگ و قوی) دانسته‌اند. گروهی نیز معتقدند که واژه ترکمان بطور خاص تنها به ترک-های اغوز که مسلمان شدند، اطلاق شده است.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی^۱ در جامع‌التواریخ چنین آورده است:

"لفظ ترکمان در قدیم نبوده و همه اقوام صحرائین ترک شکل تُرکِ مطلق می‌گفته‌اند، و هر قبیله‌ای را لقبی معین مخصوص بوده. در وقتی که اقوام اُغوز از ولایات خود به بلاد ماوراءالنهر و ایران زمین در آمدند، و توالد و تناسل ایشان در این ولایت بود، به سبب اقتضای آب و هوا شکل ایشان بتدریج مانند شکل تازی گشت؛ و چون تازیک مطلق نبودند، اقوام تازیک ایشان را ترکمان گفتند، یعنی به ترک مانند. و بدان سبب این نام بر مجموع شعب اقوام اُغوز اطلاق رفته و بدان معروف شده‌اند." (جامع‌التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۵۵)

برخی وقایع نگاران، ترکمانان را از نسل مهاجمین کهنی می‌دانند که ذوالقرنین سدی در برابر ورود آنها در فرارود ساخت.

مهاجرت اقوام ترک‌تبار از آسیای مرکزی بسوی غرب ابتدا به اقامت در مناطق فرارود انجامید و سپس در قرون مختلف و قالب مهاجرت گروه‌های کوچک و بزرگ وارد مرزهای ایران شدند.

ورود گسترده اقوام ترک‌تبار به داخل ایران را می‌توان در دو مقطع زمانی تقسیم نمود. مهاجرت اول در حدود قرن ۱۰ ام میلادی و دوران سامانیان آغاز شد که به تشکیل حکومت‌هایی همانند غزنویان و سپس سلجوقیان انجامید. مهاجرت دوم پس از حمله مغول (در قرن ۱۳م میلادی) ادامه یافت.

^۱ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۶۴۸ قمری/۶۲۹ خورشیدی - ذی‌القعدة ۷۱۷ قمری/۲۸ دی ۶۹۶ خورشیدی) رجل سیاسی، تاریخ‌نگار و پزشک ایرانی از خانواده‌ای یهودی-الاصول در اواخر سد هفتم خورشیدی و در دوران ایلخانی (غازان‌خان، الجایتو و ابوسعید) - نویسنده کتاب «جامع‌التواریخ» به دستور غازان وی با توطئه خواجه علیشاه گیلانی (دیگر وزیر آن دوران) عزل و سپس به‌مراه پسر شانزده ساله‌اش به اتهام مسموم کردن سلطان محمد خدابنده اولجایتو در چرگر به قتل رسید و تمامی بستگان وی هم غارت و کشته شدند. همچنین بنای ربع رشیدی (شهرکی علمی و آموزشی در تبریز) مورد غارت و تاراج قرار گرفت.

^۲ درباره ریشه و معنی واژه تازی نظرات بسیار متفاوتی وجود دارد. «تازی»، «تاجیک»، «تازی» و «تازی» بمفهوم بیگانه و غیرایرانی (انبرانی) می‌باشند. البته بعدها با درآمیختن ترکان با ایرانیان فارسی زبان، ترکان واژه تاجیک را به همان مفهوم بیگانه و برای غیر ترکان یعنی ایرانیان بکار بردند. قشقای‌های ترک زبان در استان فارس، فارس‌زبانان غیر قشقای را بطور عام تاجیک می‌نامند. در اردبیل و آذربایجان نیز ایلات شاهسون و ارسباران، دهنشینان یکجانشین را «تات» می‌نامند فارغ از آنکه ترک‌زبان یا تات‌زبان باشند، که به مفهوم بیگانه می‌باشد.

لغت‌نامه دهخدا:

{تاجیک (ص، ا) غیر عرب و ترک را تاجیک نامند (شرفنامه منیری). تازی و تازیک، بر وزن و معنی تاجیک است که غیر عرب و ترک باشد. (برهان). تازی و تازیک، همان تاجیک مذکور و نیز اصلی است ترکان را، و قیل بجهت عرب که در عجم بزرگ شود. (شرفنامه منیری). آنکه ترک و مغول نباشد. در لغات ترکی بمعنی اهل فرس نوشته اند. (غیث اللغات) (آندراج). مؤلف فرهنگ نظام آرد: نسل ایرانی و فارسی زبان، مثال: در افغانستان و توران نژادی هستند که خود را تاجیک می‌گویند، مبدل لفظ مذکور تازی است و از آن بعضی از اهل لغت چنین قیاس کرده اند که معنی لفظ مذکور نسل تازی (عرب) است که در عجم بزرگ شده باشد لیکن صحیح همان است که نوشتم، و این لفظ در ایران مورد استعمال ندارد فقط در افغانستان و ترکستان به فارسی زبانان آنجا گفته می‌شود و بیشتر در مقابل ترک استعمال میشود و اصل این کلمه پهلوی تاجیک منسوب به قبیله تاج است که از قبایل ایران بوده - انتهی. سعید نفیسی در معرفی مردم بخارا آرد: در زمان رودکی شهر بخارا چون دیگر شهرهای ماوراءالنهر شهری بوده است مرکب از نژاد ایرانی و شاید یکی از قدیمترین مداین باشد که نژاد ما در آن رحل اقامت افکنده بهمین جهت مردم آن شهر بجز عده ای معدود از نژادهای دیگر که بعد بواسطه حوادث بدان جا رفته اند از نژاد ایرانی بوده اند و پارسی زبان، مخصوصاً از زمانی که بخارا پایتخت سامانیان مرکز ادبیات فارسی شد و امرای آل سامان در رواج این زبان هیچ فرونگذاشتند، بخارا معروفترین مرکز زبان ما شد چنانکه هنوز پس از هزاروآند سال زبان اکثریت مردم بخارا و زبان بازار آن، زبان پارسیست و هنوز اکثر مردم آن از نژاد ایرانیاند که امروز ایشان را به اصطلاح محلی «تاجیک» می‌خوانند... (احوال و اشعار رودکی ج ۱ صص 68 - 67). مؤلف همان کتاب درباره مردم سمرقند آرد: در زمان حاضر جمعیت ولایت سمرقند نزدیک به نهصدوشصت هزار نفر است که بیست و هفت درصد آن از نژاد ایرانیست که امروز به اسم «تاجیک» خوانده میشود. (احوال و اشعار رودکی ج ۱ ص 120).

از حکومت‌های ترکمانی در ایران می‌توان به غزنویان، سلجوقیان، ترکمانان قره‌قویونلو^۱ و آق‌قویونلو^۲ اشاره نمود.

دست نوشته «أرخن» بجا مانده از ترکان سلجوقی^۳، از نه طایفه با عنوان «تَغَز اوغوز»^۴ یاد کرده است^۵ که شامل اغوز، اویرات، آرلاد، جلایر، تاتار، قنقرات، قیات، کرائیت و مغول می‌باشند.

بسیاری از تاریخ‌نگاران تعداد این قبایل را بیشتر می‌دانند و معتقدند نه‌گانه شدن قبایل در مکتوبات بعثت تقدس این عدد در نزد ترکان بوده است.

ترکمن‌ها خود را از نسل «یافت» پسر حضرت نوح می‌دانند.

"به موجبی که در تواریخ اسلامیان مذکور است و در تورات بنی اسرائیل مسطور نوح پیغامبر علیه سلام زمین را از جنوب تا شمال سه قسم کرد: اول آن را به «حام» از فرزندان خود داد که پدر سودان بوده و میانه را به «سام» که پدر اعراب و فرس بوده و سوم را به «یافت» که پدر اتراک بود." (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۴۷)^۶

ترکمن‌های امروزی ایران از بازماندگان مهاجمان زردپوست آسیای میانه معروف به «وُغُوز»^۷ یا «غُوز» می‌باشند که در صحرای اطراف دریایچه آرال (ساحل شرقی سیردریا) زندگی کوچ‌نشینی داشته و در دور دوم حضور اقوام ترک‌تبار در ایران و پس از حمله مغولان (چنگیز)^۱ در قرن سیزدهم میلادی (ق ۱۷م ه.ق) به مرزهای ایران وارد شدند.

^۱ قره‌قویونلو بمعنی صاحبان گوسفندان سیاه - نام سلسله‌ای ترکمانی که توسط "قرايوسف" بنیانگذاری شد و برای حدود یکصد سال (۱۳۷۸م - ۱۴۶۹م) در غرب و شمال غرب ایران حکمرانی کرد. آخرین حکمران این سلسله "جهانشاه قراقویونلو" پس از شکست از "اوزون حسن آق‌قویونلو" به‌مراه پسرش کشته شد.
^۲ آق‌قویونلو بمعنی صاحبان گوسفندان سفید - نام سلسله‌ای ترکمانی که توسط "اوزون حسن" موفق به شکست حکومت قره‌قویونلو شده و جانشین آنها گردید.
^۳ سلجوقیان نخستین امپراطوری ترکان در ایران را قرن یازدهم میلادی در ایران تشکیل دادند. پیش از سلجوقیان، غزنویان برای مدت کوتاه‌تری حکومتی ترکمانی تشکیل داده بودند.

^۴ «تغز اوغوز» بمعنی نه اغوز

^۵ (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۲۰۲۹) (حواشی)

^۶ "یافت را به جانب شرق فرستاد. مغولان و ترکان نیز همین سخن می‌گویند؛ لیکن ترکان یافت را «أبولجَه خان» خوانده‌اند، و محقق نمی‌دانند که این أبولجَه خان پسر نوح بوده یا فرزند زاده او؛ الا آنکه متفق‌اند بر آنکه، از نسل او بوده و قریب العهد به وی؛ و تمامی مغولان و اصناف اتراک و صحرائینان از نسل وی‌اند." (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۴۷)
"قراخان قائم مقام پدر (دیب یا قوی) شد و او را پسری در وجود آمد و سه شبانه روز پستان مادر نمی‌ستد و شیر نمی‌خورد. بدان سبب مادرش میگریست و تضرع میکرد و هر شب در خواب چنان دیده که آن بچه با وی گفتی که ای مادر من، اگر خدا پرست شوی و محب خدا گردی شیر تور بخورم. و آن زن بواسطه آنکه شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر بودند ترسیده که اگر اظهار خدا پرستی کند او را با بچه هلاک کنند. پنهانی ایمان به خدای آورده و به اخلاص تمام محب حق جلّ علا شده؛ و آن بچه پستان مادر گرفته و شیر خورده. چون یکساله شد بغایت پاکیزه و خوب صورت بوده و آثار رشد و هدایت از ناحیه او می‌تافت. پدرش چون آن معانی در وی میدید گفت از قوم ما بدین شکل و صورت هیچ فرزندی در وجود نیامد.

این پسر از میان اقران و اکفا معظم و معتبر گردد و به مراتب کمال برسد. و جهت نام نهادن وی با ایشان مشورت کرده. آن بچه یکساله به آواز آمده و گفته که: نام من اُوغُوز نهید حاضران از آن حال بغایت متعجب ماندند، و بموجب سخن او که اثر ارشاد حق تعالی بود او را اُوغُوز نام کردند...." (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۴۹)
رشیدالدین فضل‌الله: اغوز فرزند قراخان فرزند دیب یا قوی (دیب موضع تخت و جای منصب باشد و یا قوی یعنی بزرگ جمهور قوم) فرزند ابوبچه خان (به روایتی افسانه‌ای همان یافت فرزند نوح) که خدانشناس شد. اغوز ۷۵ سال جنگید و پیروز گشت. عموها و برادرزادگانی که با وی مخالف بودند بسمت شرق متواری گشتند که مغولان از نسل آنها می‌باشند. اغوز به گروهی از خویشاوندان خود که طرفدارش بودند لقب «اویغور» داد. و از فرزندان اغز بیست و چهار قوم بوجود آمد، که ترکمانان از نسل آنها می‌باشند.

"و چون اُوغُوز را آن ملک مسخر گشت و پادشاهی آنجا بروی قرار گرفت، خرگاهی زرین بزد و طوی بزرگ کرد و خویشان و امرا را تشریف داد و همه لشگریان را بناخت؛ و جمعی از اقوام او اعمام که با او متفق گشته بودند، اُوغُوز لقب نهاد که معنی آن به ترکی به هم پیوستن و مدد کردن است؛ و تمامت اقوام اُوغُوز از نسل ایشان‌اند. و قومی دیگر قنقلی نام کرد؛ و اقوام قیچاق و قَلج و آق‌چری هم از نسل آن جماعت‌اند که با اُوغُوز متفق گشته بودند و با اوروغ او بر آمیخته ..." (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۵۱)

^۷ اغوز = اوغ + از = «اوغ» بمعنای قبیله و عشیره است و پسوند «از» نیز نشانه جمع و بمفهوم کلی «اتحادی از عشایر»

"شعبه اُوغُوز چنانکه شرح آن خواهد آمد. او را شش پسر بوده و هر یک از ایشان چهار پسر داشته، و اُوغُوز دست راست و چپ لشگر به ایشان داد برین موجب:"

دست چپ:

دست راست:

۱) گون‌خان: قایی، بابات، آلقه‌اولی، قراولی
۲) آی‌خان: یازر، ذوکر، دودورغه، یاپارلی
۳) یولدوزخان: اوشر، قزیک، پیگدلی، قارقین
۴) گوک‌خان: باینذر، بیچنه، چاولدور، چینی
۵) طاق‌خان: سالور، آی‌مور، ایونتلی، اوزکز
۶) دینگیزخان: ایگدر، یوگدوز، بیووه، قینیق

(جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۴۲)

"برادران اُوغُوز و بعضی عم زادگان که با او متفق شدند. اویغور، قانقلی، قیچاق، قارلوق، قَلج، آق‌چری" (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۴۲)

تاریخ ترکمن‌ها فراز و فرودهای بسیاری داشته است. در دوران صفویه ورود ترکمن‌ها به اطراف رود اترک افزایش یافت که با حملات آنان به شهر و روستاهای منطقه همراه بود و دولت صفویه در دفعات متعدد اقدام رفع شورش‌های آنان نمود. در این دوران برای کنترل تحرکات ترکمنان در شمال شرق، ایلات مختلف همپیمان حکومت به منطقه کوچانده شدند. طوایفی از قاجارها که در منطقه شمالغرب ایران ساکن بودند به شمال شرق کوچانده و در اطراف استرآباد مستقر گردیدند. همچنین گروه‌های کرد جهت کنترل حملات ازبکان و ترکمنان به مناطق شمال شرق کشور کوچانده شدند.

فشار روسیه تزاری از شمال با تسخیر تاشکند، بخارا، خیوه و فرغانه و اشغال خوارزم، خان‌نشین‌های آسیای میانه را خراج گزار روسیه کرده و موجب افزایش سیل مهاجرت ترکمن‌ها به داخل ایران و اطراف گرگان‌رود شد. قرارداد مرزی "آخال" در سال ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۸۸۱م) فی مابین دولت‌های ایران و روسیه، زندگی ترکمن‌ها را در دو طرف مرز جدید دگرگون نمود و تهاجم روسیه موجب کوچ اجباری آنها و پناه آوردن به داخل مرزهای ایران گردید. ترکمن‌ها که بخش‌هایی از سرزمین‌هایشان در خاک ایران (ترکمن صحرا) و بخشی‌هایی در خاک روسیه (ترکمنستان) واقع شده بود، مجبور بودند بین دو کشور کوچ کنند و به هر دو دولت نیز مالیات پرداخت کنند. ممانعت کشورها بخصوص مرزبانان شوروی از عبور و مرور (کوچ) ترکمن‌ها بین دو کشور ایران و شوروی موجب زد و خورد‌های فراوانی گردید. قوانین محدودکننده و کنترل‌کننده دولت‌ها و مالیات‌های جدید منجر به درگیری‌های زیادی با حکومت‌های مرکزی بخصوص در دوران قاجار و پهلوی اول گردید. علی‌رغم کمک ترکمن‌ها در بقدرت رسیدن قاجاریه، دولت قاجاریه اصلی‌ترین دشمن ترکمن‌ها محسوب میشد و بیشترین درگیری‌ها را نیز با ترکمن‌ها داشته است.

پس از انقلاب مشروطه، محمدعلی‌شاه مخلوع در تلاش مجدد برای بازگشت به سلطنت، از روسیه به ترکمن صحرا آمده و ترکمن‌ها را برای حمله به تهران بسیج نمود که با شکست نیروی‌های طرفدار پادشاه مخلوع از مجاهدین مشروطه‌خواه و فرار وی به روسیه، این حرکت پایان یافت.

علی‌رغم لشکرکشی‌های متعدد قاجاریه به دشت گرگان، بعثت تحرک ترکمن‌های یموت (عقب‌نشینی به صحرای شمال رود اترک^۱) و عدم استقرار دائم ارتش در منطقه، ترکمن‌ها مجدداً به وضعیت سابق برگشته و عملاً در دوران قاجار منطقه دشت گرگان عمدتاً از کنترل مؤثر دولت خارج بود. در این دوران گروه‌های کوچ‌نشین نظارت حکومت را بر خود برنمی‌تابیدند و از قدرت نظامی که برآمده از الزامات زندگی کوچ‌نشینی بود و همچنین تحرک، بعنوان ابزارهای حفظ استقلال خود بهره می‌گرفتند. غارت روستاها و شهرهای منطقه (که "ولایات" نامیده می‌شدند) توسط ترکمن‌های یموت و درگیری نیروی‌های حکومتی با آنان در تمام طول دوران قاجار

^۱ در تاریخ و حکایات اقوام آوگوز و بیست و چهار شعبه مذکور از فرزندزادگان او و بعضی برادران و عم زادگانش که با او متفق بوده اند و از ایشان اقوام آویغور و قیچاق و قنقلی و قارلوق و قَلج پیدا شدند بموجبی که از حکماء ایشان نقل میکنند و بر آن متفق اند. "جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۴۶" لیست اقوام آوگوز که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در «جامع‌التواریخ» ارائه می‌دهد با لیستی که کاشغری در «دیوان لغات‌الترک» ارائه می‌نماید، تا حدی متفاوت است. کاشغری از ۲۲ طایفه نام می‌برد:

۱- قنق ۲- قیغ (قایی) ۳- بایندر ۴- اقا ۵- سلغر ۶- اوشار (افشار) ۷- بگتلی ۸- بگدز ۹- بیات ۱۰- یزغر (یازر) ۱۱- ایمر ۱۲- قرابلک (قراولی) ۱۳- القابلک ۱۴- اگرد ۱۵- آرگر ۱۶- توتوقا ۱۷- اولایوندلغ ۱۸- توگر ۱۹- بچنگ ۲۰- چولدور (چاولدور) ۲۱- چچنی ۲۲- چرقلغ (چاروقلغ)

۱ "اول اقوامی که این زمان ایشان را مغول میخوانند لیکن در اصل نام ایشان مغول نبوده، چه این لفظ بعد از عهد ایشان اختراع کرده اند و هر شعبه ای از این اقوام شعب بسیار شده و هر یک نامی معین یافته: جلایر، سونیت، تاتار، مرگیت، گورلوت، تُولاس، تومات، بُولوفاچین، کرموچین، آوراسوت، تمفالبیق، تروت، اوبرات، برغوت، قوری، تنلکوت، کستَمی، آوریانقه، قورقان، سقابت" (جامع‌التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۴۳)

^۲ رودخانه اترک مرز ایران و روسیه (ترکمنستان) حدفاصل "جات" تا "اینچه برون"

ادامه داشت. در این دوران در هر قبیله نهادی بنام «ساخلو» شکل گرفته بود که وظیفه آن جمع‌آوری خراج از روستاییان یکجانشین "ولایتی" دشت گرگان بود. ساخلوه‌ها ضمن جمع‌آوری مالیات سالیانه از این روستاها، متعهد بودند تا از آنان در برابر حملات سایر ترکمن‌ها حفاظت نمایند.^۱

در کنار این حوادث و درگیری‌ها باید از اختلافات درون گروهی بر سر آب و مرتع بین طوایف مختلف بخصوص اختلافات بین یموت و گوگلان و یا آتابای و جعفربای و جنگ‌های بیشمار طوایف مختلف ترکمن با یکدیگر در منطقه ترکمن صحرا نیز اشاره نمود.

در سال ۱۳۰۳ خورشیدی ترکمن‌ها همانند سایر کوچ‌نشینان ایران در برابر تغییرات رضاخانی سر به شورش گذاشتند. اما همانند سایر نقاط این شورش نیز با حمله ارتش نوین ایران در سال ۱۳۰۴ خورشیدی سرکوب شد بگونه‌ای که بسیاری از مناطق ترکمن-نشین خالی از سکنه شده و بسیاری از ترکمن‌ها (اکثراً ترکمن‌های یموت) به روسیه فرار نمودند.

سرلشگر حسن ارفع:

"وقتی از یک تپه مرزی به داخل خاک روسیه نظر انداختم تعداد زیادی چادر دیدم که احشام بیشماری آنان را احاطه کرده بودند. اینان یموت‌هایی بودند که از ایران گریخته بودند."^۲

عده‌ای از سران شورشی اعدام و ترکمن‌ها خلع سلاح، اوه‌ای ترکمنی برچیده و ترکمن‌ها تخته قاپو شدند. برخلاف دوران قاجار که لشگرکشی به منطقه بصورت موقتی بود، اینبار با استقرار ارتش در منطقه امنیت برقرار شده و عملاً حاکمیت دولت بر منطقه تثبیت شد. مدارس عشایری تحت عنوان دارالتربیه در منطقه ترکمن صحرا ایجاد شد.

با شروع جنگ جهانی دوم، درگیری شوروی در مرزهای غربی با آلمان نازی، منجر به کم شدن کنترل آنها بر روی مرزهای شرقی و جنوبی گردید. کنترل مرزها پس از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و تضعیف حکومت مرکزی در ایران بطور کامل از بین رفت. در نتیجه ترکمن‌ها دوباره به کوچ روی آورده و به داخل مرزهای ایران وارد شدند و غارتگری و ناامنی مجدداً در برخی مناطق بوجود آمد. اما با پایان جنگ جهانی دوم و قدرت‌گیری دوباره حکومت مرکزی در ایران و سیاست‌های همسوی کشورهای ایران و شوروی سابق در کنترل رفت و آمد در مرزها و همچنین اقتصاد سود ده کشاورزی بعد از اصلاحات ارضی (۱۳۴۱ خ) در دشت حاصلخیز گرگان، ترکمن‌ها آرام آرام شیوه زندگی کوچندگی را رها کرده و به کشاورزی روی آوردند و جزو اولین گروه‌های ایلپاتی محسوب می‌شوند که یکجانشین شدند. ترکمن‌ها علی‌رغم یکجانشینی و کشاورزی نظام طایفه‌ای خود را حفظ کرده‌اند.

در میان ترکمن‌ها کلمه "ایل" یا "ایل" به دو صورت اسم و صفت به کار رفته است. ایل در حالت صفتی به معنای رابطه صلح‌آمیز بین دو یا چند فرد، گروه و طایفه، و در حالت اسمی به مفهوم یک گروه جغرافیایی یا مکانی پدربار است.^۳ در گذشته در راس هرم اجتماعی - سیاسی ترکمن‌ها ایلخان قرار داشته است. اما در دوران معاصر برخلاف سایر گروه‌های کوچ‌نشین ایران، ترکمن‌ها

^۱ ویلیام آبرونز (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۱۶۸)

^۲ ویلیام آبرونز: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۱۶۸)

^۳ ویلیام آبرونز: (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۱۵۷)

بصورت طوایفی مستقل از یکدیگر بوده که بدون داشتن رهبری متمرکز در یک منطقه جغرافیایی زندگی می‌کنند و اتحاد سیاسی بین طوایف منجر به تشکیل ساختار ایل با رهبری متمرکز در راس هرم نشده است. لذا جایگاه ایلخانی نیز در بین ترکمن‌ها وجود ندارد. در راس هر یک از طوایف ترکمن یک ریش سفید یا «باشول» قرار دارد که هدایت طایفه خود را برعهده داشته و تصمیمات جمعی در شور بین باشول‌ها گرفته می‌شود و مشکلات با حضور ریش سفیدان طوایف مختلف حل و فصل می‌شود.

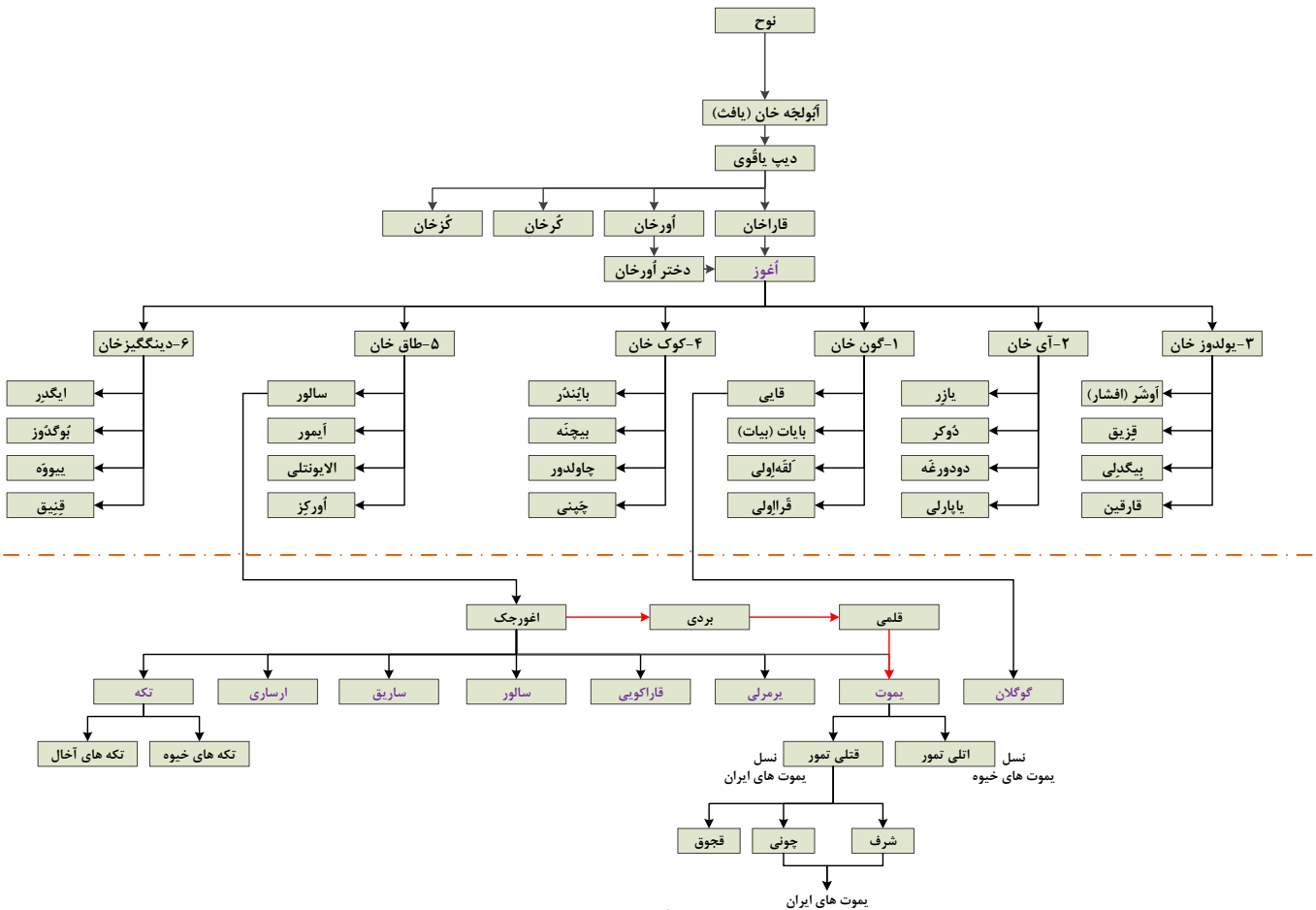
طوایف ترکمن بسبب پراکنده بودن، نداشتن سازمان سیاسی متمرکز و عدم رهبری متمرکز بیش از سایر ایل‌ها توانستند در برابر حکومت‌های مرکزی ایستادگی کنند و در دسرهای زیادی را برای حکومت‌ها بخصوص قاجاریه فراهم آورند.

ترکمنان، یکجانشینان کشاورز را «چَمور»^۱ و گروه‌های کوچ‌نشین رهمه‌دار را «چاروا»^۲ می‌نامند. ترکمن‌ها سایر یکجانشینان فارس‌زبان و ترک‌زبان منطقه را «ولایت» می‌خوانند که عمده فعالیت ولایت‌ها زراعت می‌باشد.^۳

عمده طوایف ترکمن ساکن ایران عبارتند از:

- ✓ یموت
- ✓ گوگلان^۴
- ✓ تکه

(تاریخ جامع التواریخ و ...)



شجره طوایف ترکمن

^۱ چَمور: واژه‌ای ترکی به معنای خانه گلی، مجازاً رعیت و زارع

^۲ چاروا: کوتاه شده واژه فارسی چاروادار بمعنی مال و حشم‌دار

^۳ (پورکریم، ترکمن‌های ایران، شماره ۴۱ و ۴۲، ص. ۳۹) - ویلیام آبروتز (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۴۲، ص. ۱۵۲) - آن لمتون (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۴۲، ص. ۲۲۷)

^۴ گوگلان‌ها در گذشته قائی نامیده میشدند.

یموت‌ها خود را از فرزندان یموت از نوادگان اغوز میدانند و به دو طایفه بزرگ آتابای و جعفریای تقسیم می‌شوند.

واژه گوکلان مرکب از گوک به معنی سبز و لان به معنی جایگاه یعنی سرزمین سبز می‌باشد.

تکه‌ها به دو بخش «تکه‌های خیوه» و «تکه‌های آخال» تقسیم می‌شوند که تنها گروه‌هایی از تکه‌های آخال در ایران سکونت دارند.

طوایف دیگر ترکمن همانند «سالور»، «ارساری» و «ساریق» اکثراً در ترکمنستان سکونت دارند.

گروه دیگر در بین ترکمن‌ها سیدها می‌باشند. سیدها قبایل مقدسی می‌باشند که از ۴ تیره آتا، مختوم، شیخ و خوجه تشکیل شده‌اند

و خود را از تبار خلفای راشدین (ابوبکر - عمر - عثمان - علی (ع)) می‌دانند و در میان ترکمن‌ها دارای احترام زیادی می‌باشند.

اعضای قبایل مقدس که "اولاد" خوانده می‌شوند^۱، وظیفه میانجیگری و حل اختلافات در منازعات بین قبایل را بر عهده دارند.

پراکندگی قوم ترکمن در ایران:

ترکمن‌ها در ایران در جلگه ترکمن صحرا (حاصل رودهای گرگان رود، اترک و قره سو) در استان‌های گلستان، خراسان شمالی و

رضوی یعنی در جنوب شرقی دریای کاسپین در دو منطقه کوهستانی و جلگه‌ای از حوالی رود گرگان تا نوار مرزی ایران و ترکمنستان

ساکن می‌باشند.

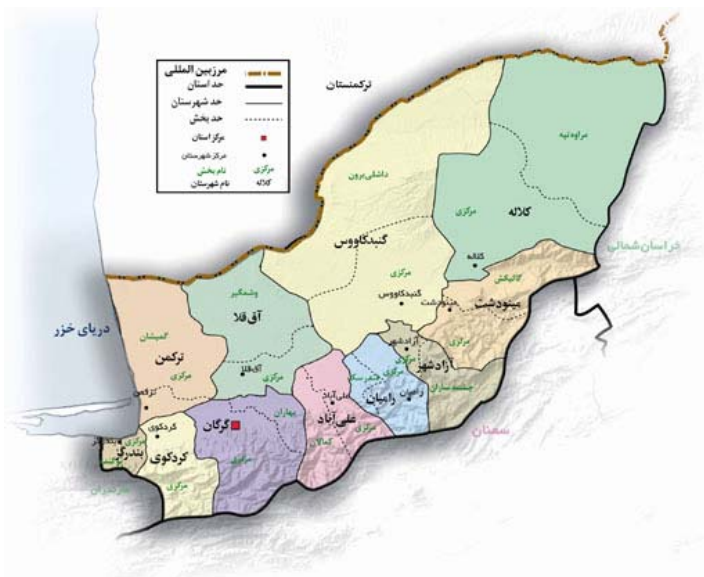
شهرهایی همچون بندر ترکمن، گنبد قابوس، کلاله، آق قلا، گمیشان، مراوه تپه، اینچه برون، گمیش تپه (تپه فیروزه) عمده شهرهای

ترکمن نشین در منطقه هستند.

گوکلان‌ها در مناطق کوهستانی شرقی استان گلستان همانند حصارچه، مراوه تپه، کلاله و ارتفاعات غرب و شمال غربی بجنورد

حضور دارند. یموت‌ها در کرانه دریای مازندران و بخش‌های غربی جلگه‌ای دشت گرگان ساکن هستند. تکه‌ها در شمال بجنورد و

حصارچه ساکن هستند.



استان گلستان



استان خراسان شمالی

^۱ سألور یعنی هر جا که رسد شمشیر و چماق او روان باشد. (جامع التواریخ، ۱۳۷۳، ص. ۶۰)

^۲ ویلیام آبرونز (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۱۶۴)

مذهب:

ترکمن‌های ایران مسلمان و پیرو مذهب حنفی بوده و پایبند به سنن و آداب مذهبی می‌باشند. برخی فرقه‌های تصوفی همانند نقشبندیه نیز در میان برخی ترکمن‌ها دارای پیروانی می‌باشند.

زبان:

ترکمن‌ها به زبان ترکمنی صحبت می‌کنند. زبان ترکمنی از زیر مجموعه‌های زبان ترکی و از شاخه اُغوز می‌باشد. زبان ترکمنی دارای گویش‌های متفاوتی در میان طوایف مختلف می‌باشد.

فرهنگ:

ترکمنان به راستگویی و پرهیز از دروغ هرچند به ضرر آنها باشد، شهره می‌باشند و بهمین علت از قسم خوردن به خدا و پیامبر پرهیز می‌کنند و کمتر سوگند یاد می‌کنند.

خانواده‌های ترکمنی، خانواده‌هایی گستره هستند که پدرسالار و پدرمکان می‌باشند. سن ازدواج در بین ترکمن‌ها پایین است و پسران پس از ازدواج نیز تا هنگامی که استقلال اقتصادی پیدا کنند، در کنار پدر می‌مانند و چادر خود را در نزدیکی چادر پدر برپا می‌کنند.

"مراحل عروسی از آنجا آغاز می‌شود که سه چهار زن از بستگان داماد چند گرده نان در سفره‌ئی می‌گذارند و به خانه عروس آینده می‌روند. پس از سلام و احوال‌پرسی و نشستن و نوشیدن چند پیاله چای، یکی از زنان سفره نان را بروی جمع باز می‌کند و نان‌ها میان حاضران تقسیم می‌شود. همان روز خانواده عروس گوسفندی سر می‌برند و با مقداری از گوشت آن «باترمه» می‌پزند که مانند آبگوشت است ولی نخود و لوبیا ندارد و این مهمانان و همچنین چند خانواده دور و برشان را با نهار پذیرایی می‌کنند، به این ترتیب موافقت خانواده عروس با این ازدواج آشکار می‌شود. روز بعد پدر داماد چندتن از مردان و ریش سفیدان طایفه خود را بنهار یا شامی در خانه خود دعوت می‌کند و موضوع ازدواج پسرش را در میان می‌نهد. مردان طایفه و ریش سفیدان مبارک باد می‌گویند و هزینه عروسی را برآورد می‌کنند. اگر پدر داماد کم و کسر داشت در همان مجلس هرکس به فراخور حال خود پولی می‌دهد."

(پورکریم، شماره ۸۴، ص. ۴۵)

در گذشته رسم بر این بود که پس از ازدواج عروس یک شب را در منزل داماد بسر برده و سپس به منزل پدری بر می‌گشت و اقامتی که گاه تا دو سال بطول میکشید، در خانه پدری می‌داشت. عروس در طول این مدت در خانه پدری باید با بافتن قالیچه و گلیم خود را برای زندگی آینده‌اش آماده نماید و داماد در این مدت حق دیدن عروس را نداشت.

با توجه به تغییر سبک زندگی در بین ترکمن‌ها، این سنت نیز تقریباً از بین رفته است و تنها در برخی گروه‌های یموت و تکه و برای مدت‌های کمتری این رسم اجرا می‌شود.

ازدواج در بین ترکمن‌ها دارای قوانین خاصی می‌باشد. آنها از افراد غیر ترکمن هم همسر انتخاب می‌کنند اما تمایلی به دادن دختر به غیر ترکمن ندارند. بهمین دلیل در گذشته یموت‌ها به کسانی که پدر و مادر هر دو یموت باشند «ایگ» و کسانی را که مادرشان غیر یموت بود را «غول» (نانجیب) می‌نامیدند. برخلاف سایر ایلات، در میان ترکمن‌ها زنان بیوه بعلت داشتن تجربه و مهارت در امور خانه‌داری و نگهداری گله از ارزش و اعتباری بیشتری نسبت به دختران برخوردار بودند و شیربهای بیشتری بابت آنها پرداخت می‌شد. این رسوم و قوانین سنتی در بین اکثر ترکمن‌ها منسوخ شده و اثری از آن بچشم نمی‌خورد.

عید قربان (قربان بایرام) مهمترین جشن ترکمن‌ها می‌باشد. در روز عید قربان خانواده‌های ترکمن گوسفند یا بز را قربانی کرده و گوشتش را برای سایر خانواده‌ها می‌فرستند. مردم در این روز از صبح تا هنگام قربانی کردن، روزه هستند و با گوشت قربانی روزه خود را باز می‌کنند.

عید فطر نیز جزو اعیاد مهم ترکمن‌ها می‌باشد. در روز عید لباس‌هایی تمیز و نو پوشیده و نماز عید را به جماعت برگزار می‌کنند و به دیدن بزرگان و ریش سفیدان آبه می‌روند.

مردان ترکمن با رسیدن به سن شصت و سه سالگی که مدت زندگی مبارک پیامبر اسلام می‌باشد، جشنی برپا داشته و با ذبح گوسفند سفیدی، جشنی برپا کرده و ولیمه می‌دهند که در گویش ترکمنی آن را «آق قویون» یا «آق آش» می‌نامند که نشان دهنده ورود فرد به مرحله شیخوخیت و ریش سفیدی می‌باشد و افراد زین پس دستار سفید بسر می‌بندند.

از غذاهای محبوب ترکمنی باید از «چکترمه» نام برد که نوعی ته‌چین با گوشت گوسفند می‌باشد و معمولاً در اجاق‌هایی درون زمین و با گرما آتش و ذغال پخته می‌شود. همچنین «باترمه» نوعی آبگوشت بدون نخود و لوبیا که بیشتر در مراسم خواستگاری پخته می‌شود.

اقتصاد ترکمن‌ها با گذار از زندگی کوچ‌نشینی به یکجانشینی دچار تغییرات زیادی شده است.

یموت‌ها کوچ‌نشینان رمه‌گردانی بودند تا چند دهه قبل پرورش دام اصلی‌ترین راه تأمین معیشت آنها محسوب می‌شد اما بعد از اتفاقات ذکر شده در قبل، اکثراً کوچ را رها کرده و یکجانشین شده‌اند و با توجه حاصلخیزی جلگه مابین رودهای گرگان‌رود و اترک به کشاورزی مشغول می‌باشند. گولان‌ها بعلت حاصلخیزی مناطق سکونت آنها در ایران و وجود منابع آبی کافی از سال‌های بسیار قبل به کشاورزی روی آورده‌اند.

با یکجانشینی ترکمن‌ها در سال‌های اخیر، از وابستگی معیشت آنها به دامداری کاسته شده و کشاورزی بخش اصلی معاش آنها را تأمین می‌نماید. کشت گندم، پنبه‌کاری، شالی‌کاری، کشت دانه‌های روغنی همانند سویا و آفتابگردان و ... از اصلی‌ترین محصولات کشاورزی ترکمن‌ها می‌باشد. البته دامداری در قالب رمه‌گردانی هنوز در بین طوایف ترکمن رواج دارد.

شرایط آب و هوای منطقه شرایط مناسبی برای رویش درخت توت دارد. بهمین علت پرورش کرم ابریشم از گذشته در منطقه مرسوم بوده و بطبع آن نخ و پارچه ابریشم نیز جزو محصولات منطقه و از راه‌های تأمین معاش محسوب می‌شود.

همچنین گروه‌های ترکمنی که در نواحی ساحلی دریای کاسپین سکونت دارند به ماهیگیری نیز می‌پردازند.

از بارزترین ویژگی‌های ترکمن‌ها چادر ترکمنی، اسب‌های ترکمنی و قالی‌های ترکمنی می‌باشد.

✓ چادر ترکمنی «اوی»^۱ یا او نامیده می‌شود که همانند چادر عشایر شاهسون جزو مسکن اُبه‌ای محسوب می‌شود.

«اوی» آلاچیق گرد و نمد پوش است که سازه آن داربست ضربدری چوبی و استوانه‌ای شکل، بنام «تارم» می‌باشد. تارم بوسیله چوب‌ها کمانی شکل (اوق) به «توی نوک» که طاق دایره‌ای شکل بالای گنبد است، متصل می‌شود و سقفی گنبدی اوی را می‌سازد. دو نوار بافته شده پشمی یکی در پایین (دورلوق یاخا) و دیگری در بالا (بیل یوق) در دور تارم بسته می‌شود. روی این داربست چوبی با نمد (کچه) پوشیده شده و اطراف تارم‌ها با حصیری بنام «قامیش» بسته می‌شود. اوی بیشتر در مناطق دشتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. درب اوی کوتاه و برخلاف جهت باد است. کوتاهی درب باعث می‌شود تا افراد برای ورود با سر خمیده وارد شده و ضمن احترام به صاحب اوی، دود اجاق که در بالای محیط جمع می‌شود موجب آزار مهمان نشود و همچنین کمترین تبادل حرارتی با هوای بیرون صورت گیرد. این روش در ضمن کارکردی دفاعی نیز دارد و قدرت دفاع افراد داخل اوی را در برابر مهاجمان احتمالی افزایش می‌دهد. چربی ناشی از اجاق داخل اوی ضمن نرم نگه داشتن داربست چوبی، پشم‌های نمدی را بصورت نیمه چرم درآورده و ضد آب مینماید. اوی معمولاً قطری در حدود ۶ متر و ارتفاعی در حدود ۳ متری دارد.

مجموعه چند اوی در کنار هم یک «اُبه» را تشکیل می‌دهد. اُبه متشکل از خانواده‌هایی می‌باشد که برای چرای دام‌هایشان در یک چراگاه جمع و چادرهایشان را در کنار هم برپا می‌کنند.

در دهه‌های اخیر و با رواج زندگی یکجانشینی در بین ترکمن‌ها و اسکان آنها، استفاده از «اوی» از رونق افتاده و تنها در مناطق دور دست می‌توان آلاچیق‌های سنتی و زیبای ترکمنی را مشاهده کرد و جای اوی‌ها را خانه‌های روستایی گرفته‌اند و اُبه‌ها تبدیل به روستاها شده‌اند.

ریش سفید هر اُبه را «یاشول» یا «سراُبه» می‌نامند که سرپرستی اُبه و هماهنگی بین اُبه با سایر اُبه‌ها را برعهده دارد. ریش سفید هر اُبه توسط افراد آن اُبه انتخاب می‌شود و به تنهایی قدرت چندان ندارد و تصمیمات با همفکری سایر افراد اُبه انجام می‌شود. امروز رده‌های بالاتر ساختار اجتماعی همانند تیره، طایفه و ایل و به طبع آن مقامی همانند ایلخان در بین ترکمن‌ها دیده نمی‌شود. تصمیمات و مشکلات احتمالی با همفکری ریش سفیدان و بزرگان و بصورت مشورتی حل و فصل می‌شوند.^۲

✓ ترکمن‌ها از گذشته‌های دور به اسب علاقه بسیاری داشته و سوارکارانی قابل بوده‌اند.

به‌همین دلیل اسب در زندگی ترکمن‌ها از جایگاه بسیار ویژه‌ای برخوردار است و کورس‌های بهاره و پاییزه گنبد، آق‌قلا و بندر ترکمن هر ساله افراد بسیاری را به خود جذب می‌نماید. نژادهای اسب ترکمنی به نام طوایف ترکمن مشهور می‌باشند. همانند "اسب یموت"، "اسب آخال‌تکه" و همچنین "اسب چناران" که نژاد جدیدی محسوب می‌شود. این اسب از ترکیب اسب‌های ترکمنی با اسب‌های سیلیمی عرب توسط نادرشاه افشار و بقصد لشگرکشی به هند بوجود آمد.

^۱ اوی

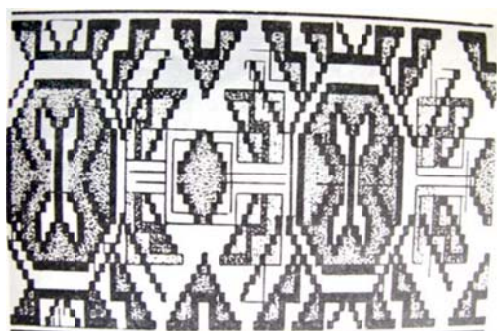
^۲ آن لمتون (ایلات و عشایر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص. ۲۲۸)

✓ صنایع دستی ترکمن‌ها مختص به منطقه ترکمن صحرا می‌باشند و نشانه‌های فرهنگی خاص خود را دارند.

برای انواع استفاده‌های مختلف از فرش بعنوان گسترده‌ترین بر روی زمین گرفته تا بافته‌هایی برای بستن پای شتر، پشتی و یا بعنوان زین اسب، بافته‌هایی ارزشمند محسوب می‌شوند که همگی توسط زنان هنرمند ترکمن در جهت تأمین نیازهای اساسی زندگی بافته می‌شوند.

بافته‌های ترکمنی در دو گروه پرزدار همانند انواع فرش و یا تخت بافت همانند گلیم و جاجیم قرار داشته و امروزه نیز با پیشرفت تکنولوژی و وجود انواع محصولات صنعتی، بافته‌های ترکمنی در هنرهای دستی جایگاهی بسیار خاص و شاخص را دارند.

همانند قالی‌های ایرانی که ترنج نقش بسیار رایج در آن می‌باشد، در فرش‌های ترکمنی نیز استفاده از انواع گل‌ها رواج فراوان دارد. از مهم‌ترین گل‌های رایج در فرش‌های ترکمنی می‌توان از «ماری‌گل» یا جای پای شتر بعنوان مادر طرح‌های فرش ترکمنی نام برد که بنوعی نماد ترکمن‌ها نیز محسوب می‌شود.



قبسه گل



ماری گل

(کوشک دابان)

از طرح‌ها شاخص فرش ترکمنی می‌توان به «ترکمن آخال» یا نقش بخارا و همچنین طرح‌های «قاشقی»، طرح چهار فصل که مخصوص طایفه تکه است، قابسه گل، طغر گل (نقش عقاب)، درناق گل متعلق به طایفه جعفربای اشاره نمود.



بافته‌های ترکمنی

(کارگاه فرش بافی - ترکمن صحرا)

دوتار ترکمنی که «تامدرا»^۱ نیز نامیده می‌شود ساز اصلی «باخشی» ها یا همان نوازندگان ترکمن می‌باشد که بیشتر اوقات با «قِجَک» (قیجاق، نوعی کمانچه) هم نوا می‌گردد. دوتار ترکمنی دارای ۲ سیم و سیزده پرده است که در گذشته بجای سیم از نخ ابریشم استفاده می‌شد. کاسه تامدرا از چوب درخت توت و دسته آن از چوب درخت زردآلو و یا گردو تهیه می‌شود. برای ساخت کاسه تار (قسمت گلابی شکل)، تنه بریده شده درخت توت را ابتدا در تنور قرار میدهند تا رطوبت آن گرفته شود و بهمین دلیل به آن تمدرآه بمعنی تنور گرفته می‌شود. دوتار ترکمنی از نظر ساختاری با دوتار خراسانی کمی متفاوت می‌باشد و دسته آن بسمت بیرون زاویه دارد.

نوای دوتار باخشی‌ها با سخنان موزون و منظوم ترکمنی همراه می‌شود که «آیدیم» خوانده می‌شوند. «مختوم‌قلی‌فراغی» شاعر بزرگ ترکمن‌ها می‌باشد که اشعار او را باخشی‌ها با نوای دوتار می‌خوانند.

«ذکر خنجر» یا همان رقص خنجر، رقص مورد علاقه جوانان ترکمن، رقصی زیبا، سراسر هیجان، حرکت و فریاد می‌باشد که جنبه مذهبی و صوفیانه نیز دارد و با حلقه جوانان به دور هم و دست انداختن به گردن یکدیگر اجرا میشود. این رقص گروهی با لباس سنتی و بستن خنجر به کمر همراه است و علاوه بر جنبه عرفانی آمادگی برای رزم و مبارزه نیز محسوب می‌گردد.

^۱ تامدیره

پوشاک:

در گذشته پوشاک ترکمنی عمدتاً از ابریشم، پوست، کتان و پنبه (که از محصولات ترکمنان می‌باشند) و توسط زنان ترکمن تهیه میشد اما پس از کشف حجاب رضاخانی و تعویض اجباری پوشاک سنتی و همچنین ورود منسوجات صنعتی در دهه‌های اخیر، پوشاک ترکمن‌ها دچار تغییرات زیادی شده است و استفاده از لباس‌های سنتی با بافته‌های دستی رو به فراموشیست.

لباس امروزی مردان ترکمن متأسفانه شباهت چندانی به لباس‌های سنتی ترکمن‌ها ندارد. اما هنوز در برخی مراسم‌های رسمی استفاده از «دون»^۱ و «تلیپک»^۲ (تلفیک) رواج دارد.

«دون»، بالاپوش بلندی برنگ قرمز است که تا زیر زانو می‌رسد و اغلب از ابریشم تهیه می‌شود و بر روی کوینگ، پیراهن ساده یقه گرد، پوشیده می‌شود.^۳ دون بر روی کمر توسط شالی بنام «قوشاق»^۴ و یا «تیرمه شال» بسته می‌شود. دون را معمولاً با چکمه‌های بلند چرمی می‌پوشند. «تلیپک» کلاه پوستی با پشم‌های بلند می‌باشد که از پشم سفید گوسفند تهیه می‌شود. «بورک»^۵ کلاه گردی و ساده‌ای است که مردان بصورت عرق‌چین و در هنگام نماز خواندن استفاده می‌کنند.



لباس مردان ترکمن (دون - قوشاق - تلیپک)
(ترکمن صحرا)

1 don

2 telpek

4 ghoshagh

5 bork

^۳ «قیرمیز دون»، دون بافته شده از ابریشم یکدست قرمز رنگ - «فارمادون» دون راه راه بافته شده از ابریشم متمایل به رنگ زرد

البته زنان ترکمن استفاده از لباس‌ها سنتی خود را تا حدی زیادی حفظ کرده‌اند. پیراهن زنان ترکمن «کوی‌نک»^۱ نامیده می‌شود. کوی‌نک لباس ساده و بلندی است که تا قوزک پا را می‌پوشاند. این پیراهن دارای برشی ساده بوده و دور یقه و آستین سوزن‌دوزی می‌شود.

زنان هر یک از طوایف ترکمن روسری خاص خود را دارند که به اسامی مختلفی شناخته می‌شود. در گذشته روسری یا کلاه زنان علاوه بر مشخص نمودن تعلق شخص به یک طایفه، وضعیت تأهل زنان را نیز مشخص می‌نمود.

امروزه زنان ترکمن بیشتر از «چارقد» روسری مربع شکل، نسبتاً ضخیم، به ضلع حدود ۱٫۵ متر و به رنگ‌های شاد، استفاده می‌کنند. چارقد (که در گذشته «چاشو» نامیده می‌شد) را از وسط تا کرده و بصورت مثلثی بر سر می‌کنند. نوع دیگری روسری «یایلیق»^۲ نام دارد که نازکتر بوده و از ابریشم تهیه می‌شود و در داخل خانه و یا عروسی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دختران ترکمن تا پیش از ازدواج از نوعی کلاه دخترانه گرد شبیه عرق‌چین به نام «بورک»^۳ استفاده می‌کنند که روی آن سوزن‌دوزی شده است. انواع سنتی آن با پولک و سکه تزئین می‌شود. استفاده از بورک با تزئینات سکه و پولک بیشتر در کشور ترکمنستان رایج است.

دختران ترکمن پس از ازدواج در زیر چارقد (روسری) نوعی کلاه بر روی سر می‌گذارند که «آینق» نام دارد. زنان ترکمن در زیر چارقد از پیشانی‌بند نیز استفاده می‌کنند، که نشانه تأهل می‌باشد. این پیشانی‌بند را یموت‌ها «آلین دانگی»^۴ یا «هاساوا» و گوکلان‌ها «توبپی»^۵ می‌نامند.



لباس زنان ترکمن
(ترکمن صحرا)

1 koynek
2 yaligh
3 bork
4 alyndangi
5 tobpi

۱۲. نتیجه‌گیری

در لحظه اول ورود به زندگی کوچ‌نشینان ناظر بر صحنه‌ای ناب و بینظیر هستیم. مناظر بکر و دست نخورده دشت‌ها و کوه‌های سر بفلک کشیده، دام‌های پرورار در حال چرا، بوی نان تازه، انواع لبنیات تازه و طبیعی، سیاه چادرهای افراشته مزین به قالی، گلیم و جاجیم‌های عشایری، لباس‌های اصیل و زیبا، اجاق‌های روشن و شب‌های پر ستاره رویایی شگفت‌انگیز را ترسیم می‌کنند.

اما این توصیفات دل‌انگیز از زندگی کوچ‌نشینی بیان‌کننده تمامی ابعاد زندگی کوچ‌نشینان نمی‌باشد. کوچ‌نشینی همواره بهار و ییلاق و مراتع سرسبز نیست. خشم طبیعت از گرمای سوزنده گرفته تا سرمای جان‌فرسا، خشکسالی، بیماری و آفت همه و همه از واقعیات تلخ زندگی عشایری هستند.

کمبود بارش (الخصوص در سال‌های اخیر) تضعیف و نابودی مراتع را در پی داشته که حیات زندگی ایلداتی را بشدت تهدید می‌کند و باعث شده تا معیشت دامداری بروش کوچ‌نشینی دیگر صرفه‌چندانی نداشته باشد.

ضعف و عدم‌کارایی برنامه‌های جامع درباره تعیین میزان برد هر منطقه و چرای بی‌رویه دام موجب از بین رفتن تدریجی چراگاه‌ها شده است.

بیماری و مرض، درگیری‌های ایلی و طایفه‌ای و محلی و ... از واقعیات زندگی عشایری هستند که برای شناخت بهتر زندگی عشایری باید همه موارد زندگی واقعی را در نظر گرفت.

هجوم صنایع، راه‌سازی، سدسازی، توسعه محیط‌های شهری و روستایی، توسعه مزارع کشاورزی، از بین رفتن ایلراه‌های کهن، کمبود امکانات آموزشی، ضعف خدمات بهداشتی و ... زندگی کوچ‌نشینی در ایران را با چالش‌های جدی روبرو کرده است و حیات آن را تهدید می‌نماید و پیش‌بینی درباره آینده زندگی کوچ‌نشینی در ایران را غیر ممکن می‌نماید.

مطمئنانه همانند سایر جوامع، تکنولوژی بر زندگی کوچ‌نشینان نیز تأثیرات زیادی داشته و دارد و موجب تغییرات فرهنگی در این سبک زندگی شده است.

استفاده از خودرو در کوچ و یا استفاده از چادرهای برزنتی، استفاده از منسوجات و پوشاک صنعتی و ... نمونه‌های کوچکی از بهره‌گیری جوامع کوچ‌نشینان از ظواهر زندگی ماشینی می‌باشد.

کوچ‌نشینان نیز همانند سایر جوامع در تلاشند تا با بهره‌گیری از فن‌آوری شرایط زندگی خود را بهبود بخشند که این امر مطمئنانه تغییراتی ساختاری را در این جوامع بدنبال خواهد داشت و گریزی از آن نیست.

در مقابل اما افزایش جمعیت شهری و نیاز بیشتر به منابع پروتئینی از یک سو و عدم توسعه دامداری صنعتی متناسب با رشد جوامع شهری، موجب گشته تا پرورش دام بروش کوچ‌نشینی هنوز توجیه اقتصادی داشته باشد و به ادامه حیات زندگی کوچ‌نشینی کمک نماید.

توسعه نه‌چندان زیاد صنعتی و در نتیجه عدم وجود مشاغل کافی برای کوچ‌نشینان از دیگر مواردی است که از اضمحلال این جوامع جلوگیری می‌کند.

در گفتگویی که چند سال پیش با جناب آقای میزبان از اساتید و محققین حوزه عشایر داشتیم و از ایشان در ارتباط با آینده زندگی کوچ‌نشینی سوال کردم، نظر ایشان بر ادامه حیات این سبک زندگی علی‌رغم تمامی مشکلات ذکر شده در بالا بود.

شخصاً نیز معتقدم علی‌رغم تغییرات فراوان در زندگی کوچ‌نشینان، از بین رفتن بسیاری از روش‌های کهن و سنت‌ها و همچنین چالش‌های پیش‌رو، مادامی که صرفه اقتصادی در معیشت شبانی وجود داشته باشد، زندگی کوچ‌نشینی به حیات خود ادامه خواهد داد.

زندگی کوچ‌نشینی شیوه‌ای سیال است که در طول سده‌ها توانسته با انطباق خود با شرایط هر دوره، به حیات خود ادامه دهد. اما مطمئناً شاهد تغییرات و تحولات فراوانی در این زمینه خواهیم بود و این روش زندگی با ایجاد تغییراتی در خود، شیوه جدید و متفاوت را در پیش خواهد گرفت.

پس نیازمند آن هستیم که جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان تعاریف جدیدی بر پایه واقعیات فعلی زندگی کوچ‌نشینی ارائه دهند و به تحلیل روند تغییرات و تحولات این بخش از جامعه بپردازند.

۱۳. فهرست منابع و مآخذ

الف) بخش اول: کتب

- ۱) آیین میترا - ورمازن، مارتین (ت: نادرزاده، بزرگ) - نشر چشمه - چاپ هشتم تابستان ۱۳۹۰ - تهران
- ۲) از اسطوره تا تاریخ - بهار، مهرداد (گرد آورنده و ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل پور) - نشر نی - چاپ هفتم بهار ۱۳۹۰ - تهران
- ۳) اگر قره قاچ نبود (گوشه‌هایی از خاطرات) - بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۹-۱۳۸۹خ) - انتشارات نوید شیراز - چاپ دوم ۱۳۹۴ (۱۳۸۸) - شیراز
- ۴) المسالک و الممالک - ابواسحق ابراهیم اصطخری (به اهتمام ایرج افشار) - انتشارات علمی فرهنگی
- ۵) اوستا (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان) - (جلیل دوستخواه) - انتشارات مروارید - چاپ دهم ۱۳۸۵ - تهران
- ۶) ایرانیان ترکمن - عسگری خانقاه، اصغر و شریف کمالی، محمد - انتشارات اساطیر
- ۷) ایرانیان عرب‌تبار - غریبان زندی، داود - نشر افکار
- ۸) ایل بهمنی - افشار نادری، نادر و صفی‌نژاد، جواد و رستریو، اولویا - انتشارات خجسته - چاپ اول ۱۳۹۱ - تهران
- ۹) ایلات و عشایر - مؤسسه انتشارات آگاه - چاپ اول تابستان ۱۳۶۲ - تهران
- ۱۰) بخارای من ایل من - بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۹-۱۳۸۹خ) - انتشارات نوید شیراز - چاپ اول ۱۳۸۹ - شیراز
- ۱۱) بررسی ساختار اجتماعی - اقتصادی ایل شاهسون - عزیزی، پروانه - نشر قومس
- ۱۲) پژوهشی در اساطیر ایران - بهار، مهرداد - انتشارات آگه - چاپ دهم ۱۳۹۳ (چاپ اول، آگاه ۱۳۷۵) - تهران
- ۱۳) تاریخ ابن خلدون (۶ جلد) - ابوزید عبدالرحمان بن محمد ابن خلدون (ت: عبدالمحمد آیتی) - پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - چاپ سوم ۱۳۸۳ (چاپ اول ۱۳۶۳) - تهران
- ۱۴) تاریخ اجتماعی ایران - نفیسی، سعید - انتشارات اساطیر - چاپ اول ۱۳۸۴ - تهران
- ۱۵) تاریخ اجتماعی و سیاسی ایل بزرگ قشقایی - درداری، نوروز - انتشارات قشقایی - چاپ دوم ۱۳۹۰ - شیراز
- ۱۶) تاریخ اسلام - فیاض، علی اکبر - انتشارات دانشگاه تهران - چاپ نوزدهم ۱۳۹۱ - تهران
- ۱۷) تاریخ ایران باستان (دوره ۳ جلدی) - پیرنیا، حسن - مؤسسه انتشارات نگاه - چاپ اول ۱۳۸۴ - تهران
- ۱۸) تاریخ ایران (ایران بعد از اسلام) - زرین کوب، عبدالحسین - انتشارات امیرکبیر - چاپ شانزدهم ۱۳۹۴ - تهران
- ۱۹) تاریخ پانصد ساله خوزستان - کسروی تبریزی، احمد - مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی - چاپ یکم ۱۳۱۲
- ۲۰) تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه - نوایی، عبدالحسین و غفاری فرد، عباسقلی - سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی - چاپ دهم تابستان ۱۳۹۴ (چاپ اول ۱۳۸۱) - تهران
- ۲۱) تاریخ حبیب السیر - غیاث الدین بن همام الدین حسینی خواندمیر (۸۸۰-۹۴۲ه.ق) (زیر نظر دکتر دبیرسیاکی، با مقدمه استاد جلال الدین همائی) - انتشارات خیام - ۱۳۳۳ - تهران
- ۲۲) تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم) - مهدوی، عبدالرضا هوشنگ - چاپ بیستم ۱۳۹۳ - تهران
- ۲۳) تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری - گارثویت، جین راف (ت: مهرباب امیری) - انتشارات انزان - ۱۳۷۲ - تهران
- ۲۴) تاریخ سیستان - به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا) - انتشارات معین - چاپ سوم ۱۳۹۲ - تهران
- ۲۵) تاریخ عالم آرای عباسی - اسکندر بیگ ترکمان (۹۶۸-۱۰۴۳ه.ق) (ایرج افشار) - انتشارات امیرکبیر - تهران
- ۲۶) تاریخ کرد و کردستان - صفی‌زاده، صدیق - انتشارات آتیه - چاپ اول ۱۳۷۸ - تهران

- (۲۷) تاریخ گزیده (زبدۀ التواریخ) - حمدالله مستوفی - انتشارات امیرکبیر - چاپ ششم ۱۳۹۴ - تهران
- (۲۸) تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام) - زرین کوب، عبدالحسین - انتشارات امیرکبیر - چاپ پانزدهم ۱۳۹۲ (۱۳۶۴) - تهران
- (۲۹) تاریخ مشروطه ایران - کسروی تبریزی، احمد - مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر - چاپ سوم ۱۳۳۰ - گیلان
- (۳۰) تاریخ معاصر ایران، ایل بختیاری - گالت، چارلز الکساندر (ت: کاوه بیات و محمود طاهر احمدی) - پردیس دانش با همکاری شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب - چاپ اول زمستان ۱۳۷۸ - تهران
- (۳۱) تذکرۀ جغرافیای تاریخی ایران - و. بارتولد (ت: حمزه سرداور) - انتشارات توس - چاپ دوم بهمن ۱۳۵۷ (چاپ اول ۱۳۰۸) - تهران
- (۳۲) جامع التواریخ - رشیدالدین فضل الله همدانی (به تصحیح و تحشیۀ محمد روشن - مصطفی موسوی) - نشر البرز - ۱۳۷۳ - تهران
- (۳۳) جامعه ایلی در ایران - بلوک باشی، علی - دفتر پژوهشهای فرهنگی
- (۳۴) جغرافیای کوچ نشینی - مشیری، سید رحیم - سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) - تهران
- (۳۵) جهانگشای نادری - میرزا مهدی خان استرآبادی (تصحیح میترا مهرآبادی) - انتشارات دنیای کتاب - چاپ سوم ۱۳۹۱ (چاپ اول ۱۳۸۷) - تهران
- (۳۶) حقایق الاخبار ناصری (تاریخ قاجار) - محمدجعفر خورموجی (بکوشش حسین خدیوچم) - مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
- (۳۷) حکایت بلوچ - زندمقدم، محمود - نشر کارون
- (۳۸) خاطرات سیاسی قوام السلطنه - میرزا صالح، غلامحسین - انتشارات معین - چاپ اول ۱۳۹۲ - تهران
- (۳۹) درآمدی بر شناخت جامعه عشایری ایران - کیانی هفت لنگ، کیانوش - انتشارات هزارۀ ققنوس - چاپ اول ۱۳۹۳ - تهران
- (۴۰) راهنمای صحرائی پستانداران ایران - ضیایی، هوشنگ - کانون آشنایی با حیات وحش - چاپ سوم پائیز ۱۳۸۸ - تهران
- (۴۱) زبدۀ التواریخ - محمد حسن مستوفی (به کوشش بهروز گودرزی) - مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - ۱۳۷۵ - تهران
- (۴۲) زمینۀ جامعه شناسی عشایر ایران - نیک‌خلق، علی اکبر / عسگری نوری - انتشارات چاپخش - چاپ پانزدهم ۱۳۹۲ - تهران
- (۴۳) زمینۀ فرهنگ شناسی - روح الامینی، محمود - انتشارات عطار - چاپ چهارم ۱۳۷۷ - تهران
- (۴۴) زندگی طوفانی (خاطرات) - تقی‌زاده، سیدحسن (۱۲۵۷-۱۳۴۸ خ) (بکوشش عزیزالله عزیززاده) - انتشارات فردوس - چاپ اول ۱۳۷۹ - تهران
- (۴۵) سازمان اداری حکومت صفویۀ (با تحقیقات و حواشی و تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک) مینورسکی (ترجمۀ مسعود رجب‌نیا) (با حواشی و فهارس و مقدمه و امعان نظر محمد دبیرسیاقی) - انجمن کتاب (کتاب فروشی زوار) - بهمن ۱۳۳۴ - تهران
- (۴۶) سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن - جهانبانی، امان‌الله - ۱۳۳۸ - تهران
- (۴۷) شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان) - شرف خان بن شمس‌الدین بدلیسی (به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف) - انتشارات اساطیر - چاپ اول ۱۳۷۷ - تهران
- (۴۸) شناخت اساطیر ایران - هیلنز، جان (ت: باجلان فرخّی) - انتشارات اساطیر - چاپ سوم ۱۳۸۹
- (۴۹) شناخت فرهنگ و اقوام ایران زمین - عامریان، حمید - سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی - چاپ سوم ۱۳۹۲ - تهران

- (۵۰) طایفه ایلخاص باصری - اکبری، علی و اکبری، محمدعلی - انتشارات تکدرخت - چاپ اول ۱۳۹۰ - تهران
- (۵۱) عالم آرای نادری - میرزا محمد کاظم مروی (ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا و به تصحیح و با مقدمه و توضیحات و حواشی و فهرستها: دکتر محمد امین ریاحی) - کتابفروشی زوار / چاپ نقش جهان - چاپ اول ۱۳۶۴
- (۵۲) فارسنامه ناصری - حاج میرزا حسن حسینی فسائی (۱۲۳۷-۱۳۱۶ ه.ق) (تصحیح و تحشیه از دکتر منصور رستگار فسائی) - انتشارات امیرکبیر - چاپ پنجم ۱۳۹۲ (چاپ اول ۱۳۶۷) - تهران
- (۵۳) قوم لر (پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران) - امان‌اللهی بهاروند، سکندر - نشر آگه - چاپ پنجم ۱۳۹۳ - تهران
- (۵۴) کارنامه اسلام - زرین کوب، عبدالحسین - انتشارات امیرکبیر - چاپ نوزدهم ۱۳۹۲ - تهران
- (۵۵) کردهای ایزدی - یوسفی، عثمان - پژوهشکده تاریخ اسلام - چاپ اول ۱۳۹۱ - تهران
- (۵۶) کوچ کوچ - طاهری، عطا - انتشارات سخن - ۱۳۸۸ - تهران
- (۵۷) کوچ‌نشینان قشقای - ابرلینگ، پیر (ت: فرهاد طیبی پور) - انتشارات پردیس دانش - چاپ اول ۱۳۹۳
- (۵۸) کهگیلویه و ایلات آن - باور، محمود (۱۳۲۴ ه.ش) (تصحیح و متعلقات: سید ساسان منصوری طباطبائی ۱۳۸۷ ه.ش) - انتشارات نوید شیراز - چاپ اول ۱۳۹۲
- (۵۹) کوچ‌نشینی در ایران - امان‌اللهی بهاروند، سکندر - مؤسسه انتشارات آگاه - چاپ چهارم ۱۳۷۴
- (۶۰) مبانی انسان‌شناسی فکوهی، ناصر - نشر نی - چاپ چهارم ۱۳۹۴ (چاپ اول ۱۳۹۱) - تهران
- (۶۱) مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر - طیبی، حشمت‌الله - انتشارات دانشگاه تهران - تهران
- (۶۲) مبانی کوچ و کوچندگی در ایران - بخشنده نصرت، عباس - دانشگاه تربیت معلم - چاپ دوم ۱۳۸۴ - تهران
- (۶۳) مردم‌شناسی ایران - هنری فیلد (ترجمه دکتر عبدالله فریار) - انتشارات کتابخانه ابن سینا - ۱۳۴۳ - تهران
- (۶۴) معجم‌البلدان - یاقوت حموی بغدادی - (ت: دکتر علینقی منزوی) - سازمان میراث فرهنگی کشور (معاونت پژوهشی - پژوهشکده باستانشناسی) - چاپ اول ۱۳۸۰ - تهران
- (۶۵) مقدمه ابن خلدون (۲ جلدی) - ابوزید عبدالرحمان بن محمد ابن خلدون (ت: محمد پروین گنابادی) - نشر الکترونیک - تیرماه ۱۳۹۰ (چاپ نخست ۱۳۳۶)
- (۶۶) مقالات ایران‌شناسی - افشار سیستانی، ایرج - مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش - بهار ۱۳۶۹ - تهران
- (۶۷) مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایری ایران - شهبازی، عبدالله - نشر نی - چاپ اول ۱۳۶۹ - تهران
- (۶۸) مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران - افشار سیستانی، ایرج - مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش - چاپ دوم ۱۳۶۸ - تهران
- (۶۹) نامنامه ایلات و عشایر و طوایف (ایران تاریخی و فرهنگی) - ستوده، منوچهر (با همکاری خورشید مومنی) - مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی - ۱۳۸۴ - تهران
- (۷۰) نزه القلوب - حمدالله مستوفی (به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج) - دنیای کتاب - چاپ اول ۱۳۶۲ - تهران
- (۷۱) نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران - نصیری طیبی، منصور - دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
- (۷۲) هشت گفتار باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان - سید سجادی، سید منصور - سازمان میراث فرهنگی کشور - چاپ اول ۱۳۷۴ - تهران
- (۷۳) یکسال در میان ایرانیان - براون، ادوارد - نشر اختران - چاپ سوم ۱۳۸۶ - تهران

(ب) بخش دوم: مجلات، مقالات، پایان‌نامه‌ها، وبسایت‌ها و ...

- ۱) آیین ازدواج در بین مردم عرب خوزستان - آل کثیر، قاسم منصور - ۱۳۸۸
- ۲) بازشناسی واژگان و مفاهیم اقتصادی در زبانزدها و مثل‌های بختیاری - قنبری عُدیوی، عباس - رئیس بنیاد ایرانشناسی چهارمحال و بختیاری
- ۳) بررسی نقش هویت قومی در اتحاد ملی، مطالعه موردی قوم بلوچ (پایان نامه) - کاویانی راد، مراد
- ۴) بررسی وضعیت فرهنگی اجتماعی ایلات و عشایر ورامین با تأکید بر طایفه عرب کُتی (پایان نامه کارشناسی ارشد) - دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران - هاشمی، سید علیرضا
- ۵) بررسی هویت تات‌های ایران - نوازنی، بهرام (استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)) - پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پرتال جامع علوم انسانی
- ۶) پایگاه مجلات تخصصی نور - www.noormags.ir
- ۷) پوشاک و نان پزی بختیاری، روستای پاگچ - کلکی، بیژن - ماهنامه هنر و مردم
- ۸) تحول فرهنگ - فروغ، مهدی - ماهنامه هنر و مردم شماره ۷۲ - مهر ۱۳۴۷
- ۹) ترکمن‌های ایران - پورکریم، هوشنگ - ماهنامه هنر و مردم (شماره‌های ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۸۴، ۸۸)
- ۱۰) جشن بهار کردی - سلیمی، هاشم - فصلنامه فرهنگ مردم (فرهنگی - اجتماعی) - پاییز و زمستان ۱۳۸۱
- ۱۱) دائرة المعارف بزرگ اسلامی - www.cgie.org.ir
- ۱۲) سایت انسان‌شناسی و فرهنگ - www.anthropology.ir
- ۱۳) سایت ماهنامه الکترونیکی تاریخ معاصر ایران - www.dowran.ir
- ۱۴) سایت دانشنامه حوزوی ویکی‌فقه - www.wikifeqh.ir
- ۱۵) شورش سالارالدوله و نقش ایل کلهر - پروین، نادر - فصلنامه مطالعات تاریخی
- ۱۶) گرایش دانشجویان بلوچ به هویت ملی در ایران (پایان نامه) - عثمان حسین، محمد
- ۱۷) موسیقی در بلوچستان - احمدیان، محمدعلی - ماهنامه هنر و مردم شماره ۱۸۲ - آذر ۱۳۵۶
- ۱۸) میرنوروزی (یکی از مراسم کهن در کردستان) - ایوبیان، عبیدالله - دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز - بهار ۱۳۴۱ - شماره ۶۰
- ۱۹) نگاهی جامعه‌شناختی به زندگی و فرهنگ مردم عرب خوزستان - قیّم، عبدالنبی - فصلنامه مطالعات ملی: سال دوم، شماره ۷، بهار ۱۳۸۰
- ۲۰) نوروز در کردستان - کیوان، مصطفی (دبیر دبیرستان‌های سقز) - مجله یغما - اسفند ۱۳۴۵
- ۲۱) جزوه کلاسی درس اقوام، ایلات و عشایر ایران - میزبان، مهدی - دوره‌های کوتاه مدت راهنمایان تاریخی و فرهنگی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری
- ۲۲) جزوه کلاسی درس ایلات و عشایر ایران - دوره‌های کوتاه مدت راهنمایان طبیعت‌گردی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری - فلاحی، کیومرث
- ۲۳) عشایر کرد، طوایف سنجابی - محمد کیوان پورمکری - مجله یادگار (شماره ششم)

۱۴. عکس‌ها از

- | | | | |
|------|---|------|---|
| (۱) | افشاری، نیما | (۲) | پاک روش، محمد |
| (۳) | سروش، سعید - خبرگزاری فارس | (۴) | شریعتی، مریم |
| (۵) | عابد نیا، فرزانه | (۶) | عظیمی، اکبر |
| (۷) | قنواتی، مهدی | (۸) | کسراییان، نصراله |
| (۹) | ملازهی، امید | (۱۰) | میر بزرگ، محمود |
| (۱۱) | چراغی، علی | (۱۲) | سایت www.bayragh.ir |
| (۱۳) | سایت انسان‌شناسی و فرهنگ www.anthropology.ir | | |